

نَظَرٌ وَصَاحِبِ نَظَرٍ

نظر دادن در مسائل علمی،

نشانِ جهالت یا معرفت؟

چاپ اول 1393

وحید احمدی سرنختی

این نوشته را ضمن تشکر و سپاس بیکران و در کمال افتخار تقدیم می کنم به:

به همسر مهربان و دختر نازنینم ،

همچنین به تمام معلمان دلسوز و استادان فرزانه و فرهیخته ای که در مسیر تحصیل علم و معرفت راهنمایم بودند و سخاوتمندانه دانش خویش را با من به اشتراک گذاشتند،

بخصوص آنان که نفسِ خیر و دعای روح پرورشان را بدرقه ی راهم کردند.

پروردگارا، نور و رحمت، برای پدر و برادرم،

و حُسن عاقبت ، سلامت و سعادت را برای همه ما مقدر فرما.

فهرست مطالب

1. تاریخچه بحث
2. موضوع اصلی مقاله
3. محور بحث
4. فایده بحث
5. سودمندی سخن علمی و بیهودگی نظرات غیر علمی
6. معنی کلمه دکتر و تاریخچه استفاده از آن
7. وضعیت صاحب نظران و اساتید فن در کشور ایران
8. چه کسی صاحب نظر نیست؟
9. اعتبار حرف صاحب نظران
10. فراوانی صاحب نظران ایرانی در بین مردم (از هر دویست هزار نفر فقط یک نفر)
11. احمق و نادان نظر دانشمندان، کدام؟
12. مثال هایی از صاحب نظران
13. ماهیت واقعی حرف های عامیانه ی عامه مردم
14. نظر دادن و جواب دادن در قرآن
15. عصب شناسی ادراک انسان (ایجاد یا تغییر باورها)
16. هورمون ها و تاثیر آن در گفتار، رفتار و نظرات ما
17. عقل تنها ابزار شناخت درونی، علم تنها ابزار شناخت بیرونی
18. باورهای رایج غلط
19. خلاصه مطلب تا اینجا
20. مثالی از نظر و صاحب نظر در یک خانواده
21. وضعیت نظر و صاحب نظریه شکل خرد آن در اجتماع
22. وضعیت نظر و صاحب نظریه شکل کلان در اجتماع
23. وجه اشتراک مثال ها
24. پرسش و پاسخ (شامل سئوالاتی که در ارتباط با بخش نظر و صاحب نظر در مقاله اصلی پرسیده شد)
25. خلاصه مقاله
26. ضمیمه شماره 1: آشنایی با مولف
27. ضمیمه شماره 2: مکاتب شناخت شناسی
28. ضمیمه شماره 3: معرفت شناسی
29. ضمیمه شماره 4: مقاله میوه باغ معرفت
30. ضمیمه شماره 5: فلسفه چیست
31. ضمیمه شماره 6: آشنایی مولف با مبانی فلسفه
32. نمایش شماتیکی روابط بین باورها با حقایق جهان

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

کسانی که سخن ها را می شنوند

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

و بهترین آن را در پیش می گیرند،

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ

آنان هدایت شده خدا ،

وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ

و خردمندان.

تاریخچه

این مقاله از کجا آمد؟

نظر و صاحب نظر¹ بخشی از مقاله ی پیشین من به نام "میوه باغ معرفت"⁴ بود که در سال 1388 با تکیه بر مبانی معرفت شناسی⁵ و بر اساس تجربیات شخصی خود، جمع آوری و با تاکید بر واقعیات حال حاضر زندگی مردم ایران نوشتم . مقاله ی میوه باغ معرفت، برای اولین بار و به اصرار دوست دانشمند جناب آقای دکتر مهدی کیاسرایی استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران در اسفند 1391 در یک شبکه اجتماعی (به زبان انگلیسی) منتشر شد و مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت. به همین خاطر تصمیم گرفتم، بخش کوچکی از همان مقاله که " نظر و صاحب نظر" نام داشت، را با ویرایش جدید ، اضافه کردن چند نکته و آوردن چند مثال ملموس، همچنین اضافه کردن بخش پرسش و پاسخ (درج انتقادات و سئوالاتی که پس از انتشار اولیه مطرح و پرسیده شده بود و جوابیه های من به آنها)، را به شکل زیر تدوین و در قالب یک دفتر مستقل که هم اکنون پیش روی شماست، منتشر نمایم.

(عبارت "نظر و صاحب نظر" در ادبیات مکتوب کلاسیک و معاصر ایران، برای اولین بار توسط اینجانب مورد استفاده قرار گرفته است).
شبکه اجتماعی philpapers نام شبکه ای مجازی تحت وب ، برای انتشار مقالات آزاد در زمینه های فلسفی و اجتماعی است.

موضوع اصلی مقاله (چیست؟)

در بخشی از مقاله پیشین، به یکی از بزرگترین معضلات فرهنگی ایران پرداخته بودم .
مُعضلی که به آن پرداخته شد این بود که:

زندگی ما ایرانیان در این برهه از تاریخ ،

- شوربختانه از تظاهر به دانایی
- از باورهای غلط
- از تحلیل های بی اساس
- از حرف های از سر هیجان و احساس
- از کارا ندانستن علم در زندگی روزمره و بیهوده دانستن دانش نظری
- از تعارف های بیهوده به جای صمیمیت صادقانه
- از بیسوادی کثیری از بزرگسالان در مناطق محروم و کم سوادى بخش بزرگتری در شهرها
- از فراگیر شدن حرف های عوامانه به جای حرف های علمی حتی در بین تحصیل کردگان دانشگاهی
- و از پخش حرف های شبه ادبی و غیر مفید از تریبون های داخلی و خارجی ،
- که وجه اشتراک آنها، اشتباهات ریز و درشتی است که طرز فکر اشتباهی را در اجتماع ما رواج داده،

سرشار، بلکه لبریز است!!

هر چه می کشیم از باورهای (غلط) خود و طرز فکر (اشتباه) دیگران می کشیم!

عقیده، تفسیر شخصی ما از یک موضوع است و باور ما یعنی موافقت ذهنی، فکری یا نظری ما، نسبت به صحیح بودن عقیده ای که داریم. هیچ کس تمایل ندارد، کاری را که به غلط بودنش باور دارد، انجام دهد. در زندگی شخصی ما، همه چیز در نهایت و هر کدام به طریقی به باورهای ما ربط پیدا می کنند، حتی پذیرفتن یا نپذیرفتن همین مطلبی که دارید می خوانید. ولی باورهای ما از کجا می آیند؟ کدام یک از باورهای ما صد در صد درست است و کدام یک احتمالاً نیست؟

ارزیابی باورها چگونه ممکن است؟ ما چه میدانیم و از کجا میدانیم آنچه میدانیم، صحیح است، اشتباه نیست؟ بهر حال باورهای ما بشکل ناخودآگاه در گذر زمان صیقل خورده و پخته تر می شوند و اگر بخت یار باشد و در محیط های علمی و پژوهشی و در کنار متخصصین قرار گیریم و با دقت باورهای خود را مورد ارزیابی علمی قرار خواهیم داد. این صیقل خوردن با نهایت دقت و سرعت زندگی ذهنی و باورهای ما را دچار تغییر خواهد کرد. اکنون میدانیم باور چیست و باورهای انسان چگونه ساخته می شوند، حالا نوبت آن است که بدانیم همه باورهای ما درست نیستند. منظور از باورهای ما در این مقاله صرفاً باورهای گزاره ایست. بهر حال پذیرفتن یا نپذیرفتن این که همه باورهای ما نمی توانند درست باشند، هیچ خدشه ای به این حقیقت که (واقعاً اینگونه است) و هر حقیقت دیگری در جهان خارج، وارد نمی کند. اصولاً حقیقت هیچ ربطی به باورهای ما ندارد. حقیقت در گذر زمان تغییر نمی کند در حالیکه باورهای ما می توانند تغییر کند و این عاقبت محتوم همه باورهای ماست که به سمت خالص شدن به سمت درست تر شدن و در تطابق هر چه بیشتر واقعیت و حقیقت قرار گرفتن، پیش می روند. برای اینکه باورهای خود را مورد ارزیابی قرار دهیم نیاز به یک سیستم بسیار قابل اعتماد و تقریباً خدشه ناپذیر داریم. چنین سیستمی خوشبختانه در کنار سایر علوم راه خود را طی کرده و در حال حاضر به عنوان یک علم مستقل وظیفه ارزیابی باورها و جداکردن باورهای کاذب از موارد صادق را به عهده گرفته است. معرفت شناسی بعنوان شاخه ای تخصصی از فلسفه مرکز ثقل بررسی امکان معرفت و چیستی معرفت (باورهای صادق موجه) در جهان مدرن شناخته شده است. به همه انسان ها باید با نهایت احترام برخورد کرد، ولی با باورها و عقاید، باید صریح و بی پرده بود. حساب باورها و انسان ها از هم جداست. انسان موجودی اجتماعی است و گفتگو مهم ترین مهارت اجتماعی اوست. انسان با گفتگوست که می تواند با دیگران ارتباط برقرار کند. اگر جریان گفتگو برای مدتی طولانی قطع یا مختل شود سلامت انسان هم تهدید می شود. منظور از گفتگو، ساده و صریح و کوتاه صحبت کردن و سپس گوش دادن دقیق و با حوصله به فید بک مخاطب. گفتگو مهارتی اساسی، هست ولی هنری مادرزادی نیست. گفتگو را باید آموخت و آموزش داد. نوع بشر به تربیت نیاز دارد. مدت ها تصور می شد تربیت یعنی دادن اطلاعات به افراد. اما افرادی که سالیان سال در مدارس و دانشگاهها پر از معلومات شدند، به کسانی تبدیل نشدند که بتوانند با هم گفتگو کنند، بلکه در مقابل هم ایستادند، حتی به واسطه معلوماتشان، با هم جنگیدند. زیرا معلوماتشان آنها را افرادی سخت و غیر قابل انعطاف بار آورده بود. معلوماتشان به آنها گفته بود که آنها و عقاید آنها درست است! در این شرایط، گفتگویی واقعی رخ نخواهد داد. در سایه گفتگوست که متوجه می شویم دیگران مثل ما نیستند، مثل ما نمی اندیشند، مثل ما رفتار نمی کنند و برخی باورهای درست ما را الزاماً درست نمی دانند. ضمناً در اثنای همین گفتگوهاست که متوجه می شویم، برخی ادعاها یا باورهای ما هم، درست نیست یا دقیق نیست یا عمیق نیست. اگر صادق و صمیمی و بدون حب و بغض، با یکدیگر گفتگو کنیم، دیگران در فرایند گفتگو به ما کمک می کنند تا این نکات را بهتر دریابیم. از نشانه های

یک گفتگوی موثر، این است که در پایان گفتگو، یک حس احترام عمیق، نسبت به فرد یا افرادی که باعث اصلاح باورهای اشتباه ما می شوند، در ما ایجاد می شود و این حس خوب، سرآغاز گفتگوهای درونی دیگریست که ارمغانش صیقل خوردن، خالص شدن و پختگی بیشتر باورهای ماست. باید به همه انسان ها با نهایت احترام برخورد کرد، ولی با باورها و عقاید باید صریح و بی پرده برخورد کرد. حساب باورها و انسان ها از هم جداست.

اهمیت موضوع (آسیب شناسی نظرات عامه) (گیریم اوضاع کشور چنین باشد، ایرادش کجاست؟)

اگر شرایط موجود تغییر نکند، بخش نرم مغز کثیری از جامعه تغییر می کند، در نتیجه جامعه ما نگران تر، کم طاقت تر و عصبی تر از قبل خواهد شد. یکی از پیامدهای ملموس این تغییرات، دور شدن زن و شوهرها و اعضای خانواده از یکدیگر است. برای اثبات تاثیر مخرب این بلای فرهنگی، نیازی به تحلیل های علمی و پیچیده یا آماری نیست تنها با نگاهی به دوروبر خود می توانیم این از هم گسیختگی را در همه سطوح ببینیم، چه در سطح دولت و مردم و چه در بین اعضای فامیل و خانواده. انسان موجودی اجتماعی است و خلط نظر های عامیانه / عالمانه درباره موضوعات مهم علمی که ربطی به تحصیلات و شغل افراد ندارد، فرد را از اجتماع، بخصوص بخش فرهیخته دوروبر خود، جدا کرده، دور می کند. چنین عادت های باعث تنهایی فرد و به طبع آن، آزردهی خاطر و ناراحتی های بیشتر او خواهد شد. این آزردهی خاطر و تنهایی هم، باعث جدایی بیشتر او از اجتماع خواهد شد. تا جایی که اگر بنا به ملاحظاتی یا از سرناچاری بخواهد کماکان در کنار اجتماع پیشین خود بماند؛ شکاف معرفتی اولیه که باعث جدایی او شده بیشتر و بیشتر می شود. در این شرایط، بخشی از ضمیر ناخودآگاه جمعی و غیر ارادی ما، برای حل این معضل فرهنگی همه گیر واکنش نشان می دهد. و یکی از نتایج محتمل چنین عکس العمل هایی، ایجاد روابط جایگزین مجازی در شبکه های اجتماعی، بخصوص در بین نسل فعال جامعه است. و این خود سرآغاز دیگری برای بروز مشکلات از جنس دیگر است! این بار شخصیت های خیالی و خیالات جذاب، افراد را بیش از پیش از واقعیت دور و کم کم در سراب دنیای فانتزی غرق خواهد کرد. در چنین شرایطی، دغدغه اصلی دختران یا پسران جوان، پرکردن خلأ عاطفی و اجتناب از ترس تنهایی⁸ یا تمایل برای ایجاد یک جهش اقتصادی است، تا به عنوان پوششی برای پنهان کردن مشکلات قلبی، مشکل گشای آنان شود. گاهی افراد، برای فرار از رنج و مشقت دست به هر کاری می زنند، غافل از اینکه همان کارها، باعث و بانی، بدترین رنج های آنان شده یا خواهد شد. بهر حال تجربه مشابه در برخی کشورها بخوبی نشان داد که در عمل، هیچ یک از خواسته های به حق مردم در چنین شرایط شکننده ای، محقق نخواهد شد. و ادامه واکنش های انفعالی دولت و مردم، شرایط را برای یک رویارویی تمام عیار به شکل یک سرطان اجتماعی همه گیر در قرن بیست و یکم مهیا خواهد کرد.

معضلات فرهنگی / علل فرهنگی

آنچه هم اکنون باعث گسترش بی حد و مرز این سرطان اجتماعی خزنده شده، بیسوادی مردم نیست، بلکه گسترش بی حد و مرز اطلاعات سطحی، روزنامه ای و رسانه ای از یک طرف و از طرف دیگر خودباوری جنون آمیز افراد کم بهره از دانش عمیق، در فروکوفتن بنیان های علمی و دادن جوابهای ساده انگارانه به برخی مسایل پیچیده است. دو عامل روانی دیگر نیز در کار است که آتش این سرطان اجتماعی را شعله ور تر می کند: تب پرکردن شکاف عمیق بین سطوح بالا و پایین رفاه و ثروت در کشور (تلاش فقرا برای غنی شدن!) تلاش جنون آمیز برای پر کردن خلأ معنوی ناشی از اختلافات شدید سطح فرهنگی مردم ایران نسبت به (ذهنیتی که از) کشورهای پیشرفته وجود دارد.

چشم پوشی یا کتمان این معضل ، حرکت به سوی جنگی داخلی در ایران تا سال 1400

اگر چاره ای نیندیشیم، بزودی شاهد جنگی داخلی⁹ در ایران خواهیم بود یا حتی چیزی بدتر از آن و این انفجار، ناشی از برخورد دو قطب شدت باردار شده در بین مردم ایران از صدر تا ذیل آن است. گرچه ، ماهیت چنین جنگی با جنگ های داخلی سوریه ، لیبی، عراق و اوکراین متفاوت خواهد بود چون علل پیدایش و دلایل گسترش آن متفاوت است. قاطبه قوانین کشور ما بر اساس اصول فقه اسلامی تدوین شده است که خیلی هم خوب است، ولی حتی در صورت اجرای همین قوانین، هیچ مشکل فرهنگی از این دست حل نخواهد شد. که نشده. چرا؟ چون آن مسایل از جنس اخلاق است از جنس فرهنگ است از جنس معرفت است و لاجرم معضلاتی از این دست راه حل های فرهنگی، اخلاقی مبتنی بر اصول معرفتی نیاز دارد نه قانونی.

راه حل

این شد که من برای جلوگیری از گسترش آثار شوم این سیه روزی و برون رفت از این معضل همه گیر در بین خانواده های ایرانی، راه حلی را در میوه باغ معرفت¹⁰ ارایه دادم. در مقاله پیش روی هم، سعی کردم برای جلوگیری از شیوع هر چه بیشتر این عارضه معرفتی که بلای جان زندگی ما شده، معرفت شناسانه به بحث های عامه مردم نگاه کنم و توجه خوانندگان فهیم را به این معضل، بیش از پیش جلب کنم، شاید بتوان با پرهیز از نظردادن در موضوعات علمی-تخصصی که ربطی به کار و تحصیلات ما ندارد، اوضاع را کمی بهبود داد و فضای بهتری را در ساحت روابط اجتماعی بوجود آورد.

اگر بخواهیم، می توانیم .

یکی از راه حل های حیوان هوشمند ناطق، بهره بردن از شناخت استعلایی است که سایر جانداران و جانوران از آن محروم اند. به گذشته خود و دیگران نگاهی بیاندازیم و ببینیم آنها که قبل از ما با چنین شرایطی مواجه شده اند چه کرده اند و نتیجه کارهای آنان چه بوده است؟ کدام نمونه به شرایط ما نزدیکتر است؟ بهترین راه رفته و نتیجه بار آمده از چه راهی بدست آمده؟ البته می توان چشم به گذشته بست و چرخ را دوباره اختراع کرد! ولی چرخ، قبل از ما اختراع شده است. بیایم از آن استفاده کنیم. بیایم دانش پیشینیان و اصولاً دانش و خرد را سرلوحه تصمیمات و رفتار خود قرار دهیم. بیایم با درک اندیشه های درست متفکران و بررسی نمونه های موفق که بهترین برخورد را پیش از ما با شرایط حال حاضر ما داشته اند، راه خود را به بهترین راه، تغییر دهیم. و زندگی را در مسیر بهتر و درست تری ادامه دهیم. داستان موقیّت مردمان دیگر در کنار داستان اسفبار ما، هر دو، بهتر و بیشتر از هر زمان دیگر در دسترس است. کافی ست اهمیّت بحث را درک کنیم و به قول مولانا، کارد و خامت را بر استخوان وجود حس کنیم¹¹ تا بالاخره دست به کاری نرمیم. (داستان، واژه ایرانی و معادل واژه عربی تاریخ است). اگر به کاری باور نداشته باشیم آن کار را انجام نمی دهیم.

ساختار مقاله / اعتبار محتوایی

اینک، بخشی از مقاله میوه باغ معرفت، در قالب مقاله مستقل "نظر و صاحب نظر"، به شکل زیر تدوین و تقدیم شما شد. این مقاله به قول معرفت شناسان از جنس دانش گزاره ای و بین الادهانی ست و قوام آن به قوام عالمان، متخصصان و کنشگران علوم انسانی دوران معاصر است، لذا نباید انتظاری غیر از بررسی عقلی مباحث مطرح شده از آن داشت. خوشحالم از اینکه مقاله پیشین، چنین مورد استقبال قرار گرفت تا بهانه ای باشد که بخش دیگری از آنرا بیشتر پیروانم. آرزو دارم تعمق در این دل نوشته، برای پویندگان راه اندیشه، باعث شود عطش آنان در تامل و تعمق یافته های عقلی در خصوص نظر و صاحب نظر، به قدر بضاعت این کمترین، برطرف گردد، و از همه مهم تر نتایج عملی آن در زندگی خواننده و اطرافیانش، محسوس باشد و در نهایت امیدوارم، مقبول خاطر صاحب نظران قرار گیرد.

آمار وزارت علوم، بهداشت و آموزش و پرورش موید این است که...

بر اساس آخرین سرشماری عمومی نفوس و مسکن ایران و با توجه به آمار فارغ التحصیلان دانشگاهی در کشور ما، به طور متوسط در هر جمع یکصد نفره، حداکثر یک نفر وجود دارد که بتوان او را در یک موضوع علمی، صاحب نظر دانست. این تعداد به شرط پراکندگی یکسان صاحب نظران، در جمعیت ایران و در هر جمع یکصد نفری، یک نفر است و تا سال 1420 هیچ وقت به دو نفر نخواهد رسید. نکته این است که: در یک گروه 100 نفره، بقیه افراد، یعنی نود و نه نفر دیگر، مسلماً در هیچ رشته علمی، صاحب نظر یا مولف نظریه علمی نیستند. این در حالی ست که، هیچک از گروه اکثریت (یعنی هیچ یک از آن 99 نفر) به درستی این موضوع، اعتقاد ندارند و اگر خود را برتر و بالاتر از فرد صاحب نظر نداند حداقل حرف خود را همپایه و هم شان او میدانند و انتظار دارند در تعاملات کلامی با او، حداقل، هم تراز او به حساب بیایند! و این یکی از ریشه های اصلی مشکل است. هر کس باورهایی دارد. بعضی از باورها غلط اند. ولی هیچ کس فی نفسه نمی داند که کدامیک از باورهای او غلط است. زیرا هیچ کس نمی تواند به چیزی که به زعم خود غلط می داند باور داشته باشند. پس هر شخص، فکر می کند که باورهای او درست است. اما به قول دکارت، باور به درستی باوری، باعث نمی شود که آن باور درست هم باشد!! بله، راه اکثریت مطلق افراد در این گروه یکصد نفره، متفاوت از راه آن یک نفر است. گروه اکثریت در هر موضوعی که دوست دارند نظر می دهند! نود و نه نفر از هر صد نفر، نظر دادن در مورد موضوعات مورد علاقه خود را (خواه علمی، خواه غیرعلمی) حق مسلم خود می پندارند و در ذهن خویش چنین می پندارند که حق با آنهاست و هر چه با نظر ایشان همخوانی نداشته باشد، غلط است. و این سر آغاز بحثی است که ما آنرا دنبال می کنیم.

تحلیل ما مطابق وضعیتی است که آمار نشان می دهد.

بدیهی است هر یک از اعضای این گروه نود و نه نفره برای اثبات درستی حرف های خود توجیه یا توجیهاتی داشته باشد. اما دریافت های شخصی هیچ کس، تضمین کننده صحت آراء او نیست. اگر تک تک توجیه های این گروه، بر این مدعا که: "ما هم در حد صاحب نظر، برای خود یک صاحب نظریم"، ثبت، ضبط و تحلیل شود، به سادگی، و بر اساس عقل سلیم، خلاف ادعای ایشان، یعنی صاحب نظر نبودن همه آنها، بر هر آدم عاقل، معلوم می شود. در اینجا منظور از تحلیل، تطبیق دادن

نظرات و البته توجیهات آنها با مبانی و اصول علمی (از مجموعه دانش و گنجینه علوم بشری) است. منظور از تایید، این است که: گرچه بین دلیل موجه صدق گزاره نخست (که این 99 نفر در هیچ زمینه ای صاحب نظر نیستند) و نتیجه اخیر (یعنی تایید اینکه واقعاً آنها افرادی صاحب نظر نیستند)، رابطه ای علی³ برقرار نیست، با این حال، نتایج این بررسی، می تواند به عنوان شاهدهی مستقل، بر صحت این موضوع که: آن اکثریت 99 درصدی، در هیچ موضوعی صاحب نظر نیستند، به حساب می آید.

در این مقاله، این موضوع از نگاه موافقان و منتقدان، مورد بررسی قرار گرفته است. بحث از اینجا آغاز شد که در درون هر یک از ما چیزی هست که تایید می کند مطلب بالا درست است. چیزی که می داند بعضی باورهای ما درست نیست. ولی بدلیل ماهیت طبیعی باورها، نمی دانیم کدامیک از آنها. این سؤال را از خودتان پرسید:

- آیا امکان دارد یکی از باورهای من، باور نادرستی باشد و من از آن بی خبر باشم.
 - آیا چنین چیزی، بهیچ وجه متصور نیست، ممکن نیست حتی یک باور قلبی شما از اساس غلط باشد؟
 - آیا تا بحال برای شما پیش نیامده که دریابید چیزی که فکر می کردید درست است، بعداً غلط از آب در بیاید؟
- بعضی از باورهای ما مبتنی بر حس بینانی ماست. همه میدانیم که حس بینایی، عاری از خطا نیست. عیوب انکساری چشم کسانی که عینکی هستند مثال خوبی است که نشان دهد چشم به عنوان یکی از منابع دست اول برای باورهای مبتنی بر دیدن و به اصطلاح، مشاهده مستقیم، در طول تاریخ، دچار چه خطاهای آشکاری که نشده است. حواس ما عاری از عیب و نقص نیست. حواس خطاپدیر است. کسانی که کور رنگی دارند چیزی را می بینند و می گویند آن شی به رنگ سورمه ایست در حالی که واقعاً اینطور نیست! منظور من این بود که اعتماد صد در صدی به حواس در همه حالات نه منطقی ست نه عقلانی ست نه قابل اعتماد نه درست. به این دلیل گفته شد: برای کسی که چنین خطای شناختی را مرتکب شود، باور پذیر نیست که ممکن است برخی از باورهای او هم غلط باشد. البته سابقه این بحث به صدها سال پیش باز می گردد جایی که دکارت نشان داد حواس ما چگونه می توانند ما را بفریبند. به مثال فرو بردن یک چوب راست به داخل آب مراجعه کنید. بیننده می دید که چوب فرو رفته در آب راست نیست یعنی در جایی دچار شکستی شده است، در حالیکه می دانست اینطور نیست!

بخش های مختلف مقاله

در مقدمه، تاریخچه بحث و اهمیت این معضل فرهنگی در جامعه ایرانی بازگو شد. سپس برای ورود به بحث دوازده سؤال ساده پرسیده شد. جواب های احتمالی را از دیدگاه علم، دانش، تخصص و متخصصین و اینکه چه بحثی تخصصی هست یا نیست، بررسی کردیم. بعد از آن به این موضوع پرداختیم که نظرات مردم کجا واقعاً نظردادن است و کجا بیان برداشت های شخصی تجربه های شخصی خاطرات شخصی یا بیان احساسات آنهاست. و حکم هر کدام؛ در ارتباط با بحث نظر و صاحب نظر، را به تفکیک روشن کرده ام. سپس ریشه اختلاف نظرات در بحث های مردم را از دو زاویه علم عصب شناسی و تاثیرات هورمونی آنها بر ادراک و باورهایشان واکاوی کردم و نتیجه گرفتم که چرا شخصی به باور خاصی معتقد است و دیگری اینگونه نیست و آیا می شود باور آدمی را بر این اساس تعبیر کرد یا در صورت لزوم تغییر داد؟ در بخش بعد برای هر یک از بحث های مطرح شده پیشین یک مثال ملموس آورده شد تا بر واقعیت های موجود جامعه و ارتباط تنگاتنگ مبانی مطرح شده در مقاله با وضعیت امروز اجتماع تاکید شود. نتیجه بررسی ها را به شکل خلاصه جمع بندی کردم. در ادامه به چندین سؤال مهم که در نقد مباحث، مطرح شده بود، به شکل مختصر و بر اساس نتایج بدست آمده، پاسخ دادم. و در پایان مقاله، نتایج کلی یافته ها را به شکلی خلاصه ارائه و قضاوت نهایی را به خواننده واگذار کردم.

حفظ امانت در نقل قول ها (حق کپی رایت)

هر جا اسمی از دانشمندی، قانونی، تئوری خاصی یا نام یکی از عالمان علوم برده ام، حفظ امانت کرده و در انتهای مقاله که پی نوشت نامیده ام، ارجاعات آنرا تک به تک و بر اساس شماره ای که در متن اصلی مشخص شده برای خواننده توضیح داده ام.

تشکر

لازم است از شما خواننده گرامی تشکر کنم و برای تک تک هموطنان عزیزم، سلامتی تن و روان، برخورداری از حداقل آگاهی در حوزه های مفید دانش بشری، دسترسی آسان به منابع علمی و اطلاعات درست و کامل در زمینه های مورد علاقه ایشان، آرزو دارم و برای کشور عزیزمان ایران از خداوند مَنَّان صلح، ثبات، آرامش و آسایش، رفاه نسبی، سربلندی، عزت و اقتداری که شایسته نام ایران و ایرانی ست طلب نمایم.

چند سؤال برای آمادگی ذهنی، ورود به بحث

1. چرا هیچ احمقی، در جهان نمی پذیرد که احمق است؟ (دانینگ و کروگر²⁷)
2. چرا هر چه ضریب هوشی²⁴ افراد پایین تر باشد، احتمال اینکه این افراد، فهم خود را بالاتر از متوسط فهم دیگران²⁵ بدانند، بیشتر است؟
(متوسط فهم دیگران در ارتباط با نظریه و آزمایشات تشخیصی دو دانشمند، به نام های دانینگ و کروگر مطرح شده).
3. نفهم کیست، نادانی مثبت چیست؟ کدام بهتر است، نفهمی یا نادانی؟ چرا؟ تعامل این دو چگونه است؟ (آکامی²⁹)
4. متفکران معاصر، نسبت به این باور عامه که "نفهمی و نادانی، واقعاً یک موهبت الهی است"³⁰، چه گفته اند؟
5. بعضی باید چیزی را حس کنند تا آنرا بفهمند. بعضی فقط عقل را منبع شناخت می دانند، برخی هم علم را. به نظر شما برای پی بردن به حقیقت، باید بیشتر به حس تکیه کرد یا به عقل؟ یا به هر دو؟ چرا؟³¹ (دانیل گیلبرت)
6. هر کسی باور دارد که عاقل است. یعنی اگر تخصصی هم نداشته باشد خود را دارای عقل سلیم می داند؟ آیا این بدین معناست که: همه دارای عقلی سلیم اند؟ در اینصورت و بر اساس عقلی سلیم؛ چه کسی، در چه موضوعی و به چه دلیلی، حق دارد به طور عام برای دیگری اظهار نظر کند؟
7. ماهیت حرف های عامه مردم چیست؟ و از نقطه نظر عالمان علوم معرفتی، آیا حرف های عامه، اغلب اوقات، علت دارد یا دلیل؟ (دلیل و علت با هم فرق دارند: مسلمانی من و شما علت¹⁶ دارد، ولی اثبات یا انکار خدا دلیل¹⁷ می خواهد). (حسین دباغ¹⁸)
8. در یک بحث، آیا سودمندی سخن است که اهمیت دارد یا درست و نادرست بودن سخن؟ چرا؟ (ویلیام جیمز¹⁹)
9. آیا ممکن است حرفی درست باشد اما واقعاً برای هیچ یک از طرفین بحث، اصلاً سودمند نباشد؟
10. در تاریخ علم، برای شناخت (حقیقت)، چه راه هایی مطرح شده و کدامیک کم اشتباه تر بوده است؟ (رنه دکارت²¹)
11. در بحث های روزمره، اگر اختلاف نظری بین طرفین بحث پیش آید، آدم عاقل چگونه می تواند حرف درست (تر) را از حرف غلط تشخیص دهد؟ (کارل پوپر²³)
12. آیا همه در مورد همه مسایل علمی صاحب نظرند؟ چه کسی، صاحب نظر است؟ چه کسی صاحب نظر نیست؟ تکلیف ما با این سئوالات چیست؟

هدف مقاله

آشنایی با اصول و مبانی معرفت شناسی بشکل ناخود آگاه، حصاری به دور حرف های ما خواهد کشید. داخل این حصار، منطقاً حرف ها، دُرُست و خارج از این حصار، حرف های غلط و بی اساس قرار می گیرند. تردید ندارم حرف های درست در هر جای جهان با چیزهای درست در هر زمان و مکان دیگر پیوندی وثیق دارند و هرگز در تناقض با یکدیگر قرار نخواهند گرفت. زیرا پیکره حقیقت در جهان، یک کلّ هماهنگ و موزون است. برای عبور از راهی تاریک، چراغ و نور لازم است. علم، چراغ روشنگر است. سوخت اصلی این چراغ، عقلانیت است و فتیله این چراغ عقل سلیم است. دیوار علم و سقف اصول علمی، برای بلند پروازی های نادرست خیال ما آدم ها، موانعی خوب بلکه ضروری اند، زیرا برخورد با آنها ما را از رویاهای شیرین بی اساس یا کج فهمی های عوامانه بیدار می کند.³¹ اگر در حرف هایم حقیقتی بود که هذا مراد المطلوب چون نتیجه بحث برای شما هم خیر خواهد بود. چطور؟ زیرا چرخه ی تبدیل حقیقت به امر خیر، خود، حقیقتی انکارناپذیر است.³² و این مقصود من از نوشتن این مقاله را برآورده خواهد کرد.

تغییر لازم است.؟

تغییرات فرهنگی در جوامع بشری، از طریق تغییر زندگی افراد آن جامعه میسر است. گاهی تغییر یک فکر می توان مسبب تغییراتی ادامه دار به هم پیوسته و منجر به تغییری شگرف در کل جامعه شود. دشوارترین کار انسان در طول زندگی، شناخت و تغییر بر اساس شناخت جدید است. اگر این شناخت حاصل و تغییرات ناگزیر ناشی از آن محقق شود، به درستی این جمله ویلیام جیمز که: (بزرگترین کشف انسان امروز این است که با تغییر ذهنیت می توان زندگی هر انسانی را بکلی تغییر داد) صحه خواهیم گذاشت. یکی از بهترین تغییرات این است که از تکرار اشتباهات کوچکی که در گذشته انجام می دادیم دست برداریم. در ادامه خواهیم دید آیا شما هم اشتباهاتی از این دست داشته اید یا نه و اگر جواب مثبت بود، با همه وجود درک کنیم و بفهمیم که چرا چنین می کردیم و راه تغییر سودمند کدام است؟ شناخت، سرآغاز بهبودی ست. ما رفتار-گفتار یا پنداری را که عقیده داریم درست است، هرگز تغییر نخواهیم داد. پیش شرط تغییر، پرهیز از انکار حقایق است.

عقل و علم دو ابزار اصلی پیشرفت تمدن های بشری

بینید: یک قطعه سبک 130 گرمی از شیشه و فلز و مواد دیگر حدود 20 دلار هزینه می برد تا ساخته شود. این وسیله که با کمک علم ساخته شده، حدود 700 دلار فروخته می شود و داشتن یکی از آنها آرزوی میلیون ها جوان در سراسر جهان است. نام این قطعه، آیفون 6 است. این علم است که 680 دلار ارزش افزوده به آن 20 دلار اولیه، ایجاد می کند. هیچ چیز دیگر در جهان جایگزین چنین چیزی که علم نامیده می شود، نیست.

علم یعنی دانستن این که چه چیز شدنی ست. علم زیباترین مخلوق خداست. علمی که نمی توان آنرا خلق کرد، علم خلق می شود. منشا علم می تواند علمی باشد یا نباشد. آنچه مهم است منشا علم نیست، چگونگی داوری در مورد دستاوردهای آن است که اهمیت دارد.

اگر بررسی ها، نظام مند و بر پایه اصول باشند، آنوقت یافته های آن هم علمی خواهند بود. دستاوردهای علمی مهم هستند ولی به قدر تاثیر آن در زندگی بشر، باارزش اند. مثلاً این اندیشه که قانون های علمی ساده اند، خود اندیشه ای غیر علمی ست. اما همین اندیشه غیر علمی، از علم ساز ترین اندیشه های بشری بوده است. مثلاً همین پزشکی یا طب که نمونه والای ساده گزینی و کامیابی در علوم تجربی است.

علوم تجربی امتیازات برجسته ای نسبت به سایر علوم دارد ولی هیچ گاه خالی از اشکال نبوده است. در مورد امتیازات آن، یک مثال این است که هر علمی مجاز است برای تفسیر پدیده هایی که در آن علم مورد مطالعه قرار می گیرد، عنصر یا عناصری را پیشنهاد کند، اعم از اینکه آن عناصر محسوس باشند یا نامحسوس. مهم این است که به نتایج محسوس، کارا و قابل قبولی برسیم. مثلاً تئوری جنبشی گازها را در نظر بگیرید. در این تئوری، بدون پرداختن به تک تک اتم ها، تکلیف یک توده گاز معلوم می شود و می توان بسادگی پیش بینی های دقیق و صحیحی ارائه کرد. در مورد اشکالات علوم تجربی هم مثال مشهور این است که اعتبار علوم تجربی علی الاصول موقتی اند نه دائمی. یعنی تا این لحظه اینگونه بوده است. به این معنا که با یافته های جدید و مشاهده مثال های نقض، بلافاصله اعتبار قوانین قبلی از بین میرود. و این سکه دو رو دارد روی جالبتر سکه این است که: وقتی چیزی قانون شد همه مشاهدات بعدی در پرتو آن قانون تفسیر خواهند شد. بنابراین مثال های نقض احتمالی، محتملاً زیر پرده ی تفسیر، پنهان خواهند ماند.

علمی بودن به تجربه پذیری عام است نه چیز دیگر. علم یعنی چیزی که محکوم به تجربه عمومی است. فرانسیس بیکن Francis Bacon حقوق دان، دانشمند، فیلسوف و نویسنده بزرگ انگلیسی قرن 16 و 17، که شروع انقلاب علمی در جهان با کارهای او توأم بوده است، می گوید: خوشبختانه علم با علم ابطال می شود نه با فلسفه و ایدئولوژی. همانگونه که مولانا قبل از او نیز گفته بود: هم ترازو را ترازو راست کرد هم ترازو را ترازو کاست کرد.

علوم انسانی جز علوم تجربی نیست ولی این بدان معنا نیست که اعتبار یافته های آن از علوم دیگر مثل علوم تجربی کمتر است، بلکه روش های قضاوت در مورد یافته آن با علوم تجربی متفاوت است. در علوم تجربی؛ مقام عالم همیشه سوم شخص است. خودش در بررسی های انجام شده غایب است، در حالیکه شناخت در علوم انسانی استعلایی است. به این معنا که مقام عالم در علوم طبیعی مقام تماشاچی است اما در علوم انسانی مقام او بازیگری است. شناخت و یافته های علوم انسانی دامن عالم را هم می گیرد ضمن اینکه او خود، موضوع شناخت است.

در تمام بحث های مطرح شده در این مقاله، حساب علم از مهارت جداست. مهم است که علم و مهارت را در بحث خود یکسان ندانیم. بحث من در این مقاله فقط، معطوف به علم و مباحث علمی است.

هر علمی زبان مخصوص خود را دارد. مثلاً جایی گفته می شود: ما علت این جهان نیستیم، معلول آنیم و معلول، حدوثاً و بقائاً، نیازمند علت است. این زبان به زبان ارسطویی مشهور است که از جمله زبان علوم انتزاعی است. برخی از علوم از ترکیب چند رشته مختلف که سطح مشترکاتی آنها را به پیوند می دهد، تشکیل می شود و اصطلاحاً با نام

interdisciplinary شناخته می شوند. (تلفیق دانش، روش و تجارب دو یا چند حوزه علمی و تخصصی برای شناخت و حل یک مسأله پیچیده و یا معضل اجتماعی چندوجهی)

علم پس از عقل مهم ترین ابزار شناخت و رسیدن به حقیقت است. آنچه حقیقت نیست، دروغ است. همه جا خواه برای شناخت جهان در مقیاس اتم یا ریزتر از آن، خواه برای شناخت جهان در مقیاس بزرگ یعنی مثلاً هستی شناسی، دروغ کارایی ندارد. یعنی آنچه حقیقت ندارد بیهوده است. ما نیز جزیی از این جهانیم. قوانین جهانی اند و شامل ما نیز می شوند. حرف ما یا علمی هست یا علمی نیست، نوع سومی نداریم. ما یعنی همه ما. همه، شامل من و شما هم می شود. حرف ما اگر علمی بود هم درست است هم مفید. ولی اگر عامیانه بود اگر غلط هم نباشد، سودی برای ما ندارد. مثلاً اگر کسی بگوید: " فردا یا بارانیست یا نیست!" . این حرف، محتمل ترین حالت بلکه درست ترین حرف است. گفتنش هم زحمتی ندارد. اما هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد. این نوع جملات عامیانه، نه کسی را شفا میدهند نه کور می کنند، در یک کلام بیهوده است. گفتن و نگفتنش فرقی ندارد. در حالیکه حرف علمی چاره ساز است، سودمند است چون بر اساس علم است و آگاهی . این بار فرض کنید بجای حرف بالا، گفته شود: " فردا بارانی خواهد بود". پیش بینی³⁴ ای که در این عبارت هست حداقل این امکان را به ما می دهد خود را برای برخورد مناسب با آنچه پیش خواهد آمد، آماده کنیم. این جمله ای آشکارا مفید است ، سودمند است چون علمی ست.

(پیش بینی یکی از معیارهای چهارگانه علمی بودن مفاهیم است. پیش بینی، ابطال پذیری، هماهنگی بین اجزایی، سازگاری با علوم دیگر، قدرت تبیین پدیده ها و سودمندی ، معیارهای علمی بودن مفاهیم است). پوپر در بحث عقلانیت، برای اولین بار به تفصیل و به زبانی کاملاً علمی توضیح داد چه چیز علم هست و چه چیز نیست. Carl Popper کارل ریموند پوپر "مولف کتاب " جامعه باز و دشمنان آن

علم چیست؟ حرف علمی کدام است؟ حوزه های مورد بحث علمی شامل چه موضوعاتی است؟

باید دید علم چگونه طبقه بندی شده تا بدانیم منظور از موضوعات علمی / مسائل علمی چیست.

در ایران مثل سایر نقاط جهان، علوم در پنج دسته اصلی زیر طبقه بندی شده اند:

- 1- علوم پایه: شامل شیمی، فیزیک، ریاضی، زمین شناسی، نجوم، جانورشناسی و غیره.
- 2- علوم فنی مهندسی، از مهندسی نفت بگیرد تا مهندسی برق مهندسی مکانیک مهندسی آب مهندسی شیمی مهندسی معدن مهندسی مواد و متالوژی مهندسی عمران مهندسی سازه و این رشته سر دازر دارد تا برسد به صناعی نوظهور مثل صنعت گردشگری³⁵.
- 3- علوم انسانی شامل: حقوق، زبان، هنر، دین، سیاست، روانشناسی، مدیریت، اقتصاد، ادبیات، الهیات، فلسفه³⁶، تاریخ، جغرافیا، رفتارشناسی، و از این قبیل، همچنین همه زیر شاخه های مرتبط با این رشته ها.
- 4- طب، پزشکی، روانپزشکی، پرستاری، پیراپزشکی، داروسازی، سم شناسی، بهداشت و سلامت، رشته های مرتبط و همه زیر شاخه های آنها
- 5- علوم بین رشته ای (اینتر دی سیپ لینری)³⁷

تبصره: مهارت، علم نیست. تجربه، علم نیست. مهارت، چگونگی انجام کار است. تجربه تکرار مستمر مهارت است. گرچه

نتایج حاصله از بسیاری از مهارتها یا تجربیات را بر اساس معیارهای سنجش (استانداردها) می توان مورد ارزیابی علمی قرار

داد ولی بررسی نسبت بین تجربه و علم، ارتباط و تاثیرات متقابل این دو حوزه با هم، از حوصله بحث در این مقاله خارج است.

بهر روی، دنیای علم بسی فراخ تر از دنیای محدود تجربه یا مهارت است.

نشانی علم را از که باید گرفت؟

تنها ابزار بیرونی شناخت جهان، علم است. راه تحصیل علم، رفتن به مراکز علمی یا همان دانشگاه است گرچه می توان

نمونه های استثنایی هم یافت که با اشتیاق و مداومت در تحصیل، و مطالعات جدی و مستمر، بدون رفتن به دانشگاه هم به

درکی عمیق از مبانی علمی، به درجه ای از مقامات علمی و حتی به مقام استادی هم رسید،

چه کسی حق دارد در هر یک از شاخه های علمی درخت دانش، به صورت عام نظر دهد. آیا این حق انحصاری است؟

وقتی آخرین مرحله تحصیلات علمی با موفقیت پشت سر گذاشته شود، شخص مذکور اصطلاحاً به مقام استادی می رسد و (پس از آن می تواند از عنوان استاد استفاده نماید و در مسایل مربوط به آن شاخه علمی بطور عام اظهار نظر کند. این اظهار نظر امتیازی ست که نتیجه رسیدن به مقام استادی است. یعنی مقام اظهار نظر. حالا برای اینکه یک تصویر ساده از وضعیت اساتید یا صاحبان نظر در کشور داشته باشیم باید در نظر داشته باشیم که جمعیت ایران حدود 75 میلیون است و تعداد تحصیل کردگان دانشگاه رفته ایرانی در همه این رشته ها حدود 4 میلیون نفر است ، ضمناً در حال حاضر حدود 5 میلیون نفر بعنوان دانشجو در مقاطع مختلف مشغول تحصیل هستند. از این تعداد ، کسانی که عقلاً، شرعاً ، منطقاً و قانوناً ، به عنوان صاحب نظر¹ ، استاد یا کارشناس رسمی، اجازه اظهار نظر در یکی از موضوعات مرتبط با حوزه ی دانشی خود را دارند، در درجه اول حدود ششصد و هفتاد هزار نفر است. یعنی بطور متوسط در هر جمع 124 نفره در هر جای ایران، فقط یک نفر، شایستگی دارد در یک موضوع خاص ، نظر درستی بدهد ، 123 نفر بقیه، این دانایی را ندارند و فاقد شایستگی لازم³⁸ و کافی برای اظهار نظری درست برای دیگران هستند. به عبارت دیگر در تمام موضوعاتی که به مسایل علمی مطرح است کسی نظرش به حقیقت نزدیکتر است که به مقام استادی رسیده است. با این حال حدود نود درصد جمعیت صاحب نظران ایران ، یعنی حدود ششصد هزار نفر ، دارای بالاترین درجه علمی یعنی دکترای تخصصی³⁹ هستند. البته تقریباً 20 هزار نفر در ایران زندگی می کنند که مدارک علمی و آکادمیک را طی نکرده اند یا مدارک دکترا (PhD) ، تخصص یا معادل آن، ندارند ولی در حرفه و کار خود چنان متبحر و پیشکسوت هستند که به درجه استادی رسیده اند. اینها جزئی از نوادر و در دنیای صاحب نظران استثنائات محبوب و مبارکی هستند. استاد شجریان در آواز ، استاد فرشچیان در نقاشی و مینیاتور، استاد ستوده در جغرافیا، استاد عزت الله انتظامی در بازیگری، استاد امیرخانی، در خط و خوشنویسی، استاد معین در فرهنگ لغات و استاد عزت الله نهبان به عنوان پدر باستان شناسی ایران هر یک به نحوی، مورد وثوق جمع کثیری از افراد صنف خود شناخته می شوند،

دکتر

مدرک دکترای تخصصی به معنای "اعلی درجه علمی" است و بالاترین مدرک آکادمیک و دانشگاهی در جهان است و به کسانی اعطا می شود که صاحب فلسفه و اجتهاد علمی در آن شاخه از علم شده باشند. گذراندن دوره های پس از این که پُست دکتری یا فلوشیپ یا فوق تخصص یا هر عنوان دیگر باشند، به هیچ وجه مدرک دانشگاهی محسوب نمی شوند، دکترای تخصصی آخرین مدرک تحصیلی دانشگاهی است. واژه دکتر از نظر تاریخی به زمان ارسطو⁴⁰ بر می گردد (2400 سال پیش) و به معنای رسیدن به مقام استادی است یعنی کسی که به مقام استنتاج مطالب و اجتهاد علمی رسیده و البته مجاز به اظهار نظری درست برای دیگران است. گرچه اکنون، بالاترین سطح علمی آکادمیک را نشان می دهد. حتماً میدانید که آکادمی نام باغی بوده که نخبگان برای بحث در مورد علوم مختلف در زمان سقراط و افلاطون به آنجا می رفتند. به بحث کسانی که به آن باغ رفت و آمد داشتند، بحث های آکادمیک گفته می شد. بهر روی اعطای مدرک دکترای (اعم از پژوهشی یا افتخاری) انحصاراً در اختیار دانشگاه های جهان قرار دارد و تحت شرایطی خاص، به افرادی که به نحوی که صادر کنندگان تعیین می نمایند به شخصی که شایستگی دریافت آنرا داشته باشند، اعطا می شود. در ایران به همه کادر پزشکی دکتر می گوئیم. گرچه همه پزشکان عمومی، پزشک هستند ولی آنها دکتر حرفه ای اند نه دکتر به معنای علمی بالا، چون مدارک آنها هر چه که باشد همتراز دکترای تخصصی نیست. اطلاق کلمه دکتر به ایشان، بیش از آنکه معنای آکادمیک داشته باشد، لقبی عُرفی و حرفه ایست. گرچه اجازه استفاده از عنوان دکتر، برای این گروه قانوناً مجاز است.

مثالی از وضعیت صاحب نظران در کشور ایران

جمعیت دکترهای ریه (متخصصین ریه) در ایران، کمتر از 170 نفر است که در مورد ریه و دستگاه تنفسی صاحب نظرند. اعتبار حرف ایشان، در مورد ریه من، شما و هر فرد دیگر، از همه ما بیشتر و بالاتر است. حرف ایشان در ارتباط با تخصص شان، حرف یک صاحب نظر است و هیچ کس عقلاً و منطقاً مجاز نیست در بحث ریه، نظر خود را برتر و بالاتر از آنها بداند. بنابراین افرادی که در طب و در زیر شاخه ریه، مدرک PhD گرفته اند تا زمان نوشتن این مقاله 170 نفر است. یعنی تقریباً در هر دو میلیون نفر فقط یک نفر شایستگی دارد در مورد مسایل مربوط به ریه، نظرات مختلف کارشناسی یا تخصصی دهد. بقیه حق اظهار نظر کارشناسانه یا تخصصی ندارند. خلاصه این مقاله در همین مثال گفته شد. نه من نه شما و نه هیچ کس دیگری به غیر از آن جمعیت صاحب نظر، حداقل شایستگی لازم را ندارد برای اینکه چیزی درست مفید و بر اساس بنیان های علمی و عملی و تحقیقات و آزمایشات و تجربیات میلیون ها نفر که پشتوانه حرف های ایشان شده است را برای ما بیان کند. از نشانه های عقل سلیم و بهره مندی از فهم و شعور حداقلی که پیش شرط ادب و دانایی راستین هستند، یکی این است که در بحث های تخصصی که ما را به عنوان صاحب نظر آن رشته نمی شناسند، دهانمان را بسته نگه داریم مگر اینکه بخواهیم چیزی بپرسیم یا چیزی بخوریم.

جواب عوام به سؤالات علمی، بسیار ساده انگارانه است.

بگذارید مثالی بزنم: باران از ابر می آید ولی ابر دلیل باران نیست. پس دلیل باران چیست؟ نگفتم باران چطور می بارد گفتم چرا اصلاً باید باران ببارد؟ این یک سؤال ساده است ولی عامه ما جواب درستی برای آن نداریم. جواب این سؤال را باید یک متخصص جغرافیای طبیعی یا یک کیهان شناس بدهد.

بر خورد کسی که در مثال ریه و متخصص ریه، صاحب نظر نیست (عوام)

با این تفاسیر اگر فهم این مطلب اینقدر ساده، روشن و آشکار است، چرا این همه آدم پیدا می شوند که در مورد همه چیز، من جمله ریه و تنفس و زمین و زمان و هر چه در این جهان می گذرد، به دیگران نظر می دهند و البته بر نظرات خود پافشاری هم می کنند؟، چرا خود را دارای چنان شایستگی می دانند؟ آیا آنها خود را واقعاً یک متخصص می دانند؟ اگر صاحب نظر نیستند، پس چرا نظر می دهند؟ من که نمی دانم! جز این که ایشان همین چیزی که گفته شد را قبول ندارند و خودشان را صاحب نظر می دانند و در مورد همه چیز نظر می دهند و اگر کسی از باب یادآوری به آنها همین یک اصل اساسی بالا را تذکر دهد، احتمالاً مورد طعن و لعن و نفرین و خشم و آنها قرار خواهند گرفت!! به عنوان مزاح عرض می شود: اگرچه تعداد متخصصین، پرشکان عمومی، انترنها و رزیدنت های کشور که در حال گذران کارآموزی هستند نیم میلیون نفر تخمین زده می شود، تعداد کسانی که برای خود یا دیگران، نظرات پزشکی داده یا دارو تجویز و توصیه می کنند، حدود 60 میلیون نفراند. چطور فقط 60 میلیون نفر؟ چون افراد زیر 18 سال هنوز به سن تجویز نرسیده اند و گرنه آنها هم مثل بقیه برای شما نسخه می پیچیدند! به غیر از صاحب نظران، تمام افراد کشور، بدون هیچ استثنایی، از نظر علمی، صاحب نظر نیستند و طبیعتاً حق اظهار نظر علمی در موضوعی علمی را ندارند. اینکه حرف و نظر این گروه بسیار پُر جمعیت، چه حکمی دارد، موضوعی ست که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

فراوانی صاحب نظران ایرانی، در سال 1393

اشاره شد که در بین جمعیت ششصد و هفتاد هزار نفری صاحب نظران ایرانی، تعداد افراد شاخص و صاحب نام در هر پنج حوزه تخصصی دانش و علوم بشری که نظراتشان به عنوان بالاترین مرجع قابل اعتناء برای افراد غیرمتخصص و حتی خود صاحب نظران مطرح است، کمتر از چهار صد نفر است. یعنی در کل جمعیت حدود 80 میلیونی ایرانیان داخل و خارج از کشور، جمعیتی چهار صد نفری وجود دارد (یعنی بطور متوسط یک نفر از بین هر دویست هزار نفر) که دارای حقی ست که حرفش در یک موضوع خاص برای دیگران، نظری معتبر بلکه درست ترین نظر است. هیچ کس از بین آن جمعیت 200 هزار نفری که در آن بین، فقط یک متخصص وجود دارد، نمی تواند ادعا کند که من نظر فلان صاحب نظر را قبول ندارم، او برای خودش، صاحب نظر است، نه برای من!! من او را قبول ندارم!!!! این ادعا بر اساس عقل سلیم و مبانی علم و اخلاق و ادب علمی و حرفه ای، حرف پذیرفته شده ای نیست.

حق با اکثریت نیست.

در بحث های علمی، نمی توان درستی حرفی را از طریق رای گیری مشخص کرد. در موضوعات علمی، دموکراسی و رای گیری بی معناست. توسل به رای اکثریت تنها می تواند ثابت کند که اکثریت چیزی را قبول دارند ولی نمی تواند ثابت کند که آن چیز درست هم هست. در جوامع انسانی اکثریت آدم ها نه نخبه اند نه نابغه نه صاحب نظر. یعنی عامی اند. به این دلیل، هیچ وقت، حق با اکثریت نیست و نخواهد بود.

دموکراسی خوب است چون حق انتخاب خوب است. دموکراسی برقراری حکومتی است که مورد پسند بیشتر مردم است نه حکومتی که لزوماً بهترین شکل حکومت است. این نکته مهمی است که نباید مورد غفلت قرار گیرد.

صاحب نظر کیست و چه کسی صاحب نظر نیست؟

چه کسی صاحب نظر نیست:

نخبگان دانشگاهی و غیردانشگاهی، مخترعین و افراد ممتاز دانشگاهی، کارمندان نمونه یا هر شخص دیگر، حتی اگر به عنوان افراد شاخص در حوزه کار خود دارای شأن و منزلتی ممتاز هم باشند، بدون رسیدن به درجه استادی، جزء گروه صاحب نظران قرار نخواهند گرفت. آنان که صاحب نظر نیستند گرچه محدود به لیست زیر نخواهد بود با اینحال شامل موارد زیر است: دانشجویان در هر رشته ای و در هر مقطعی و با هر درجه از هوش و استعداد تحصیلی و با هر کارنامه ی درخشان ملی یا بین المللی حتی اگر مولف یک مقاله ISI⁴⁵ هم باشند، معلمان در هر رشته و با هر میزان سابقه، جمیع کارمندان، همه وکلا، حتی رئیس کانون وکلا، رانندگان تاکسی، بازاریان، صاحبان کسب و کار آزاد، مکانیک ها، تعویض روغنی ها، کارخانه دارها، مشاوران، روانشناسان، تحصیلکردگان داخل یا خارج کشور، خیاط ها، خانه دارها، جوانان، نوجوانان، افراد مسن یا کهنسال، افراد سالم یا مریض، معتادان، زندانیان، کبابی ها، بازنشستگان، شاغلین دستگاه ها، روحانیون و کارشناسان دینی (بجز افرادی که دارای درجه اجتهاد هستند، آنهم فقط در مورد استنباط شخصی از متن قدسی دین خویش)، رانندگان اتوبوس شهری یا بین شهری، بساز بفروش ها، پولدارها، میلیاردرها، فوتبالیست ها، ورزشکاران، کشتی گیران، قهرمانان در هر رشته ورزشی، مربیان در هر رشته و در هر سطح مربی گری، مترجمان، پرستاران، فروشندگان، هنرمندان، بازیگران، نظامیان با هر درجه و در هر نیرو چه دریایی چه هوایی چه زمینی حتی اگر خلبان جنگی باشند، کارمندان بانک، کارمندان ادارات با هر عنوان شغلی از کارمند ساده یا کارشناس و یا مدیر یا حتی مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره و رؤسای بانک ها و خلاصه هر کسی و هر کسی که دارای شرایطی در قسمت پیشین به تفصیل شرح داده شد، نباشد، مجاز به اعلام نظرات شخصی خود به عنوان صاحب نظر نیستند. فقط صاحب نظران (یک استاد، یک دکتر و یک متخصص در حوزه ی علمی خویش) اجازه دارند نظر خود را به عنوان سخنی معتبر و علمی برای دیگران اعلام کنند. اصلاً نظر صاحب نظر، کار صاحب نظر است. کار او، نظر دادن در رشته تخصصی خود اوست. نظر دادن، کار و پیشه ی صاحب نظر است. کار هر کسی نیست. این هر کس، شامل همه است شامل من و شما هم هست، مگر اینکه به مقام استادی رسیده باشیم.

اعتبار حرف صاحب نظران / محدودۀ اعتبار نظر صاحب نظران

نظر صاحب نظر معمولاً فقط در یک زمینه ی خاص و در یک حدّ معین، معتبر و قابل اعتناست. حرف صاحب نظران اگر مربوط به تخصص ایشان باشد و اگر در چهارچوب علم مربوطه مطرح شود، نظری علمی است. اما اگر در زمینه غیر تخصصی باشد خیر. اعتبار حرف عالم به علم اوست نه خود او.

آیا برای هر سؤالی، جوابی علمی وجود دارد؟

اینگونه نیست که بتوان با کمک علم همه چیز را تبیین کرد. در علم هم بسیاری چیزها هنوز بی جواب است. در برخی از حوزه های زندگی یا علمی یا فلسفی، بعضی از سوالات هنوز بی جواب مانده است. حاضر جوابی برای نظر دادن بعنوان پاسخی به این سوالات فقط نادانی سخنگو را بیان می کند نه چیز دیگر. شما از نوابغ سؤال کنید، خودشان نمی توانند، ولو با تمام تلاش و توان، توضیح دهند که نبوغ آنها چیست و چگونه می شود که ناگهان فرمولی، نظری یا نظریه ای و یا نکته ای نبوغ آمیز بر آنها آشکار می شود. از نوابغ بگذریم که نادرند. از شاعران که کم نیستند پرسید شعر در ضمیر شما چگونه می جوشد؟ هرگز جواب روشن یا جواب یکسانی دریافت نخواهید کرد. آنها همین قدر می دانند که می توانند و علامتش هم این است که چنین می کنند. اگر کسی این سخن را نمی پذیرد که بسیاری از سوالات هنوز بی جواب اند، پرسید: بزرگترین عدد چند است؟ پرسید آخرین رقم عدد پی چند است؟ سؤال ساده تری از او پرسید؟ یک کبریت به دست بگیرید و از او بخواهید با هر علم و ابزاری که می داند یا می شناسد، شکل شعله را پیش بینی کند و آنگاه کبریت را روشن کرده و جواب او را با شکل شعله ای که تشکیل می شود، مقایسه کنید تا هر دو ببینید که تبیین همین نکته ساده از نظر علمی چقدر پیچیده است.

مثالی از صاحب نظران

اسحاق نیوتن که روزگاری رئیس دانشکده علوم پایه دانشگاه کمبریج بود در فیزیک مکانیک در زمانه خود، آلبرت اینشتن در فیزیک و نظریه نسبیت عام، کپلر در نجوم، لاوزیه در شیمی معدنی، فاراده در مبانی الکترومغناطیس، استفن هاوکینگ در کیهان شناسی و نظریه سیاه چاله ها و تشعشعات خاص آن، آلبرت آمپر و توماس آلوآ ادیسون در الکتریسیته، تسلا در پدیده های الکترومغناطیس، رابرت رزیک در ترمودینامیک، بور و مری کوری در پدیده رادیواکتیویته، سقراط، دکارت و پوپر در حقیقت یابی، منطق و فلسفه، ابو حنویه، ابن سینا در اصول و مبانی طب، ابوریحان بیرونی در محاسبات هندسی، جمشید کاشانی در تنظیم تقویم شمسی، سعدی در صنایع ادبی زبان فارسی، فارابی در مبانی موسیقی، رازی در کیمیاگری، بهزاد در نقاشی، مزدک در نقد به دینی، زرتشت در روشنگری دینی، ابو سهل زید بلخی⁴⁶ در بیماری های روان-تنی، هیمن در زبانشناسی کردی و مولانا جلال الدین در مقام افتاح و سپس عرفان اسلامی همه و همه در رشته خاص خود صاحب نظر و صاحب بالاترین نظر بودند. پرفسور سمیعی در جراحی چشم، دکتر رشید یاسمی در زبانشناسی، دکتر عبدالمجید ارفعی در زبان باستانی ایلامی، دکتر شفیع کدکنی در ادبیات معاصر فارسی، دکتر فریدون جنیدی در ایرانشناسی با تکیه بر زبان شناسی، دکتر نهاوندیان در اقتصاد، حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی (عبدالله واعظی) در تفسیر قرآن، عرفان و فلسفه اسلامی، دکتر شهریار در جبر و آنالیز، دکتر گلستانه در کانی شناسی یا دکتر فرهنگی به عنوان پدر علم مدیریت رسانه در ایران بعلاوه همه برندگان جوایز نوبل در رشته های علمی نمونه هایی از جمعیت صاحب نظران هستند.

((امیدوارم تا اینجای مطلب، روشن و قابل فهم بوده باشد که منظور ما از صاحب نظر چه کسانی هستند. ضمن در نظر داشتن این نکته مهم که همیشه امکان اینکه فرشته ای به نظرات این صاحب نظران توسط افراد صاحب نظر پس از آنها پیش بیاد وجود داشته دارد و فواید داشت. اتفاقاً این باطل شدن نظرات به ظاهر درست و جایگزینی آنها با معتبرترین و درست ترین نظرات و تئوری ها قوانین، عین علم است و موضوعی است میمون و مبارک. ولی بهر حال همیشه در عرصه امور علمی جهان افرادی صاحب نظر زمان فویش بوده اند هستند و پس از این هم افراد دیگری صاحب نظر علم زمانه فویش فوهند بود. مثلاً ابوزید سهل بلفی دانشمندی ایرانی ست که 1162 سال پیش بدنیا آمد و در سن 30 سالگی کتابی نوشت به نام مصالح الابرار و الانفس که برای اولین بار در جهان توضیح داد: فکر کردن به چیزی می تواند باعث بیماری جسمی شود! امروزه نیز پس از گذشت هزار سال از نظر ایشان، از این بخش از طب، با نام بیماری های روان-تنی یا بیماری های سایکوسوماتیک یاد می شود.))

احمق، عاقل، نادان، نظر دانشمندان، کدام؟

همه قبول داریم که حماقت چیز خوبی نیست. همه از جهل و نادانی بیزاریم. هیچ کس مایل نیست او را نادان بنامند یا او را احمق بدانند. گرچه همه نادان بدنیا می آیم ولی همه انسانها، عقل کل هم نیستند، از طرفی میدانیم که دانای مطلق یا عاقل مطلق در جهان وجود ندارد، متواضعانه باید پذیرفت که در کُنه وجود هر عاقلی، نقاطی از جهل وجود دارد. ما همه باورهایی داریم. اعتقاداتی داریم. ولی همه باورهای ما درست نیستند. هر چه معرفت (دانش) ما بیشتر باشد، باورهای ما هم درست (تر) خواهد بود. ضمناً هر چه دایره باورهای ما و معرفت ما گسترده تر باشد، به همان اندازه داناتریم. پس همه ما نسبت به برخی مسایل نادانیم، ناآگاهیم. در این بین هستند کسانی که نسبت به خیلی چیزها، نادانند. و در مقابل هستند افرادی که نسبت به خیلی از مسایل، معرفتی عمیق دارند. دانایی، مطلوب هر کسی است ولی خشکاندن ریشه نادانی همه، ممکن نیست. اگر ممکن هم باشد، مطلوب نیست. خارج از دنیای علم و اندیشه و معرفت، به موجودات جهان نگاه کنید. گروهی قوی تر و گروهی ضعیف ترند. و قوی ترها از ضعیف ترها تغذیه می کنند. اصولاً بقای موجودات جهان در گرو این است که چنین باشد. نادان یا ناآگاه کسی است که چیزی را نفهمیده یا نمی داند یا از موضوعی اطلاع ندارد و این اصلاً چیز بدی نیست. در حالیکه احمق، چیزی را نمی داند نه به این خاطر که اطلاع درستی ندارد، علم ندارد، آگاهی ندارد. خیر. بلکه به این دلیل که ظرفیت فهم درست را موقتاً از دست داده است. با این تعریف همه احمق ها، نادان هم هستند. ولی هر نادانی، احمق نیست. انسان موجودی اجتماعی است و انسان ها در همه طیف دانایی در کنار هم هستند. دانایی همواره از سوی داناتر به سایرین منتقل می شود. در کنار هم قرار گرفتن دانا و نادان، دانایی نادان را افزایش می هد. در حالیکه در کنار هم قرار گرفتن دو یا چند فرد احمق، باعث تشدید حماقت آنها خواهد شد. به همین خاطر رشد و نمو حماقت، سریعتر از گسترش معرفت است. ضمن اینکه در هم کنش حماقت دو فرد احمق همیشه از حاصل جمع حماقت آنها، بزرگتر خواهد بود. گروهی هستند که نه می دانند نه توانایی این را دارند که براحتی بپذیرند که خیلی چیزها را نمی دانند. اینها دو گروه اند. گروهی قلیلی احمق و گروهی کثیر که در دام خطاهای شناختی گرفتار شده اند و متأسفانه از این موضوع، ناآگاه. افرادی که دچار اختلالات شناختی اند از گروه احمق ها در دسر ساز ترند. رفتار احمقانه؛ اغلب نتایج مخرب ولی بیشتر اوقات مضحک و خنده دار به بار می آورد. ولی او که دچار توهم شده مثلاً توهم دانایی، خطر سازتر است. توهم میتواند از سرطان هم خطرناک تر باشد. سرطان حداکثر جسم مبتلا به را از بین میبرد و خطری برای سایرین ندارد. ولی رفتار توهم آمیز فرد متوهم، می تواند حتی جان افراد دیگر را در معرض خطر قرار دهد. مشکل بزرگ این است: هیچ احمقی نمی پذیرد که احمق است. هیچ نادانی قبول ندارد که نادان است. نادان عموماً از نادانی خود بی اطلاع است. همه از نادانی، جهالت، توهم دانایی بیزارند. همه ظرفیت دانستن و یادگیری دارند الا نفهم و نادان، که ما او را احمق خطاب می کنیم. نفهم برای خودش هزار دلیل دارد که اصلاً نفهم و نادان نیست و خود را آدمی فهمیده میداند. برای اثبات نفهمی او، یک دلیل کافی است. (خوش بود گر محک تجربه آید به میان..... تا سیه روی شود هر که در او غش باشد. مولانا). او که فهم است، تکلیفش روشن است او در سمت درست خط فهمیدگی ایستاده است. اما او که نفهم است بی خبر است از این اوضاع. نه اینکه یک فرد عامی، هیچ نمی داند. نه. او مثل من و تو خیلی چیزها می داند منتها بسیاری از چیزهایی که فکر می کند می داند، درست نیست. غلط است اشتباه است. دانش، معرفت و حقیقت، غالباً دیدنی نیستند که هر ببیند آنها بیواسطه بشناسد و در برگیرد. نادان و دانا هر دو باورهایی دارند و خود را عاقل

تصور می کنند. ولی باورهای یکی صادق و دیگری کاذب است. آدم های نادان، اغلب اعتقاد دارند که اگر عقل کل نباشند کم از عقل کل ندارند! پس مخالفان خود را نادان یا مغرض می شمارد. احمق به نظرات مخالف اعتنایی ندارد. نمی خواهد نظرات مخالف را بشنود. حتی حرف های مخالف نظر خود را که بشنود، نمی پذیرد. او علی القاعده تمایل ندارد به حرف دیگران فعالانه یا همدلانه گوش دهد. تا وقتی که او واقعاً و قلباً متوجه خطاهای شناختی و باورهای نادرست خود نشود به بهبود او امیدی نیست. به زور نمی شود مغز کسی را متحول کرد، (تحول مثبت نه منفی). دانش باید از طرف مغز جذب شود تا جای خود را باز کند و تاثیر خود را در زندگی نشان دهد، به هیچ وجه نمی توان به زور، دانش را در مغز کسی چپاند. تا اینجا گفتیم که نادان، بدلیل جهل خود حقیقت را نمی داند. همه میدانیم حقیقت همیشه دیدنی نیست، پس حقیقت یا حقایق را اصلاً نمی بیند، از طرفی، قبول ندارد که آنچه که به زعم خود میداند غلط است. بنابراین به سادگی حرفی غیر از حرف خود را نمی پذیرد. خُب، تکلیف چیست؟؟ تکلیف کسانی که او را دوست دارند چیست؟ چگونه می توان به چنین افرادی کمک کرد تا از رنج نادانی خویش رها شوند؟ جواب ما به این سؤال نشان می دهد: خود ما در کجای کار ایستاده ایم.

شناختن احمق کار ساده ایست. احمق حاضر است هر کاری انجام دهد که حماقت خود را از چشم دیگران پنهان کند. البته تمام سعی او بیهوده است. زیرا دوست و یار همراش، او را لو می دهد. حماقت، یک قُل دیگر هم دارد. قُل دوم حماقت، لجاجت است. (لویکا ماریادر ارتباط با تحقیقات و یافته های وی در مورد تعصب و تاثیر تعصب جانبدارانه در درک و فهم انسان ها). لجاجت و تعصب، لباس حماقت است. می دانیم عموم مردم جهان، عامی هستند و این یک حقیقت انکارناپذیر است. عامه مردم می توانند با یادگیری چیزهای درست، از نادانی خود بکهند و داناتر شوند. اما اگر کسی همین یک نکته را نپذیرفت چه؟ دیگر از دست کسی کاری بر نمی آید. دانشمند نامدار قرن بیستم (آلبرت انیشتن) گفت: ""دو چیز در جهان نهایت ندارد: یک فضای کهکشانی ها و دو حماقت آدم ها، و ادامه داد من در مورد اولی شک دارم""! بگذارید در مورد احمق و عاقل مثالی بزنیم. الکتریسیته که کشف شد روشنایی مصنوعی زندگی بشر را روشن تر کرد. به طبع تولید الکتریسیته، تیرهای چراغ برق ساخته شد. عاقل و احمق هر دو، از این ایده خوششان آمد. ولی دلیل آنها با هم فرق داشت. چشم عاقلان را روشنایی لامپ ها گرفت. ایده پنهان شدن پشت تیر چراغ برق هم، دل احمقان را خوش کرد! احمق بدلیل حماقت خود نمی داند که نمی توان پشت تیر چراغ برق پنهان شد. سرش شاید دیده نشود. ولی دست، پا و شانه ها بیرون می مانند. و این برای ناکامی در پنهان شدن کافی ست. گمان مبرید آنان که نمی دانند با آنان که می دانند، برابرند. خیر. آنها با هم فرق دارند. دانایی همیشه و همه جا بر نادانی فضیلت دارد. سر این نکته را از نادان نپرسید. تفاوت این دو را خردمندان به تفصیل شرح داده اند.

نظر دانشمندان

دیوید دایننگ و جاستین کروگر دو دانشمند امریکای و برنده جایزه نوبل در حوزه روانشناسی که در سال 1999 طی تحقیقات خود، نشان دادند: انسان ها عموماً درباره ی توانایی هایشان در حوزه های مختلف اجتماعی و فکری، ارزیابی های نادرستی دارند. این دو دانشمند در ابتدا صد گروه صد نفره را در چهار آزمون های ساده مورد سنجش قرار دادند. در ابتدا و قبل از هر آزمون، از هر تک تک افراد پرسیده شد: به نظر خودت در چنین امتحانی چه نمره ای کسب خواهی کرد؟ سپس بر اساس نتیجه کسب شده، ارزیابی اولیه تک تک آنها با نمرات کسب شده، تطبیق داده شد. تقریباً همه کسانی که نمرات خود را دست بالا گرفته بودند، در امتحان واقعی نمره ای پایین کسب کرده بودند. بالعکس کسانی که نمرات خود را بسیار پایین ارزیابی کرده بودند موفقیتی بالاتر از متوسط کسب کرده بودند. در هر یک از امتحانات و برای هر یک از گروه های صد نفره، گروهی بالاتر و گروهی پایین تر از حد متوسط بودند. آنها که زیر حد وسط بودند را ناوارد و ناآگاه به ناواردی خود نام گذاری کردند. تحلیل روانشناسی این آزمون نشان داد که افراد ناآگاه به اشتباه، توانایی یا دانایی خود را از متوسط افراد دیگر بالاتر می دانند و دچار اشتباه فاحشی در ارزیابی خود نسبت به دیگران می شوند. مثلاً گفته بودند از 100 امتیاز، حداقل 61 میگیریم ولی در واقع 12 گرفته بودند. این اختلاف فاحشی بود. بهر حال تخمین نادرست فرد نالایق، از اشتباه در ارزیابی خود ناشی می شود؛ درحالی که تخمین نادرست افراد لایق، از اشتباه در ارزیابی دیگران نشئت می گیرد. گروه ناماهر و ناآگاه از عدم مهارت خویش، از دو چیز رنج می برد: یکی اینکه فهم خود را بالاتر از متوسط فهم دیگران می دانند و چون اینگونه نیست، غالباً به نتایج نظری و عملی درستی نمی رسند. بعلاوه تخمین های نادرست از این دست نسبت به قضاوت خود و دیگران، توانایی فراشناختی که لازمه شناخت نقاط ضعف/ قدرت خویش است را از آنان سلب می کند بنابراین تا زمان اشراف به این سوگیری شناختی، در توهم خویش باقی می ماند. به عبارت دیگر این سوگیری بدلیل ناتوانی فراشناختی افراد ناآگاه یا ناشی در شناسایی ناتوانی خود بوجود می آید. در مقابل، افرادی با توانایی واقعی بالاتر از متوسط، گرایش بیشتری به دست کم گرفتن شایستگی های خود داشته و به نادرست تصور می کنند که درک، فهم و یا انجام کاری که برای آنان آسان است، برای دیگران نیز باید آسان باشد. و زمانی که می بینند چنین نیست تعجب میکنند. خلاصه اینکه به نظر می رسد که آدمی هر چه کمتر بداند، گمان می کند بیشتر می داند.

امروزه در علوم روانشناسی و روانشناختی به چنین پدیده ای، اثر دایننگ-کروگر گفته می شود.

برتراند راسل که یک ریاضی دان، منطق دان، مورخ، جامعه شناس، برنده جایزه نوبل، فعال صلح طلب، یکی از پیشگامان فلسفه قرن بیستم و از بنیان گذاران فلسفه ی تحلیلی است، می گوید: یکی از دردناک ترین حقایق زمانه ما این است که هیچ نادان و ناآگاهی نمی پذیرد که نادان است، چون نسبت به نادانی خویش آگاه نیست. هیچ احمق نمی پذیرد که احمق است، و این امری طبیعی است که عموم عامه از فهم آن عاجز است. عموم افراد 100٪ به درستی نظرات و باورهای خود اطمینان دارند. گاهی اعتماد به نفس ایشان را می توان به طنز "اعتماد به سقف" نامید. نکته مهم دیگر اینکه نقطه مقابل دانش و دانایی، نادانی نیست بلکه توهم دانایی و دست کم گرفتن دانش و برتری ادراکی / تحلیلی دیگران نسبت به محدودیت های معرفتی خویش است. بدیهی است، گستره دانش یا عمق معرفت او که، چندین هزار جلد

کتاب خوانده با او که نخوانده، یکی نیست. اصلاً یکی نیست. اما در تمام گفتگوهای بین این دو، این حقیقت همیشه، مغفول شخص کم سواد تر قرار می گیرد. او خود را به پذیرش چنین امر بدیهی ای ملتزم نمیداند! اگر شک دارید از او پرسید چرا چنین است؟ احتمالاً جز نگاهی عاقل اندر سفیه، پاسخی در خور نخواهید یافت. او که چنین امر بدیهی را نمیفهمد نمیداند یا نمی پذیرد محال است بتواند در اثبات یا انکار آن سخن درستی بگوید. می تواند؟

نظر دو متفکر ایرانی در هزار سال پیش

ابوریحان بیرونی (دانشمند، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، تقویم‌شناس، انسان‌شناس، هندشناس و تاریخ نگار بزرگ ایرانی در 1000 سال پیش، که او را دانشمند همه قرون و اعصار لقب داده اند)، در آغاز کتاب «تحدید نهایات الاماکن» آورده است: «چون در کار مردم این روزگار می‌نگرم، چنان می‌بینم که همگان در همه‌جا، سیمای نادانی به خود گرفته‌اند؛ با اصحاب فضل، دشمنی می‌ورزند، و هر کس را که به زیور دانش آراسته باشد، به سخره گرفته می‌آزارند.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: اذکایی، پرویز، ابوریحان بیرونی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۹؛ بیرونی، ابوریحان، تحدید نهایات الاماکن، ترجمه احمد آرام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

عمر خیام (فیلسوف، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و رباعی سرای ایرانی در 1000 سال پیش) در مقدمه کتاب «الجبر والمقابله» آورده است: «دچار زمانه‌ای شده‌ایم که اهل علم از کار افتاده‌اند و جز اندکی، کسی باقی نمانده است. اما حکیم نمایان این روزگار دست در کار دارند تا با ریا و تزویر، حق را به باطل بیامیزند. این عده اگر با کسی روبرو شوند که از باطل و زورگویی رویگردان باشد یا در جستجوی حقیقتی راستین، او را استهزاء و تحقیر می‌کنند.

منشأ حرف های عامه ی مردم چیست؟

تقریباً تمام نظرات افراد عادی جامعه در بحث های روزمره، همه و هر کدام به نوعی، بیان احساسی یا برداشت آنها از موضوع یا مفهومی است که آنها که (نیاز) دوست دارند در مورد آن سخن بگویند. این سخنان، تحلیل های عقلانی، منطقی و صحیح یا عالمانه از یک موضوع خاص نیست. چون چنین برداشت هایی موضوعی شخصی است و هرگاه موضوعی شخصی شد، دیگر همگانی نیست و اگر موضوعی همگانی نبود نمی تواند علمی باشد. زیرا تمام قوانین علمی، همگانی و همه جایی هستند. اگر موضوعی علمی نبود، برای شخص ثالث حجت نیست. سخن علمی، موضوعی غیر شخصی است و قوانین آن باید "همه جایی / همه زمانی" باشد. بنابراین سخن علمی نه تنها برای یک نفر بلکه برای تمام انسان ها معتبر و البته سودمند است. شاید نیازی نباشد که بگویم سخن از اعتبار احساسات آدم ها، مطلبی بی معناست.

چرا حرف یک متخصص، حرفی قابل اعتناست ولی حرف دیگران در مورد آرای او، دارای شانی برابر نیست؟

همه حق دارند از شنیدن و فهمیدن نظر یک صاحب نظر، لذت ببرند خواه احساس خود را بیان کنند یا نکنند. اما تنها کسانی می توانند در تایید یا ردّ نظر او، سخن بگویند و یا نظر دهند که آنها هم در همان حوزه، متخصص فن یا صاحب نظر باشند. فقط یک صاحب نظر، می تواند نظری موافق یا مخالف با نظر صاحب نظر دیگری بیان کند و آنرا هم شان نظر صاحب نظران دیگر بداند. زیرا اولاً اظهار نظر، شأن ذاتی مقام صاحب نظر است نه همه، ثانیاً موافقت یا مخالفت با نظرات علمی، ذاتاً بی معناست. شرط عقل این است که آدمی کار بی معنا نکند. بنابراین رفتار معقول غیرمتخصصان در برخورد با آرای صاحب نظران سکوت است، خواه به درکی از سخن عالمانه آنان رسیده باشند یا نرسیده باشند و یا حتی از آنچه گفته شد، برده باشند یا از نعمت دریافت فهمی درست و نو بی محروم. البته ممکن است شنونده یا مخاطب در ذهنیت خود به هر دلیلی رای یا آرای آنان را نفهمند یا به فهم صحیحی از مطلب عنوان شده نرسد و در برداشت شخصی و دانسته های پیشین خود تناقضی بیابد. هیچ یک از این حالات نه تنها اشکالی ندارد که طبیعی ترین عکس العمل ممکن در برخورد یک غیرمتخصص با رای یک صاحب نظر است. در چنین شرایطی، با توجه به مطالبی که گفته شد، اگر مخاطب بخواهد چیزی بگوید (هر چه که بگوید)، فهوی کلام او، لبّ مطلب او و معنای واقعی حرف او این است که "من هنوز مطلب شما را نفهمیده ام". تمام توضیحات بعدی او یا حرف او (که اصطلاحاً نظر مخالف! او را نشان می دهد) هر چه که باشد، فقط نشان دهنده این است که "به چه دلیلی ایشان هنوز مطلب را نفهمیده یا متوجه نشده است. عکس العمل یک فرد معمولی با یک نظر یا نظریه علمی، یا نشان دهنده لذت او از فهم جدیدی است که کسب کرده، یا توضیحی است که چرا مطلب را نفهمیده است. سکوت و یا حرف این فرد معنایی جز این دو حالت ندارد. سرّ تفاوت نظر یک صاحب نظر و نظر سایر افراد، این است که، نظر سایر افراد به معنایی که گفته شد، اصلاً نظر نیست. نظردادن، کار صاحب نظر است، همانطور که کار بقیه هم، کار آنهاست.

IQ یا ضریب هوشی نمره ایست که از نتیجه یک سری آزمون های استاندارد برای تشخیص هوش عمومی افراد بدست می آید که توسط یک روانشناس به نام ویلیام استرن برای اولین بار در دنیای علمی مطرح شد و طی 200 سال بعد از آن به تدریج تکمیل گردید. [www.google.com.wikipedia.org-William_Stern_\(psychologist\)](http://www.google.com.wikipedia.org-William_Stern_(psychologist))

ادراک آدمی

گرم یا سرد بودن را میتوان حس کرد، چیزی مثل سیب را می توان دید ولی چیزی به اسم بد یا خوب را مستقیماً با چشم نمی توان دید. خوب یا بد، درست یا غلط را میتوان فهمید، یا درک کرد. احساس یکی از منابع فهمیدن است. ولی سیستم ادراک یا فهمیدن و احساس (برای حس کردن) از نقطه نظر فیزیولوژیکی دو فرایند کاملاً متفاوت و مستقل از یکدیگر اند. حس کردن، انتقال عصبی سیگنال های دریافتی از محرکی درونی یا بیرونی به کورتکس مغز است، در حالیکه درک کردن، خروجی کورتکس مغزی است که با سطح فهم و درک کلی ما از جهان اطراف هماهنگ شده است. ادراکات صحیح، و ادراکات ناصحیح (مثلاً توهم)، هر دو خروجی، مفر ماست. مشکل درک صحیح یا ناصحیح، مشکل کارکرد درست یا غلط مغز است.

ادراک مبتنی بر احساس، قابل اعتماد نیست.

گاهی احساس ما منبع ادراک یا فهم ماست. مثل شنیدن یا دیدن. گاهی فهم ما، نتیجه تفکر، ارزیابی؛ قضاوت، تخمین یا نتیجه گیری ذهنی ماست. مهم این است که بدانیم در هر صورت، فهم ما می تواند مطابق امر واقع باشد یا نباشد. عملکرد معده قلب یا ریه خودکار است اما عملکرد مغز فاقد این توانایی است. هر چه احساس بدتری داشته باشیم، اندیشه هایمان دارای خطاهای شناختی بیشتری خواهد بود. به همین خاطر بسیاری از بیماران افسرده فکر می کنند هیچ وقت حالشان خوب نمی شود! از طرف دیگر هر چه انسان خوشحال تر یا با عزت نفس بالاتر باشد درک او بیشتر به امور عینی و واقعی نزدیک تر خواهد بود. نکته مهم دیگر اسن است که احساس الزاماً با واقعیت یکی نیست. چگونه؟ با تفکر و تغییر افکار می شود احساس را تغییر داد در صورتی که با تغییر فکر یا نظام فکری، نمی توان واقعیات را تغییر داد. فهم، ناشی از فعالیت های مغز است، مغز، عضوی از بدن است. بدن، استعداد مریض شدن دارد. مغز، در این بین استثناء نیست. مغز تحت شرایطی خاص، دچار خطاهای پردازشی یا خطاهای شناختی می شود که ذهن خودآگاه ما بکلی از آن بی خبر است. خب برای جلوگیری از این خطاها چه باید کرد؟

ادراک خطاپذیر است.

دستگاه ادراکی انسان ممکن است در شرایط خاصی دچار نوسان، اشکال یا اختلال گردد. همانطور که جسم ما مریض می شود، مغز هم ممکن است تحت شرایطی، دچار ضعف در پردازش درست اطلاعات شود. برای آشنایی اجمالی با این اختلالات میتوانید به بحث سوگیری یا تورش در ویکیپدیا مراجعه کرده و با انواع خطاهای رایج شناختی آشنا شوید. هر چه مغز بیشتر در فعالیت های مطالعاتی و یادگیری قرار گیرد و این روند به یک عادت تبدیل شود اطمینان از عملکرد طبیعی سیستم ادراکی مغز بیشتر می شود و بخصوص در میانسالی و سالمندی کمتر دچار اختلالات شناختی می شود. امراض و اختلالات روان تنی از عوامل تاثیر گذار در خطای ادراکی یا فهم نادرست است که بر باورها و رفتار ما تاثیر دارد. این اختلالات شناختی در کنار امراض سایکوسوماتیک در حال حاضر یکی از آسیب های اجتماعی شرایط کنونی کشور است که هر ساله شاهد وخیم تر شدن وضعیت آن هستیم.

درک ما از وقایع عیناً مطابق امر واقع نیست؟

فهمیدن یک فعالیت ذهنی است که افراد، به وسیله آن، برداشت هایی را که از محیط خود یا موضوعی خاص در سر دارند، تنظیم و تفسیر می کنند تا برای هر یک از آنها معنایی دست و پا کنند. برداشت یا فهم می تواند مطابق امر واقع و یا بسیار متفاوت از واقعیت باشد. بدیهی است در وادی نظر، افراد غالباً، از امری واحد (مثلاً شکست یا موفقیت افراد)، برداشت های متفاوتی دارند. چون رفتار مردم، به نوع ادراک، پنداشت یا برداشت شخصی آنها وابسته است، (و نه خود واقعیت). در عمل هم شرایط همینگونه است. انسانها از نظر رفتاری در مواجهه با امری واحد، می توانند رفتاری متفاوت یا عکس العمل های متفاوتی از خود نشان دهند. زیرا رفتار بر اساس همین نحوه معنادهی شخصی نسبت به امری واقع یا واقعیتی خاص شکل می گیرد، نه خود واقعیت. ادراک آدمی یک فرآیند شناختی واقعاً پیچیده و بیانگر تصویر منحصر به فرد هر کس از جهان پیرامونی خود اوست. ادراک در مغز ایجاد می شود. بخشی از مغز که به اندازه یک دانه برنج است، یکصد هزار نورون، دو میلیون آکسون و یک میلیارد سیناپس دارد که جملگی با هم تعاملاتی چند وجهی دارند تا نتیجه ای حاصل شود. ادراک ما نتیجه این تعاملات پیچیده است. خب وقت آن است که بپرسیم اصولاً چرا رفتار و گفتار و فهم ما از وقایع و امور پیرامون، با دیگران فرق دارد؟

رفتار ما ناشی از ادراک ماست. این که دو نفر در برخورد با یک واقعیت عینی دو برداشت متفاوت داشته باشند، امری کاملاً طبیعی ست. ولی این فقط یک روی سکه است. روی دیگر این است که همان دو نفر به دلیل سیستم ادراکی منحصر بفرد خود، ممکن است رفتار یکسانی در برخورد با آن واقعیت عینی مشخص از خود نشان دهند در حالیکه برداشت های متفاوتی داشته اند! ریشه این تفاوت یا آن تشابه، یعنی شباهت رفتارها در عمل به علت یا علل غریزی ماهیت محرک- پاسخ، بر می گردد در حالیکه تفاوت در برداشت یا ادراک متفاوت، به دلیل یا دلایلی که در زیر اشاره خواهد شد، پدید می آید. کیفیت ادراک، غالباً تابعی از هفت عامل موثر زیر است، بنابراین با تغییر هر یک از آنها، کیفیت ادراکی ما دستخوش تغییر خواهد شد. درک ما متأثر از سطح هورمونی ما، انتظارات ما، وضعیت روحی/ روانی ما، چهارچوب حافظه (یعنی دانسته های ما)، حالت هیجانی یا عواطف لحظه ای ما، بهره هوشی ما و مهم تر از همه متأثر از سیستم محرک/ پاسخ منحصر بفرد عصبی مغزی ماست. بنابراین با تغییر در یک یا چند عامل موثر، برداشت، نگاه، ادراک و باورهای ما تحت تاثیر قرار می گیرند. این تغییرات آنی و غیر ارادی است. با تغییر هورمون ها، کیفیت احساس تغییر می کند. به طبع تغییر احساس، ادراک ما، سپس رفتار ما تغییر می کند. آدم گرسنه بوی غذا را بهتر از سایرین تشخیص می دهد زیرا سطح هورمونی او با بقیه تفاوت دارد. حساسیت شنیداری یا لامسه ی مادری که طفل شیرخواری دارد با حساسیت سایرین، حتی وضعیت قبل از زایمان همان مادر، و با شرایط بعد از یک سالگی طفلش فرق دارد. این تغییرات بدلیل تغییرات هورمونی ایجاد می شود. سیستم محرک/ پاسخ یکی از دلایل ادراک متفاوت است. مثلاً تصور کنید اسم بیست آدم مشهور را برای شما می خوانند که بعضی از آنها زن و بعضی مرد هستند. حالا اگر از شما پرسند که اسم مردان بیشتر بود یا زنان؟ شما بر اساس یک الگوی ذهنی خاص به این سؤال پاسخ می دهید. اگر در بین آن لیست، مردی مشهورتر از بقیه بوده باشد، جواب شما مرد خواهد بود. و اگر زنی در آن لیست مشهورتر بوده باشد جواب شما زن خواهد بود. این مثالی است برای سیستم محرک- پاسخ منحصر بفرد عصبی مغز یک انسان. بقیه موارد را در ادامه توضیح داده ام.

اختلالات سیستم ادراکی

بعضی عوامل یا شرایط می توانند در کوتاه مدت یا بلند مدت باعث ایجاد اختلال در سیستم ادراکی شوند. این اختلال می تواند خفیف یا شدید باشد. داشتن استرس طولانی مدت، ترس یا دلشوره مزمن، روحیه آسیب دیده، عقده های کودکی یا نوجوانی، و بدتر از سایر عوامل دیگر، ناکافی بودن یا نادرست بودن دانسته های ما بعنوان مرجعی برای تحلیل وقایع پیرامون ما، می تواند از مهم ترین دلایل چنین اختلالاتی باشد. بعنوان مثال، استرس می تواند از بازیابی حافظه جلوگیری کند. استرس تأثیر مهمی بر روی درک و مسایل ادراکی ما دارد. در تحقیقی که که پرفسور آلیور ولف در دانشگاه بوخوم آلمان انجام داد متوجه شد که با بالا رفتن هورمون استرس یعنی کورتیزول مرکز یادگیری مغز یعنی هیپوکامپ تحت تاثیر قرار گرفته و یادگیری، به خاطر آوردن خاطرات و تحلیل مسایل پیرامونی دچار اختلال (کندی) می شود. هر چقدر مدت زمان یا شدت این شرایط طولانی تر؛ به همان نسبت تاثیرات مخراب آن بیشتر و طولانی تر خواهد بود. هیپوکامپ یا اسبک اولین ناحیه مغزی است که در بیماری آلزایمر مورد آسیب قرار می گیرد. همه میدانیم که هیپوکامپ مرکز یادگیری در مغز ما انسان هاست.

دو دلیل اصلی طرز فکرهای اشتباه

باورهای غلط یا برداشت های نادرست که همه آنها را تحت عنوان "طرز فکر اشتباه" می شناسیم، همواره متأثر از "اختلال در سیستم ادراکی" نیست. گاهی به دلیل عدم آگاهی از اطلاعات درست، یا ناتوانی در تحلیل منطقی اطلاعات، به نتیجه گیری های نادرست یا باورهای نادرست می رسیم، گاهی هم به دلیل اختلال در سیستم تحلیل مغزی، باورهای غلطی در ذهن ایجاد می شود. این دو باهم فرق دارند. در مورد اول مثال مشهور این است که یک دختر 4-5 ساله ممکن است بگوید: رودخانه از آن جهت از کوه سرازیر می شود که "دلش می خواهد" یعنی اطلاعات یا اطلاعات درستی در مورد ثقل و جاذبه و مسایلی از این قبیل ندارد، بنابراین چهارچوب فکر و اندیشه او بر اطلاعات معتبر و عینی استوار نیست. در مورد دوم مراجعه کنید به بحث احمق و نادان در همین مقاله. سازمان بهداشت و سلامت امریکا که بزرگترین مرجع نام گذاری و طبقه بندی بیماری و صحت و سلامت در جهان است، گروه دوم را مبتلا به DSM معرفی می کند. این افراد دچار اختلالات شناختی/عصبی هستند. یکی از این اختلالات البته به شکل حاد آن، دلیریوم یا روان آشفتگی است که کلاً سیستم ادراکی احساسی شخص را از کار می اندازد. این که این عارضه چگونه فرد را مبتلا می کند و پیامد این اختلال مغزی چیست خود سخن دیگری است که جواب آن را باید احتمالاً یک Cognitive neuroscientist یا متخصص علوم اعصاب شناختی مثلاً فارغ التحصیل پژوهشکده علوم شناختی بدهد. مثال های عینی تر و البته بسیار رایج در بین آدم های معمولی، انواع سوگیری تا تورش های مختلف است. آنچه مسلم است این است که اختلالات شناختی می تواند باعث اشتباه در قضاوت یا برداشت های ما و بالطبع آن باورهای نادرست شود. چند مثال بیشتر:

برداشت های متفاوت بدلیل میزان دانایی متفاوت

برداشت نادان، از چیزی که از دانا میشوند، با دانا یکی نیست، نادان آنچه که می شنود را، به چیزی که بتواند بفهمد، تفسیر یا ترجمه می کند و اگر برداشت او، با دانسته های قبلی او سازگار نباشد، در ذهن پذیرفته نمی شود. این ناسازگاری باعث ایجاد یک خفگی ذهنی می شود که باید آنرا حل و فصل شود. اگر در لحظه، میزان هورمون کورتیزول بالا باشد، برداشت با دانسته های قبلی هماهنگ شده بعنوان مطلبی بی ارزش شناسایی و کنار گذاشته می شود.

نظرات متفاوت بلکه کاملاً متضاد بدلیل تفاوت نگاه از بیرون یا نگاه از درون (خودی / غیر خودی)

یک مسلمان باورهای یک هندو را خرافی و احمقانه میدانند. ولی دین خویش را بر حق. اگر یک غیر هندو بتواند دقیقاً مثل یک هندو بیندیشد، می فهمد چرا عقاید هندوان به نظر هندوان، چنین باورپذیر است.

حقیقت گویی یا حقیقت جویی، دغدغه اصلی همگان نیست.

از طرف دیگر عده ای با جمعیت قابل توجه، اصولاً دغدغه حقیقت گویی یا معرفت افزایی ندارند، دغدغه ایشان از جنس دیگری است. مثال: به نقل از رئیس ستاد مبارزه با مواد مخدر، تقریباً پنج میلیون نفر روزانه (هر روز و بلاانقطاع) مواد مخدر استفاده می کنند. این جمعیت پنج میلیونی در بین مردم همین کشور زندگی می کنند و مثل بقیه افراد در موارد تخصصی بسیاری که نیاز به تخصص دارد، بی توجه به شرایطی که بحث شد، نظر می دهند. انتظار نابعایی ست که بخواهیم آنان دغدغه حقیقت و معرفت داشته باشند. دغدغه اصلی و اولیه این پنج میلیون نفر، تهیه مواد برای مصرف بعد از خماری است.

جنسیت و عوامل ژنتیکی بر برخی باورهای افراد، موثر است.

اشاره شد که باور افراد، خیلی تحت کنترل آنها نیست ضمناً به عوامل متعددی وابسته است. مثلاً اغلب افرادی که دارای ضریب هوشی بالاتر از متوسط هستند نسبت به باور خود کمی تردید دارند. پرلوف فترز طی آزمایشاتی طولانی در بین جوامع و فرهنگ های گوناگون جهان، نتیجه گرفت که اغلب زنان فکرمی کنند زنان دیگر از روابط خود، راضی تر از خودشان هستند. او همچنین متوجه شد که اغلب مردان معتقدند: توانایی های آنها از مردان دیگر و یا حداقل از متوسط آدم های دور و بر خود، بیشتر است! هر دوی این باورها اشتباه است ولی دلیل ایجاد چنین باوری در مردان و زنان با هم فرق دارد.

آیا واقعاً راهی موثر و مطمئن برای پیشگیری از ورود افکار غلط به ذهن وجود دارد؟

اگر ما این حقیقت را نپذیریم و همواره برداشت های خود را، عین حقیقت یا امر واقع قلمداد کنیم دچار خطای بزرگی خواهیم شد. برای اجتناب از چنین خطاهای شناختی، دو کار لازم است یکی این که به حقایق علمی بصورت کلی و کارکرد مغز و سیستم ادراکی بخصوص بی توجه نباشیم. دوم این که برای اطمینان از فهم درست، همواره آنها را با اصول مسلم علمی مقایسه و تطبیق دهیم. مطالعه آثار دانشمندان عالمان، متفکران و صاحب نظران یکی از قابل اعتمادترین و قدیمی ترین شیوه های شناخت صحیح، فهم صحیح، پیشبرد و پیشرفت های علمی در جوامع انسانی بوده و هست. ما هم می توانیم ضمن حفظ روحیه مثبت و با نیت سودمندی برای تمام طرفین گفتگوهای خود، من بعد، از زبان علمی؛ روش های علمی و حقایق علمی برای پشتیبانی از باورهای خود مدد بگیریم تا در چاله یا سیاه چاله های هیجانانگیز بی اساس یا تعصبات کور که اتفاقاً بیش از هر وقت دیگر پیش روی ما قرار گرفته و متأسفانه لحظه به لحظه در حال گسترش اند، سقوط نکنیم.

فهم ما از دنیای اطراف، اصولاً فهم ما از همه چیز، همواره متأثر از سیستم هورمونی ماست.

یکی از علل اختلاف نظر در بحث های عامیانه، عدم تعادل هورمونی آدم های درگیر بحث است.

همه می دانیم که بدن سالم می تواند مَحْمَلِ ذهن سالم باشد. بدن ما در نبود تعادل هورمونی، دچار امراض متعدد روان-تنی خواهد شد. زیرا بسیاری از فعالیت های ما تحت کنترل سیستم هورمونی ما می باشد. آندوکراینولوژی یا فیزیولوژی غُدِّ داخلی، علم شناخت هورمون ها و تاثیر آنها در سیستم روان-تنی آدم ها است. هورمون ماده ای شیمیایی است که

در قسمت های مختلف بدن (اغلب در غدد مترشحه) ترشح شده می تواند مستقیماً وارد سیستم گردش خون شود و با اینکه مقدار ترشح آنها بسیار بسیار ناچیز است، باعث تغییرات بسیار بزرگی در سیستم روان- تنی آدمی می شود. هورمون باعث تغییر رفتار می شود. رفتارهای خاصی هم می تواند باعث ترشح هورمونی خاص شود. اصول طب داخلی هریسون ویرایش هجدهم چاپ سال 1390 انتشارات MacGrowHill با شماره (ISBN 978-0071748896)

ارتباط دو جانبه تغییرات هورمونی / تغییرات ادراکی - رفتاری

گفتار، کردار و برداشت ما از یک موضوع خاص، همواره یکسان نیست. این تفاوت عللی دارد و دلایلی دارد. علل را هورمون ها و دلایل را سیستم پردازش مغزی ایجاد می کنند.

هورمون ها و تاثیر تعادل یا عدم تعادل آن در بیماری های روان/تنی

بسیاری از فعالیت های ذهنی ما مستقیماً تحت تاثیر هورمون های ما هستند. بدن ما در نبود تعادل هورمونی، دچار اختلالات متعدد روان/ تنی خواهد شد.

چه چیزهایی در زندگی ما متاثر از هورمون است؟

تولد، رشد و نمو، راه رفتن، احساس تشنگی، احساس سیری، احساس ادرار، عرق کردن، خواب دیدن، استرس، دلشوره، بلوغ، میل جنسی، یائسگی، روحیه و همه احوالات شخصی ما متاثر از سیستم هورمونی است. در بخش پیشین توضیح دادم که احساس چه تاثیری بر اندیشه های ما و به دنبال آن، باورها و نظرات ما دارد. مثلاً احساس خطر، باعث ترشح آدرنالین می شود. از طرفی، ترشح آدرنالین، باعث تقویت و سرعت پردازش اطلاعات می شود تا سرعت عکس العمل ما در برابر خطر را بالا ببرد. دمای بدن تحت تاثیر هورمون پرولاکتین است. برای حل مسایل ریاضی تمرکز لازم است، تمرکز متاثر از سیستم هورمونی است، حتی فرایند هضم غذا هم با هورمون کار می کند. گاهی اگر هورمونی کمی بیشتر یا کمی کمتر از حد مشخصی باشد، دچار اختلالات بزرگی می شویم. مثلاً اگر دو سه روز آلدوسترون که تنظیم سدیم در خون را به عهده دارد از غدد فوق کلیوی ترشح نشود بسادگی بدلیلی دفع بیش از حد سدیم خواهیم مرد. خلاصه اینکه برای زنده ماندن به هورمون ها، وابسته ایم. پیش تر هم گفتیم که هورمون ها باعث تغییر رفتار آدم ها می شوند. از طرفی دیگر، رفتارهای خاصی نیز باعث ترشح هورمون های خاصی در بدن می شود. مثلاً آکسی توسین با احساس اینکه، فردی به شما اعتماد دارد تولید می شود یا برای نمونه اگر زنی در مورد مشکلاتش حرف بزند هورمون آکسی توسین در خونس ترشح می شود بنابراین حالش بهتر می شود! وقتی کودکان بالا-پایین می پرند، دوپامین و آندروفین بیشتری در بدنشان ترشح می شود که باعث می شود اعتماد به نفس آنها بیشتر شده و انرژی بیشتری برای جست و خیز بیشتر پیدا می کنند. تاثیر هورمونها در بدن بقدری اهمیت دارد که گاهی ترشح بیش از حد و یا کمتر از یک حد مشخص باعث اختلالات شدید و حتی مرگ می شود. مثلاً ترشح هورمون مردانه برای زنده ماندن مردان، حیاتی است و قطع ناگهانی ترشح آن باعث سکت قلبی و مرگ خواهد شد.

راه های عمده و اصلی برای تعادل هورمونی

به سه شکل مختلف (تک تک یا ترکیبی از هر سه شکل) می توان تعادل هورمونی را تقویت کرد. 1- مداخلات دارویی، 2- انجام دادن یا ندادن فعالیت های فیزیکی و 3- فعالیت های ذهنی مثل تفکر. استاد مداخلات دارویی پزشکان هستند، استاد گروه دوم روانشناسان و گروه سوم را متفکران رهبری می کنند. در مورد مداخلات دارویی، ماده موثره، شیمیایی یا طبیعی است. مثلاً میوه یک درختچه مالزیایی به نام تونگ کات علی، سیستم ضد استرسی را به شکل معجزه آسایی فعال کرده همچنین بوستر طبیعی تستوسترون در بدن مردان است که ماده موثره طبیعی ست. افسردگی ها عموماً بدلیل کاهش سیره تونین ایجاد و یا ادامه می یابد که با مداخلات دارویی (شیمیایی) اکثر آنها بسرعت قابل درمان و برگشت به حالت عادی هستند. بصورت کلی وقتی ذهن زنان درگیر موضوعی ست باید سیره تونین آنان افزایش یابد. البته برای رفع دلشوره باید همزمان میزان دریافت یا ترشح هورمون کورتیزول را کاهش داد. مثلاً خوردن شکلات تلخ، موز و یا رفتن به خرید، همه به نوعی باعث کاهش کورتیزول می شود. احساس شادی، طراوت پوست، کیفیت ارتباط عاطفی، اعتماد به دیگران، اعتماد به نفس، حتی، احساس گناه، همه موضوعاتی هورمونی اند. احساس شادی، شغف، غرور، انرژی متاثر از دوپامین است. کیفیت پوست خانم ها متاثر از استروژن است. خوشی و امید بخصوص بانوان متاثر از سیره تونین است. مقاومت بالا در تحمل درد ناشی از اندروژن است. و این لیست ادامه دارد. البته تاثیر هورمون های مشابه در بدن مردان و زنان گاهی متفاوت است. مثلاً آکسی توسین. این هورمون در مردان توان تشخیص ارتباطات رقابت آمیز را بهبود داده و در زنان توان تشخیص مهربانی را افزایش می دهد. وقتی مردی زن خود را ناراحت می کند همزمان سطح آکسی توسین و کورتیزول زن بالا می رود.

اختلالات دارویی و تغییر کیفیت ادراکی

مصرف مواد رونگردان یا مواد مخدر، سیستم ادراکی مصرف کننده را برای مدتی تحت تاثیر قرار داده به نحوی که برداشت های چنین فردی مطابق امر واقع نخواهد بود. این مثالی بود از اختلالات دارویی بر سیستم مغزی و ادراکی آدم ها که فهم درست و پردازش درست احساسات آنها را مختل کرده و بشدت تحت تاثیر قرار می دهد. یا استفاده از دیفن هیدارمن (کامپاند) کیفیت خواب را بشدت تحت تاثیر قرار می دهد.

ارتباط سیستم ادراکی و مسایل دیگر

کسانی که فکر می کنند مست هستند، فکر می کنند جذاب تر شده اند. این یعنی ارتباط سیستم ادراکی با تغییرات مواد شیمیایی در بدن. جواب شما به این سؤال که: با اعدام موافقید یا مخالف؟ بستگی به آخرین مطلبی دارد که در ارتباط با آن موضوع خوانده اید. و این یعنی ارتباط سیستم ادراکی با نحوه پردازش اطلاعات در بخش حافظه کوتاه مدت مغز.

زنان و مردان (از نظر سطوح تعادلی هورمون ها) یکسان نیستند.

سطح نرمال هورمون ها در بدن زنان و مردان با هم فرق دارد. زنان پرولاکتین بسیار بیشتری از مردان دارند و مردان سطح بالاتری از هورمون تستوسترون. افزایش غیر طبیعی هورمون کورتیکوتروپین در زنان سیستم دفاعی بدن آنها را

به شکل ناگهانی ضعیف می کند نام این عارضه، که بیماری خطرناکی ست کوشینگ نام دارد ولی در بدن مردان این عارضه به این شکل اتفاق نمی افتد. عموماً در دوران پیش قاعدگی، ترشح پروژسترون متوقف می شود بهمین خاطر احساس خوب، کمتر امکان بروز پیدا می کند زیرا ترشح هورمون احساس خوب، متوقف شده و به دلیل این تغییر روحیه، برداشت زنان در آن هنگام با ایام معمول متفاوت خواهد بود. زنان در این مدت به توجه بیشتری نیاز دارند.

ادراک صحیح، فقط در شرایط تعادل هورمونی، امکان پذیر است.

از آنجا که درک انسانی، متأثر از فعالیت های هر دو بخش راست و چپ مغز است و هر یک از هورمون ها در یکی از این دو بخش موثرند. بنابراین، برای درک صحیح از موضوعی که مغز درگیر آن است، به یکی از سه روشی که در بالا اشاره شد، بدن باید در شرایط ادراکی مناسب، قرار گیرد. او که همزمان دوپامین، سره تونین و اپی نفرین پایینی دارد اصلاً توانایی گوش دادن ندارد. امکان تمرکز دقیق روی موضوعات ندارد. دائماً عصبانی است. اعتماد به نفس ندارد. حسن نیت به دیگران من جمله مخاطب بحث های جدی ندارد. او چگونه می تواند به راحتی درک صحیحی از قضایا و پیرامون خود داشته باشد؟ برعکس او که در تعادل هورمونی است حداقل از نظر فیزیولوژی مغز، توانایی خوبی در پردازش اطلاعات، ارزیابی منطقی، نتیجه گیری های در تطابق با معارف پیشین و حافظه ای سریع دارد که پیش شرط ادراک صحیح است.

نتیجه گیری از بحث ادراک و مواد شیمیایی در بدن ما

اول اینکه آدمی در شرایط مختلف هورمونی فهم متفاوتی از قضایا خواهد داشت و این ادراک خاص، مستقل از سطح هوش عمومی، اطلاعات قبلی و تجربیات قبلی خواهد بود. دوم اینکه اگر سطح هورمونی شخصی در حالت تعادل نباشد، ادراک عمومی و قدرت تحلیل لحظه ای او، مطابق امر واقع نخواهد بود و هر چه این عدم تعادل بیشتر باشد ادراک و به طبع آن باورهای او دورتر از حقیقت و امر واقع خواهد بود. این دور بودن از واقعیت یا حقیقت را سرسری نگیرید. این موضوع بغایت مهمی در زندگی ما انسان هاست. کسی که دچار توهم، مستی، افسردگی، یا شیذوفرنی شده است به زبان ساده کمی از واقعیت دور افتاده است. بهمین خاطر چیزهایی که می گوید دورتر از واقعیتی است که شما می فهمید یا می دانید. نباید خیلی ساده به آنان انگ بیماری زد. و آنان را آزرده. آنها فقط کمی از حقیقت یا واقعیت فاصله گرفته اند. او که فقط با یک نگاه یا یک معاینه ساده به درد واقعی کسی پی می برد کمی به حقیقت نزدیک تر از خود اوست. او که به ما دوروغ می گوید، از ما چه می خواهد؟ او می خواهد ما را از واقعیت دور کند، همین. این نزدیکی و دوری از واقعیت یا حقیقت خیلی مهم است. او که دچار نخوت و غرور کاذب شده، فقط کمی از واقعیت دور افتاده که شاید خبر ندارد. او که میداند با او که نمی داند شاید در ظاهر هیچ فرقی با هم نداشته باشند، الا اینکه یکی از آنان کمی از حقیقت دور تر است و آن یکی کمی به حقیقت نزدیکتر، به حکم عقل این دو با هم فرق دارند. و ما دوست داریم به حقیقت نزدیک تر باشیم.

جایگاه عقل یا منطق در اظهار نظرهای معمولی

عقل تا زمانی که در چهار چوب منطق حرکت کند، مهمترین ابزار شناخت است.

در صحبت های روزمره این عبارت را زیاد می شنویم که (حرف، باید منطق داشته باشد). ولی داشتن منطق، کافی نیست. حرف های زیادی می شنویم که ظاهری منطقی دارند. اتفاقاً تنها مشکل این حرف ها منطق آنهاست. زیرا هر منطقی، منطق درستی نیست. در نمونه های زیر، چند منطق اشتباه که نزد عامه مردم ایران، رایج تر است، را بیان کرده ام. بدیهی است که می توان مثال های بیشتری زد ولی مقصود اصلی در همه این مثالها این است که توجه خواننده را به پذیرش یا عدم پذیرش آنها تنها بر اساس عقل سلیم جلب کنم که: هر حرفی که منطقتش اشتباه باشد، نتیجه اش هم قطعاً اشتباه خواهد بود. بعلاوه اگر حرفی که منطقتش درست است ولی فرض یا فرضیات اولیه اش غلط، نتیجه اش قطعاً اشتباه و غلط خواهد بود. بنابراین در یک گزاره به این شکل: (چون..... پس.....) اگر هر کدام از این نقطه چین ها، خودش غلط یا نامعتبر باشد، آنوقت کل گزاره غلط خواهد بود و نا معتبر. قضاوت در مورد مثال های زیر با شماست!

اولین منطق اشتباه را مشروح توضیح میدهم ولی برای پرهیز از اطاله کلام از توضیحات تفصیلی برای موارد بعدی صرف نظر می کنم.

1. گاهی کسی از یک واقعیت آشکار با کمک منطقی وارونه ولی به ظاهر موجه به یک نتیجه غلط می رسد. چگونه؟ مثلاً می گوید: ببینید، هر وقت بارون بیاد خیابونا خیس میشن. خب الانم چون خیابونا خیسن. پس، حتماً بارون باریده!! عقل سلیم بلافاصله پاسخ می دهد که این منطق غلط است. در این مثال خیابونا خیسن ولی نه بدلیل باروون. الان 6 صبحه و خیابونا رو تو این شهر هر روز ساعت 6 صبح میشورن. اصولاً در تمام 16 مدل استدلال استنتاجی، نتایج وقتی معتبر خواهند بود که گزاره در نگاه پسینی مطرح شده باشد نه پیشینی. یعنی وقتی می گویم P آنگاه Q. یعنی هر وقت P آنگاه Q. این درست و منطقی است. ولی نمی شود جهت این گزاره را عکس کرد و گفت حالا که Q پس P!

2. در نظر بگیرید یک بچه به عموی خود بگوید حمید داداش منه منم داداش حمید. خب، چون تو عمو منی. پس منم عموی تو ام دیگه!!

3. منطق رایج دیگری که آشکارا غلط است این است که: شخص مدعی اثبات چیزی، دلیل موجه ی در دست ندارد و سعی می کند فقط با تکرار فرض به دو قرائت مختلف یا به دو شکل متفاوت، نتیجه را که خود فرض است نتیجه بگیرد! چگونه؟ مثلاً می گوید: دوغ خواب آور است. حالا اگر از او پرسیم به چه دلیل این ادعا را مطرح می کنی که دوغ خواب آور است می گوید: چون دوغ، حاوی فلستوپیونیون است. و وقتی از او می پرسیم که فلستوپیونیون چیست؟ رندانه پاسخ می دهد که: خب معلوم است، یک ماده ی خواب آور! این منطق اشکال دارد. چون برای اثبات چیزی، نمی شود فرض را به عنوان نتیجه، تکرار کرد!

یا این یکی که سعی کرده ام همواره به تمامی دانشجویانم هشدار دهم که در دام تبلیغات سیاسی با استفاده از این منطق رندانه گرفتار نشوند. مدعی، اینگونه بحث خود را آغاز می کند که: ببینید اسم شما علی است. درست است؟ ضمناً شما به کارمند هستین. درست؟ بنابراین فردا جمعه است! این غلط است. چرا؟ دقت کنید. درست است که اسم من علی است و کارمند هم هستم. اتفاقاً فردا هم جمعه هست. اما از آن فرضیات نمی توان به این نتیجه رسید! به عبارت دیگر ارتباطی منطقی بین فرضیات و نتیجه وجود ندارد. در اینگونه مغالطات، مدعی سعی دارد چیز درستی را به نفع کسی یا چیزی (مثل دین خاصی) مرتبط کند در حالی که هیچ ارتباط علی بین فرضیات و نتایج وجود ندارد.

منطق ایگنورالنچی (رابطه علی یعنی رابطه سبب - اثر یا علت و معلول)

بوعلی سینا از نظر تعبد و آداب دینی شخص چندان پای بندی نبوده است ولی خوب، فیلسوفی ست که قوی تر از او در فرهنگ اسلامی شاید نداشته باشیم. فیلسوفان غربی مثل ویتگنشتاین هم نقاط ضعف اخلاقی بارزی داشت اما فیلسوف بودن آنها خدشه دار نشده است.

4. گاهی در مقایسه چند چیز با هم، نتیجه می گیرند که پس... در حالیکه برای اینکه نتیجه ای معقول باشد باید شرط کافی را در نظر گرفت نه شرط لازم را. مثال مشهور من این است: زرافه هم از اسب تند تر میدود هم از شتر تحملش بیشتر است، لال هم هست! ولی چرا بجای اسب و شتر از آن استفاده نمی شود؟ چون نمی شود سوارش شد!! مثال دوم: وقتی تخمی نطفه ندارد نباید ادعا کند که: من هم روزی جوجه خواهم شد! برای جوجه شدن، تخم بودن، لازم است ولی کافی نیست.

یکی دیگر از نمونه های منطق اشتباه در بحث های روزمره با مردم عامی این است که از کلک این یا آن استفاده می کنند. یعنی انگار که هیچ راه دیگری نیست جز پذیرش این یا آن! همین و لاغیر! مثلاً پدر یا مادری را در نظر بگیرید که دلسوزانه ولی با ظاهری منطقی! می گوید: پسر من وارد سیاست نشو چون اگر راست بگی مردم ازت منزجر میشن. اگر هم دروغ بگی می ری جهنم!! شقّ سومی که نیست. یعنی تو باید یا راست بگی یا دروغ، نمی تونی کار دیگه ای کنی، حالت دیگه ای وجود نداره که! پس هر کاری کنی یا میری جهنم یا مردم ازت متنفر می شن. حالا نتیجه دلخواه خودشو اعلان میکنه که: پس نرو تو سیاست! این هم یکی دیگر از حرف های رایج و البته غلطی است که به شدت در جامعه ما رایج شده. در مثال فوق، پسر می تواند براحتی حجت بیاورد که: من می تونم راست بگم و محبوب تر هم بشم! یعنی اصل کلک یا این یا آن رو مردود اعلام کنه.

بقیه اشتباهات رایج را فقط فهرست وار توضیح می دهم امیدوارم که مفید باشد.

- آقای قاضی من سندی در دست دارم که نشان می دهد مجرم همین متهم است چون ثابت می کنم هیچ یک از شهود در محل وقوع جرم حضور نداشته اند. جواب: اگر سند شما معتبر هم باشد فقط نشان می دهد شهادت شهود بی اعتبار است. آیا شما برای مجرم بودن متهم سندی دارید؟ (چون اثبات نشدن مدعا به مفهوم نفی مدعا نیست).
- گاهی کسی طوری سخن می گوید که شخص شنونده چیزی غیر از آن سخن که گفته شده است بفهمد. به این کلک، (توریه) می گویند. مثلاً می پرسند: آیا کسی از اینجا رد شد؟ جواب می دهد که: نه. از وقتی اینجا نشسته ام، کسی از اینجا رد نشده است.
- فلانی به نظرم آدم متقلبی است، وقتی به قیافه این آدم نگاه می کنم، به خوبی متوجه می شوم. (استدلال از راه سنگ یعنی از من دلیل نخواهید)
- در این موضوع عقل راه گشا نیست، از خدا می خواهم دریچه قلب شما هم باز شود، آن وقت به خوبی حرفای مرا درک می کنید! حرفهایی که شما می زنید به ظاهر خوب است ولی چون شما پدر مادر نیستید بدرد نمی خوره! (مثال دیگر برای اینکه بگویند از من دلیل نخواهید)
- دلیل روز این است که شب تمام می شود. دلیل شب هم این است که روز تمام می شود. این استدلال غلط است! چون دلیل هر دو، حرکت وضعی زمین است یعنی گردش زمین به دور خودش.
- گفته می شود چون نمی شود یا نمی توان ادعایی را رد کرد پس باید آن را قبول کرد! این منطق غلط است.
- نیازی به اثبات حرف هایم ندارم. تو باید برای رد کردنش دلیل بیاوری. (این منطق غلط است هر کس ادعایی دارد باید خود او آنرا ثابت کند تا حرفش پذیرفته شود). اثبات مدعا با مدعی است.
- خواننده گرامی توجه کنید هرگز نمی شود فرضی را با کمک خودش اثبات کرد.
- هر ارتباطی، ارتباط علت و معلولی (سبب- اثر) نیست. اگر هم هست جای علت و معلول را عوض می کنند. مثال مشهور: هر چه آسیاب تندتر بچرخد باد بیشتری می وزد! این منطق غلط است زیرا جای علت و معلول عوض شده است.
- ثابت شده هر کسی با یک لنگه کفش بخوابد حتماً با سردرد بیدار می شود! این درست است ولی رابطه ای علی، بین لنگه کفش و سردرد وجود ندارد. سردرد بدلیل سیاه مست بودن شب قبل آدمهایی بوده است که سردرد گرفته اند. این هم منطق غلطی است.
- معنی حرف ها با گذشت زمان تغییر نمی کند! این غلط است زیرا معنی کلمات در گذر زمان عوض می شوند.
- چون من مادرت بودم و برایت زحمت کشیدم تو برنده شدی! جواب: تو مادرم هستی، برایت زحمت هم کشیدی ولی اگر در زمان مسابقه، حریمم حاضر می شد، معلوم نبود من دوباره برنده باشم. پس منطق مادر غلط است.

- میدانید چه چیزی باعث تیراندازی در مدرسه ای در امریکا شد؟ خب معلوم است ، در دسترس بودن اسلحه در حالیکه خشونت در بازی های کامپیوتری، مشکلات والدین شخص تیرانداز و خیلی از عوامل دیگر موثر بودند. فراموش نکنیم که احتمال ثبوت چیزی، دلیل وقوع آن نیست.
- قانون مورفی می گوید هر جایی اشتباه امکان پذیر باشد اشتباه اتفاق خواهد افتاد.
- اگر در شیر یا خط انداختن، پنج بار پشت سر هم شیر آمده باشد باز احتمال اینکه در ششمین بار خط بیاید یا دوباره شیر بیاید نه بیشتر می شود نه کمتر! هر چیزی غیر این غلط است زیرا مخالف قانون احتمالات است.
- این که گفته شود: این راه حل خوبی نیست چون راه حل کاملی نیست منطق غلطی است.
- این که گفته شود: اگر اینجا درست است پس همه جا درست است منطق غلطی است. گاهی کسی داد سخن می دهد و سعی در باطل کردن چیزی دارد که شما ادعایی برای آن نداشته اید. از چیزی غلط می گیرد که شما انجام داده اید. از چیزی اشتباه می گیرد که شما نگفته اید نکرده اید و ادعایی نداشته اید و این خطاست. این منطق هم اشتباه است.
- کسی ادعا کرد هیچ چیزی در این دنیا واقعی نیست همه چیز مجازی است بغل دستی او یک دانه محکم زد تو گوشش گفت من با این سیلی این فرضیه را از دنیای مجازی تو بیرون می اندازم. او موفق شد!
- گاهی کسی با همه توانش سعی دارد اشتباه شما را به خودتان ثابت کند، این روش اشتباه است چون سه چیز مهم (دوستی باشما، دوست داشتن از طرف شما و راه دوست داشتن) را از دست می دهد. درست این است که به شما کمک کند تا خودتان پی به اشتباهتان ببرید، در این صورت شما سه تا چیز جدید پیدا می کند: دوستی او را ، اشتباه خود را و برخورد مناسب با اشتباه احتمالی دوستانتان را.
- هر چه طبیعی است از طبیعت می آید و چون طبیعت خوب است پس هر چیزی که طبیعی است خوب است. و هر چیزی که طبیعی نیست پس خوب نیست این حرف نادرستی ست. سیل و طوفان و زلزله و گردباد هم طبیعی هستند ولی هیچ یک چیز خوبی نیستند، هستند؟
- به یک آدم بدوی دو تا موبایل دادند یکی خراب و یکی سالم. گفتند کدام یک درست کار می کند؟ گفت کار؟ درست؟ نتیجه گرفتند آن آدم اصلاً نمی داند موبایل چیست چون اصلاً نمی دانست کارکرد موبایل چیست.
- ساعت وسیله ای برای فهمیدن زمان است. وقتی کسی فهمید کارکرد ساعت چیست، پس می تواند قضاوت درستی از اینکه ساعت درست کار میکند یا نه داشته باشد و مسایلی از این قبیل را بفهمد. یعنی همیشه در ناخودآگاه خود می گوید این وسیله مانند یک ساعت است پس باید بتواند زمان را نشان دهد و ... حالا اگر کسی نتواند فرق یک ساعت خراب با یک ساعت درست را تشخیص دهد می توانیم بگوییم آن شخص ماهیت واقعی یک ساعت را نمی داند.
- آواز خواندن، همیشه نشان دهنده شادی و سرخوشی نیست، حالت هایی هست که چون آواز می خوانیم، شاد هستیم. این ها مثال هایی بود از **منطق اشتباه** در بحث های روزمره، می بینید که مرز بین غلط و درست چقدر باریک است! این از استدلال و منطق بود. **توضیحی در مورد استقراء**... استقراء هم، مثل استدلال، یکی از راه های منطقی بحث است ولی هر استقرایی، استقراء درستی نیست. مثلاً استقرایی داریم به نام استقراء جوجه ای. به این معنی که از تکرار

همیشگی یه سری کارها به این نتیجه کلی می رسیم که کارها همیشه بر آن منوال ادامه پیدا خواهد کرد، در حالیکه با سرآمدن موعد خاصی، کارها به شکل کاملاً متفاوتی تغییر خواهد کرد. مثلاً یک جوجه از لحظه تولد می بیند که راس ساعت خاصی مثلاً هر روز ساعت 10 خانمی چاق می آید و برایش دانه می ریزد او نتیجه می گیرد که همیشه اینطور خواهد بود تا اینکه در یک روز معین (45 روز پس از تولد جوجه که وزنش تقریباً یک و نیم کیلو شده) همان زن در همان ساعت می آید و باز دانه می ریزد برای همه جوجه ها ولی سر آن جوجه را می برد! چون وقتش سرآمده!

نتیجه بحث تا اینجا.

خلاصه ی مطلب این بود که : اگر شما جزء آن جمعیت تعریف شده 700-800 هزار نفری نیستید یعنی در موضوعی، استاد متخصص یا صاحب نظر، نیستید یا اینکه جامعه، شما را به عنوان نخبه، کارشناس رسمی یا صاحب نظر در زمینه ای علمی نمی شناسد، در جایگاه صاحب نظر، نظر ندهید. احساس خود یا فهم خود را در هر موضوعی که می توانید یا دوست دارید، بیان کنید . قلباً بپذیرید که حرف درست و درست ترین حرف، همیشه نزد صاحب نظر است. در یک جمله " نظر درست داشتن و نظر درست دادن فقط، کار صاحب نظر است و بس ". نظر درست داشتن و حق اظهار آن، حقی همگانی و امتیازی همگانی برای همه ما نیست⁶⁶ که همه به طور یکسان از آن بهرمنند باشیم. عقل سلیم به ما می گوید که اصراری به نظر دادن در موضوعات مورد علاقه، که ربطی به کار، به شغل، به حرفه یا به تحصیلات یا تحقیقات ما ندارد، نداشته باشیم. نظر دادن در باره هر موضوعی، که برای قانع کردن شخص ثالث مطرح شود، نوعی قضاوت محسوب می شود و درست قضاوت کردن، نیاز به صلاحیت دارد. همه دارای حداقل صلاحیت در همه زمینه ها نمی شوند. مثلاً همه آدم ها پزشک نیستند، پس مجاز نیستند در پزشکی نظر دهند. همینطوری نظر دادن (دیمی) فقط به این دلیل که دوست داریم در جواب حرف دیگران، ما هم فوراً چیزی بگوییم از هیچ مشکلی گره گشایی نمی کند. این عادت، فقط باعث دلخوری بیشتر دوستان و یا خندیدن دیگران به کسی که چنین اشتباهی را مرتکب می شود، خواهد شد. مگر اینکه بلافاصله پس از حرف خود شفاف و واضح بگویید که: این که من گفتم، احساس من یا فهم من در مورد این موضوع است، من در این موضوع متخصص نیستم. این که گفتم برداشت شخصی من از موضوع مورد بحث است . حرف درست، میوه ی درخت معرفت است. درخت معرفت، دیر بار میدهد. اندک اندک میوه می آورد. ولی میوه ی آن، برترین، بالاترین، گرانباترین و کمیاب ترین میوه جهان است. میوه درخت معرفت، عشق است، حقیقت است. همه ما نه تنها در جستجوی حقیقت بلکه عاشق حقیقت هستیم. بنابراین عاقلانه این است که در صحبت های روزمره با دوستان، آشنایان، همکاران، اعضای خانواده و حتی غریبه ها، به این نکته توجه داشته باشیم که اگر فردی به واسطه شغلش مهارت⁶⁷ خاصی در انجام کاری داشته باشد و یا معلوماتی داشت که مخاطب او فاقد آنهاست، به واسطه آن اطلاعات یا مهارت های کاری خود و در محدوده شغل خود مجاز به ارایه دانسته های خود به عنوان تجربیات شخصی است، این شخص تمام موضوعات غیر مرتبط با کار یا تحصیلات خود، فردی غیر متخصص، قلمداد می شود، این شخص بجز مواردی که به مهارت های کاری یا شغلی او مربوط است یا بجز آموزش هایی که دیده است عقلاً و اخلاقاً باید بگوید: "در این مورد، من نمی دانم چه چیزی 100٪ درست است یا چه چیزی صد در صد درست نیست، فقط می دانم که این موضوع یک بحث تخصصی و علمی است و من در این رشته، هیچ تخصصی ندارم .

مثالی از وضعیت نظر و صاحب نظر در یک خانواده

فرض کنید، پدری یا مادری در مورد مشکل مکانیکی ماشین دخترش، حرفی می زند، چیزی می گوید یا نظری می دهد. این پدر یا مادر نظرات خود را، با هر کس و در هر جا در میان گذارد، حرف او، به خاطر علاقه او نسبت به دخترش، ماشین دخترش و یا چیزهای دیگری شبیه این، بحساب خواهد آمد، ولی نظر این پدر یا مادر در مورد اشکالات مکانیکی ماشین (هر چه که باشد) از نظر یک مکانیک مجرب، اگر ساده اندیشانه و کمی خنده دار نباشد، قطعاً تشخیص درست و کاملی نخواهد بود. زیرا پدر یا مادر در موضوع مورد بحث صاحب نظر نیست.

در مثال بالا، مکانیک، در مورد مسایل مکانیکی خودرو، صاحب نظر است. در این مثال، پدر یا مادر می توانست بگوید: احساس من یا فهم من یا برداشت من از مشکل مکانیکی ماشین دخترم این است... ولی اطمینان دارم که نظر یک مکانیک از برداشت من حتماً درست تر و منطقی تر است. من فقط خواستم احساس خود را بازگو کنم و منظور دیگری ندارم. البته احتمال اینکه پدر یا مادری، چنین حرفی بزند بعید است. چون اگر او اصولاً چنین باوری داشت، چنان نظری نمی داد! (Thomas Samue) Kuhn توماس کوهن که در زمان خود به سلطان سخن مشهور بود)

وضعیت نظر و صاحب نظر در جامعه امروز ایران

مثال دیگری از وضعیت اجتماع دوروبر خودمان می زنم تا موضوع بیشتر ملموس باشد:

یک تاکسی را در نظر بگیرید که در مسیری مسافر سوار کرده و بحثی مطرح می شود. کافیسیت یکی از پنج سرنشین بگوید که: آقا اطلاع دارید "دلار کشید پایین"؟ همه سرنشینان تاکسی، خواه مهندس یا لوله کش، دانشجوی روانشناسی یا منشی اداره، به همراه راننده تاکسی راجع به سیاست های کلان دولت، مسایل اقتصادی و چه و چه و چه بحث و گفتگو می کنند و نظر می دهند...! کسی نیست به آنها بگوید چرا با این همه تخصص و معلومات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در اداره کردن زندگی ساده خود در مانده اید؟ می دانیم که تقریباً همه آن حرف ها به نوعی بیان احساسات آدم های در گیر بحث بوده است. همچنین می دانیم که: احساسات آدم ها موضوعی شخصی ست و حال و احوال روحی - روانی حال حاضر آنان را نشان می دهد. از طرفی هر چه شخصی شد، دیگر علمی و همگانی نیست، ربطی به بنیان های علمی ندارد. بنابراین عاقلانه است که در چنین مواقعی، به واسطه اطلاعات و مهارت های خود و در محدوده شغل خود اظهار نظر کنیم، و بفهمیم که در سایر موضوعات، فردی غیر متخصص هستیم. بنابراین فقط در حوزه ای که در آن شایستگی داریم و به میزان شایستگی کسب شده، اظهار نظر کنیم و در سایر زمینه هایی که در یک بحث مطرح می شود بهتر است حرفی نزنیم. یک نکته مهم اخلاقی وجود دارد که به ما حکم می کند چه وقتی حرف بزنیم و نظر خود را اعلام کنیم و چه وقتی بهتر است ساکت بنشینیم و فقط نظاره گر باشیم. به گمان من بهتر است اگر از ما چیزی پرسیدند حرف بزنیم نه اینکه هر وقت خودمان دلمان خواست چیزی بگوییم که دیگری نمی خواهد اصلاً در مورد آن، حرفی بشنود.

وضعیت نظر و صاحب نظر به شکل کلان در اجتماع

یک متخصص قلب و عروق را در نظر بگیرید. او در مورد قلب و عروق یکی از افراد صاحب نظر کشور است، مثلاً دکتر یحیی دادجو⁶⁷. ایشان هر قدر در کار خود حاذق و صاحب نام باشد، به هیچ وجه نمی تواند و نباید در مورد لوله کشی ساختمان، یعنی موضوعی که در آن صاحب نظر نیست و به کار و تحصیلاتش ربطی ندارد، اظهار نظر کند. (چون او پزشک است، نه لوله کش). همیشه این امکان وجود دارد نظرات آقای دکتر در مورد لوله کشی و تاسیسات ساختمان (مثلاً لوله های رفت و برگشت یک موتورخانه یا یک چیلر جذبی که کدام لوله رفت است و کدام برگشت و دلیل آن) توسط یک لوله کش حرفه ای رد شود. به همین منوال یک لوله کش هم حق ندارد در مورد قلب و عروق اظهار نظر کند، که این برای همه امری معقول و پذیرفته شده است ولی آیا عکس همین مورد یعنی یک دکتر قلب هم نباید در مورد لوله کشی ساختمان اظهار نظر کارشناسی کند، به همین اندازه در جامعه ما پذیرفته شده هست؟ اگر نیست چرا؟

وجه اشتراک مثال های موردی و ملموس بودن نتیجه بحث تا اینجا

آیا فکر میکنید مواردی از قبیل مثال های فوق، اتفاق نیافتاده است؟ آیا خود شما هیچوقت درگیر چنین اظهار نظرهایی نبوده اید؟ آیا تا بحال شاهد چنین اظهار نظرهایی توسط آدم های غیر متخصص در مورد مسایل تخصصی نبوده اید؟ مثلاً بحث هایی در مورد مسایل اقتصادی، پزشکی، مهندسی، فلسفی، تاریخی، سیاسی، ورزشی، روانپزشکی، نجوم، هستی شناسی⁶⁸، فراروانشناسی⁶⁹ دینی یا کشاورزی، که سخنگو نه تنها در این زمینه ها صاحب نظر نیست، بلکه حرف های او ربطی به شغل او یا تحصیلات او ندارد؟ اصرار بر ادامه این عادت زشت و ناپسند که با گفتن عبارت "به نظر من..." شروع می شود، توسط من، شما و یا هر شخص دیگری که در آن زمینه متخصص نیست، یعنی اصرار به گفتن چیزی، که نمی دانیم درست است یا غلط! و این یعنی رفتاری بچه گانه یا احمقانه!! این رفتار غلط که در جامعه ایرانی بسیار رایج شده، یعنی نظر دادن در مورد موضوعاتی علمی که هیچ ربطی به تخصص طرفین بحث و گفتگو ندارد، معمولاً از افراد عامی، کم سواد، نادان یا متوهم و از سر ناآگاهی سر می زند. اگر این رفتار، رفتار درستی نیست، چرا در جامعه ایرانی چنین رواج دارد؟ نمی دانم. سر اینکه چرا افراد چنین می کنند خارج از تخصص بنده است، احتمالاً روان شناسان، جامعه شناسان، روان پزشکان یا متخصصین رفتارشناسی جواب های قابل قبولی برای این سؤال مهم داشته باشند. من که بسیار علاقمندم بدانم چرا؟ خواننده گرامی، لطفاً به این نکته مهم توجه داشته باشیم که حتی اگر کسی در رشته ای، صاحب نظر بود، یعنی متخصص بود، اگر در موضوعات غیر مرتبط با حوزه تخصصی اش، اظهار نظر کند، حرف هایش، غیر تخصصی محسوب می شود. مثلاً در مسایل نجومی، فقط حرف یک منجم یا ستاره شناس قابل اعتناست نه صحبت کسی که مبانی و اصول این علم را نمی داند، حتی اگر به نجوم هم علاقه فراوان داشته باشد و سالها به آسمان نگاه کرده باشد، خواه پزشک باشد خواه لوله کش. باز تکرار و تاکید کنم که: نظر دادن کار صاحب نظر است نه من و شما، مگر اینکه در موضوع مورد بحث، صاحب نظر یا متخصص باشیم. از نشانه های تعادل هورمونی و عقل سلیم این است که بجای عبارت "به نظر من..."، جملات خود را با "احساس می کنم که..." شروع کرده و برداشت خود را از موضوع مورد بحث، هر چه که هست اعلام کنید. نظر دادن، حقی است مختص صاحب نظران، در حالیکه بیان احساسات و در میان گذاشتن برداشت های شخصی خود در هر موضوعی که علاقه داریم در مورد آن، با دیگران صحبت کنیم، حقی است همگانی.

سؤال و جواب

عموم مردم عامی اند، نه متخصص،

1. آیا به این دلیل، هیچ یک از افراد عامی، در زندگی نباید حق حرف زدن یا اظهار نظر داشته باشند؟

جواب: اولاً همه حرف ها جنبه اظهار نظر علمی ندارد. در این مقاله توضیح دادم نظر را باید صاحب نظر بگوید. این حق، مال اوست. ولی همه حرف ها از جنس اظهار نظرهای علمی و عالمانه نیستند. پس همه حق دارند هر چه می خواهند بگویند. این طبیعی ترین حق هر انسانی ست. همه آدم ها صرفنظر از سن و جنس و تحصیلات و شغل و همه مسایل دیگر درباره همه موضوعات عالم، و در هر حال و هر جا می توانند احساسات شخصی یا برداشت های شخصی خود را نسبت به موضوع مورد بحث ابراز نمایند. با این توضیح که بیان احساسات و نظر دادن با هم فرق دارد. احساسات و بیان آنها موضوعی درونی و شخصی است و فقط به حال و هوای شخص گوینده ربط دارد. حال و هوای هر شخصی، موضوعی شخصی است، ذهنی ست، موضوعی درونی ست و برای همان شخص هم صادق و معتبر است احساسات که قابل راستی آزمایشی نیست. بهمین خاطر، احساسات موضوعی علمی نیست و وقتی علمی نبود و قابلیت تجربه آزمایشی عام ندارد از دایره علم و مباحث علمی خارج است. از طرف دیگر، صحبت در مورد مسایل شخصی نه تنها هیچ اشکالی ندارد بلکه طبیعی ترین کاربرد زبان حداقل نزد زنان و کودکان است. در حالیکه موضوعات علمی؛ از جنس دیگری ست. موضوعی ست که مابه اذای بیرونی دارد یعنی چیزی واقعی است و دربردارنده حقیقتی ست که اتفاقاً چون علمی ست همیشه و در همه جا و برای همه تاکید می کنم برای همه، درست است، معتبر است، قابل راستی آزمایشی، ابطال و قابل یادگیری ست و از همه مهمتر، برای فهم درست دنیای پیرامون ما ضروری بلکه حیاتی ست و اتفاقاً تنها ابزار ما آدمها برای فهمیدن حقیقت، همین علم است. البته اگر بدنبال حقیقت باشیم راه علم را می رویم ولی اگر کسی دنبال حقیقت نباشد بلکه دنبال احساسات باشد البته وقت گذاشتن برای شنیدن احساسات دیگران، برایش بسی جالب تر از شنیدن حقایق علمی است و این امریست شخصی. هر آدمی، صاحب اراده و اختیار است که هر وقت که اراده کند بتواند یکی از این دو راه را برود. اما نتایج این دو راه، با هم فرق دارند. اولی برای شخص گوینده و حداکثر برای کسی که احساسات شخص گوینده را می فهمد یا می پذیرد، موضوعی معتبر است که در هر دو صورت رد یا پذیرش آن، موضوع شخصی ست و فقط بین آن دو نفر معتبر است در حالیکه موضوعات علمی برای من، برای شما و برای هر شخص دیگری، معتبر است خواه کسی آنرا بپذیرد یا نپذیرد. کسی که اصالت و درستی ذاتی قوانین علمی را نمی پذیرد قطعاً با مسایل علمی و بنیان های علوم آشنایی ندارد. و این هیچ اشکالی ندارد. عموم مردم جهان عامی اند و نباید انتظار دیگری از آنان داشت.

2. اینکه فقط صاحب نظر، حق اظهار نظر دارد، یعنی بقیه چنین حقی ندارند. پس حق آزادی بیان که حقی همگانی است چه می شود؟

پر واضح است که، هر کس می تواند در تمام موضوعاتی که علاقه دارد، هر نظری بدهد (یعنی برداشت شخصی خود از موضوع مورد بحث) و خودش فکر کند: برداشت او برداشتی درست است، ضمناً طبیعی است که هر کس می تواند هر جا که لازم دید، برداشت خود را بزبان آورد، اما باید همیشه یک موضوع بسیار مهم و اساسی را در مد نظر داشته باشیم: آیا برداشت ما برداشت یک فرد متخصص در حوزه تخصصی ماست؟ یا نه؟ اگر جواب منفی باشد، باید پیامد جواب خود را بپذیریم. در اینصورت همه، حق دارند که برداشتی غیر نظر آن شخص داشته باشند. سایرین مثل خود او حق دارند که برداشت شخصی خود را با بقیه به اشتراک گذارند. این پسندیده و متمدانه است که بپذیریم: حتی اگر از سر سهل انگاری یا هواس پرتی یا بدلیل هیجانات غیر قابل کنترل یا جوگیر شدن، در موضوعاتی که ما را به عنوان صاحب نظر نمی شناسند، برداشت خودمان از موضوع را با قاطعیت یا تعصب بیان کردیم، یعنی اظهار نظری به ظاهر متخصصانه کردیم، و انتظار داشتیم که دیگری یا دیگران نظر ما را بپذیرند، بدانیم این انتظار، انتظار نامعقولی است. بنابراین اگر کسی با ما مخالفت کرد لااقل با او مجادله نکنیم زیرا برداشت های آدم های مختلف از موضوعی واحد، می تواند متفاوت باشد. و هیچ کدام از آنها هم، الزاماً برداشت درستی، نباشد. اگر ده نفر در مورد این سؤال که با ارزشترین ماده جهان چه نام دارد⁷¹، نظر بدهند، طبیعی است که جواب های مختلفی خواهند داشت. ولی جواب درست، هیچ ربطی به نظر هیچ یک از آنها ندارد. خواه ده نفر نظر داده باشند یا ده هزار نفر، مگر اینکه یکی از آنها متخصص علم مواد⁷² باشد.

3. اگر در بحثی حرف های طرفین گفتگو با هم تعارض و اختلاف پیدا کرد،

چگونه می توان متوجه شد که حرف درست یا درست تر کدام است؟

هر دو طرف بحث همدیگر را تشویق کنند که به رای یا آرای صاحب نظران مراجعه کنند و بعداً بحث را ادامه دهند. چون هر دو طرف بحث و گفتگو به عنوان افراد غیر متخصص، در جایگاه یکسانی قرار دارند باید بدانند که قضاوت در مورد درستی نظرات آنها، منحصرأ در اختیار صاحب نظران حوزه مورد بحث است نه خود آنها. اصولاً در گفتگوی بین افراد غیرمتخصص که در مورد مسایل علمی یا تخصصی بحث و گفتگو می کنند، هر چه بحث آنها طولانی تر شود، از حقیقت دورتر می شوند.

4. سخن غیر تخصصی که نظر یک صاحب نظر، دانشمند یا متخصص را برای دیگری عیناً تکرار می کند، معتبر

است یا خیر؟ رجوع به صفحه 60

در معرفت شناسی، تقلید، اصالت ندارد. اگر کسی ادعا کند که به چیزی معرفت دارد یعنی چیزی را می داند، باید برای سخن درست خود دلایل موجهی داشته باشد و اگر در گفتن سخنی که درست بودنش از راه های متعارف راستی سنجی، مشخص می شود و به پشتوانه دلایلی موجه، حرفی زده، در اینصورت آن حرف قابل اعتناست. اما اگر ظاهر سخنی درست باشد ولی دلایلی موجه و با اصالت، آن سخن را پشتیبانی نکند، گفته او شامل این حکم است که گوینده نسبت به چیزی که می گوید معرفت ندارد. ما نباید انتظار داشته باشیم از کسی که خودش چیزی نمی داند، اطلاعات دقیق، درست و کاملی دریافت کنیم. پذیرش سخنان علمی فقط از صاحب نظران پذیرفته است نه همه افراد. اگر هنر پیشه ای بخواهد در فیلمی نقش یک پزشک متخصص را بازی کند. ظاهراً همه حرف ها و رفتارهای یک متخصص را تقلید می کند ولی از آنجا که نسبت به آنچه که ظاهراً نشان می دهد، یا می گوید، باطناً معرفتی ندارد، سخن او از این نظر که آیا حرف درست یا قابل اعتنایی زده، قابل پذیرش نیست. در دنیای واقعی، هم هیچ کس حاضر نیست به کسی که در نقش یک پزشک در فیلمی بازی کرده است اعتماد کند و سلامتی تن و روان خود یا عزیزانش را به او بسپرد و انتظار مداوا و درمان داشته باشد. زیرا اصولاً آن شخص پزشک نیست، بازیگر است. او ظاهر چیزی را تقلید کرده است. از طرف دیگر اگر سخنی فی نفسه درست باشد مفید باشد علمی باشد، باید به خوبی و متناسب با عقل و فهم و شعور مخاطب و با ظرافت خاصی مطرح شود تا جان کلام از ذهن متخصص به شخص غیر متخصص منتقل گردد و گرنه تاکید روی ظاهر سخنان درست، به تنهایی بی فایده است. طوطی ای که چیزی جز سخن بزرگان بر زبان جاری نمی کند، خودش صاحب آن دانایی نیست!⁷¹

ضمناً برداشت نادان، از چیزی که از دانا میشوند، با دانا یکی نیست، نادان آنچه که می شنود را، به چیزی که بتواند بفهمد، تفسیر یا ترجمه می کند و اگر برداشت او، با دانسته های قبلی او سازگار نباشد، در ذهن او پذیرفته نمی شود و به اصطلاح باعث ایجاد یک ناسازگاری در ذهنش می شود که باید آنرا حل و فصل شود.

نظرات متفاوت بلکه کاملاً متضاد بدلیل تفاوت نگاه از بیرون یا نگاه از درون (خودی / غیر خودی)

یک مسلمان باورهای یک هندو را خرافی و احمقانه میدانند. ولی دین خویش را بر حق. غیر هندو اگر بتواند دقیقاً مثل یک هندو بیندیشد، می فهمد چرا عقاید هندوان به نظر هندوان، چنین باورپذیر است.

حقیقت گویی یا حقیقت جویی، دغدغه اصلی همگان نیست.

از طرف دیگر کثیری از جمعیت، اصولاً دغدغه حقیقت گویی یا معرفت افزایی ندارند، دغدغه ایشان از جنس دیگری است. مثال: به نقل از رئیس ستاد مبارزه با مواد مخدر، تقریباً پنج میلیون نفر روزانه (هر روز و بلاانقطاع) مواد مخدر استفاده می کنند. این جمعیت پنج میلیونی در بین مردم همین کشور زندگی می کنند و مثل بقیه افراد در موارد تخصصی بسیاری که نیاز به تخصص دارد، بی توجه به شرایطی که بحث شد، نظر می دهند. انتظار نابجایی است که بخواهیم آنان دغدغه حقیقت و معرفت داشته باشند. دغدغه اصلی و اولیه این پنج میلیون نفر، تهیه مواد برای مصرف بعد از خماری شان است.

5. با این وجود، نظر او که عیناً موضوعی درست و علمی را بازگو کرده است، برای سایر افراد، می تواند پذیرفتنی باشد؟ اگر خیر، به چه دلیل؟

افراد اگر نسبت به حرف هایی که می زنند حتی اگر بظاهر حرف کاملاً درستی بگویند و حتی اگر عین کلمات و عبارات یک صاحب نظر را تکرار کنند، از آنجا که درک عمیقی از بنیان های پشتیبانی کننده آن مفهوم که نزد صاحب نظر بوده، نزد آنان نیست، آن حرف از یک صاحب نظر پذیرفتنی هست ولی از سایر افراد برای دیگران، خیر. فقط برای یادگیری شخص خودش می تواند معتبر و سودمند باشد، آری، ولی استفاده از آن، برای بحث با دیگران صدا البته که پذیرفتنی نیست. چون بخشی از معرفت گوینده بحساب نمی آید، ارجاع درستی یک نظر به تجربه هم، کارگشا نیست. زیرا هر کس فقط تجربه خود را قبول دارد. (امپیدوکس) در ضمن تجربه، مثلاً نشان می دهد سنگی که به بالا پرت شده به زمین می افتد ولی نمی گوید چرا چنین می شود؟ تکرار تجربه هم فقط یک تصویر ذهنی برای ما می سازد. ولی این تصویر، هنوز یک قانون نیست. قانون چیز است که آن پدیده را تبیین کند. قانون یعنی بررسی علت و معلول های درگیر آن پدیده. یعنی چرا اصلاً سنگ به سمت زمین کشیده می شود. وقتی ما از قوانین موضوعی که می خواهیم در مورد آن حرفی بزنیم آگاهی نداریم، آیا اصلاً می توان (بجز اعتراف به نادانی خود) حرف درستی بر زبان جاری کرد؟ هر چه بگوییم اگر در تعارض با قوانین باشد که آشکارا مردود است. اگر هم در تعارض با قوانین نباشد، مرتبط با موضوع نیست. در این صورت هر چه گفته شود یا حرف بی ربطی نسبت به موضوع مورد بحث است یا حرفی که مطابق قوانین علمی نیست که در اینصورت غلط خواهد بود. بنابراین در چنین شرایطی، عقل سلیم حکم می کند که اصلاً چیزی نگوییم. یعنی سکوت کنیم. همین و بس.

خارج از موضوع این بحث و دراهمیت سکوت همین بس که سکوت گاهی پرمعناست خیلی پرمعنا. تا بحال از خود پرسیده اید که خدا واقعاً کجاست؟ دقیقاً کجا؟ خدا را که نمی شود دید. اگر دیده شود که خدا نیست. پس چگونه می شود به وجودش پی برد؟ به سکوت فکر کنید... وقتی سکوت هست چیزی شنیده نمی شود. فقط، سکوت، هست. خدا هم همینطور است. خدا همه جا هست. ولی در سکوت، بهتر و راحت تر درک می شود.

6. حکم آنها که در رشته ای تحصیل کرده و مدارک دانشگاهی (فوق دیپلم، لیسانس یا فوق لیسانس) گرفته اند، چیست؟ آنها که افراد عامی نیستند، تحصیل کرده اند، چرا آنها حق ندارند در موضوعی که تحصیلات دارند، به عنوان صاحب نظر، برای دیگران اظهار نظر کنند؟

همانطور که در متن مقاله به صراحت نوشته ام، همه افراد می توانند در رشته ای که مهارتی، یا اطلاعاتی بیش از بقیه دارند یا در موضوعاتی که به کار آنها مربوط می شود و یا به تحصیلات آنها مربوط می شود و یا به تجربیات شخصی آنها مربوط می شود در محدوده ای که به موضوع، مربوط است، مثل بقیه اظهار نظر کنند و طبیعتاً خودشان هم ایمان داشته باشند که نظراتشان درست و معتبر است. لذا برای دیگران هم باید قابل اعتنا و معتبر باشد، آنها حق دارند همه جا از حرف هایشان دفاع کنند این حقی عمومی است برای همه انسانها. اما اگر قرار باشد بین حرف ایشان و حرف صاحب نظران، اختلافی وجود داشته باشد، هر چند جزئی و اندک، شرط عقل این است که نظر صاحب نظر را درست تر از حرف آنها بدانیم. زیرا اعتبار همه حرف های درست، معتبر و علمی همواره وابسته به نظر متخصصان، دانشمندان و دستاوردهای پیشین بشری است. اعتبار نظرات درست، همه به نوعی حاصل نظر و عمل صاحب نظران امروز و دیروز است. بنابراین، همه حق دارند فکر کنند نظراتشان درست است علمی است واقعی است مورد تایید همه است چه درس خوانده باشند و تحصیل کرده و چه عامی کم سواد و یا بیسواد. معیار درست بودن یا نبودن نظرات آنها به، قضاوت متخصصان و عالمان صاحب نام و صاحب نظران است نه رای خودشان یا سایر مردم، خواه بیسواد باشند، کم سواد و یا با سواد.

شواهد علمی و رجوع به مرجع مستند، از جمله راه های پذیرفته شده علمی برای تایید درستی نظرات است.

اگر کسی چیزی گفت و ما از او پرسیدیم آیا نسبت به درستی حرف خود اطمینان داری؟ البته او میگوید بله 100٪ و ما از او می پرسیم: از کجا اطمینان داری آنچه که میگوئی درست است؟ کافی ست به دلایل او گوش دهیم و ببینیم آیا هیچ نسبتی بین آنچه می گوید و دلایل او وجود دارد؟ و از آن هم مهم تر اینکه آیا با وجود دلایل مطرحه و نتیجه ای که گرفته رابطه ای علی وجود دارد؟ نهایتاً اینکه آیا حرف او با واقعیت بیرونی و شواهد متقن، تطابق دارد؟ در این صورت است که می توان باور او را مورد راستی آزمایی قرار داد. ضمن اینکه نظر صاحب نظران معمولاً در کتب مرجع ثبت شده است. بنابراین شما می توانید از ایشان کتاب یا مقالات منتشر شده آنها را طلب کنید، اگر ارایه دادند که بررسی کنید. اگر نداشتند، آنها را جدی نگیرید چون یاوه گویان فراوانند.

مغلق گویی خواه با ظاهری علمی، دینی یا احساسی، باطل است.

گاهی کسی سخن بسیار می گوید اما سخنش یاوه و بی حاصل است. حرفی علمی است که قبلاً یک عالم علوم آنرا جایی گفته باشد و بهتر که جایی نوشته باشد و قابل استناد باشد. گاهی حرفی نادرست در قالبی قلمبه سلمبه ادا می شود مثلاً: اگر کسی بگوید که: شاید همه عاقلان و صادقان طرفدار من باشند به جز آنها که مرا درست نشناخته اند! در اینصورت آیا اصلاً می شود چیزی از حرف او فهمید؟⁷²

7. آیا نظر درست دادن، حقی همگانی هست یا نیست؟ به چه دلیل؟

خیر. حقی همگانی نیست. نظر درست دادن کار کسی است که قدرت تمییز حرف درست و نادرست را در موضوع مورد بحث دارد و همه چنین قدرت تشخیصی ندارند.

8. آیا این عقلانی یا منطقی است که نظر آدم های مشهور یا معروف را به عنوان نظر یک صاحب نظر بپذیریم؟

افراد شاخصی مثل یک بنا یا معمار مشهور، سنگ کار، جاجیم دوز، میناکار، قلم زن، مسگر، نجار، عبادوز، کاشیکار، صیاد، لنج بان، باستانی کار، مقنی (یعنی متخصص قنات) و پیشکسوتان صاحب حرف و پیشه، هر قدر در صنف خود شاخص، معروف یا محبوب باشند، حتی در رشته خودشان مجاز به اظهار نظرات فنی در مقام صاحب نظر نیستند.

9. اگر صاحب منصبی، مدرک دکترا داشت، آیا این مدرک، کفایت می کند که او را یک صاحب نظر بدانیم؟

علم با علم باطل می شود. برای تنظیم یک ترازو، از ترازوی دقیق دیگری استفاده می کنیم. ترازو نتیجه سنجش ترازوی دیگر را تایید یا رد می کند. اگر از نظر صاحب نظران تراز اول آن رشته، صلاحیت علمی لازم را در حد عنوانی که به آن شناخته می شوند، نداشته باشند، صاحب نظر نیستند.

10. می گوید بی واسطه و با چشم خود چیزی را می بیند. با اینحال حرف شخص دیگری که

خود را تحصیلکرده و صاحب نظر می داند درست، عکس چیزی ست که او با چشمان خود دیده

است. این تناقض را چگونه تبیین می کنید؟

مسئله، همیشه مَقدّم بر مشاهده است⁷³. درک و پذیرش این نکته وجه تمایز افراد عامی و عالم است. این حکم شامل من و شما هم می شود یعنی فهم ما از چیزی که می بینیم، حتی خود چیزی که می بینیم با آنچه دیگران می بینند کاملاً متناسب با میزان فهم و درک و مسایلی است که با آن درگیریم. همین نوشته یا مقاله ای که در حال خواندن آن هستید را اگر به یک کودک بدهید عکس العمل او با شما فرق دارد زیرا در ذهن او این نوشته معنایی ندارد. ذهن او توانایی پردازش اطلاعات معنادار نهفته در ظاهر املائی کلمات و جملات این نوشته را آنچنان که شما می فهمید، نمی فهمد. درک ما از چیزهایی که می بینیم همیشه وابسته به معرفت ما در حوزه یا موضوعی است که آن را نظاره گریم. آنچه دیدنی ست از خودش ذات مستقلی ندارد. توماس کوهن⁷⁵ می گوید: محال است کسی بتواند مشاهده ای مستقل از باورهای خود تجربه کند. محال یعنی چیزی که امکان رخ دادن ندارد. مثلاً این محال است بتوان با چشم باز، عطسه کرد، محال است با مداد دروغ، بتوان حقیقتی زیبا کشید. مثال دیگر شکست نور است. شما در مقابل چشم کودکان یا افراد ناآگاه چوب راستی را در آب زلال استخر فرو ببرید. آنها همه با چشم خود می بینند که چوب راست در آب می شکند. در حالیکه چنین نیست. در حقیقت این شکستگی مجازی است و بدلیل پدیده شکست نور⁷⁴ پدید می آید و در نتیجه این طور به نظر می رسد چوب در محل جدایی آب و سطح آب شکسته است. آنها با چشم خود چیزی دیده اند. ولی حقیقت چیز دیگری است که با قوانین علم فیزیک قابل تبیین است.

11. معیار قضاوت، در بحث های جدلی الطرفین، از نظر متفکران معاصر چیست؟

تر دوهم-کواين76 می گوید اگر از تحلیل خود انتظار نتایج معتبری داریم باید بپذیریم که بررسی و تفسیر تک جملات بایستی در پرتو یک کل معنادار انجام شود. چون اگر بگویم جهان چیزی نیست جز انرژی یا چیزی نیست جز ماده، اگر بگویم آب چیزی نیست جز H2O و تمام موجودات جهان چیزی نیستند جز ترکیبات مختلف عناصر، همه باطل است. جهان فراسوی اجزا خود است. از نظر هانس جرج گادامر و شلایر ماخر برای پی بردن به معنا و مفهوم عام پشت

واژه های یک متن، باید از روشی به نام هرمنوتیک استفاده کنیم وگرنه به هر نتیجه ای برسیم خطا و اشتباهات غیر قابل پیش بینی بخش قابل ملاحظه برداشت ما را تشکیل خواهند داد. روانشناس مشهور امریکایی به نام جان فلاول برای اولین بار در تاریخ علم نشان داد، سیستم ادراک انسانی چگونه کار می کند. او مفهوم فکر کردن به فکر کردن را برای اولین بار به کار برد و با یک بحث شناخت شناسی عصبی توضیح داد چرا بعضی ها درک نمی کنند که بعضی چیزها را نمی توانند درک نمی کنند. اگر کسی مسیحی نباشد نمی تواند- یا خیلی مشکل می تواند- رفتار یک مسیحی را در کلیسا و نیاز و احساس و عبادت و نیایش او را در آنجا درک کند. اگر می خواهیم رفتار یک ایرانی مسلمان در مقابل رهبرش را به درستی بفهمم و توصیف کنم باید خودمان واقعاً یک نفر از همان قماش باشم، آنهم نه به دورغ، بلکه به راستی همان احساسی را داشته باشم که او دارد. نه اینکه خود را به طور مصنوعی به جای افراد بگذاریم. فقط در این صورت است که می توان یک توصیف کننده راستین بود و فهمید آنها چرا چنین می کنند. والانس افکت می گوید علیرغم حس ترس از بروز مسایل ناگوار، در ناخودآگاه خود، احتمال وقوع چیزهای خوب را بیشتر می دانیم. به این پدیده امید واهی می گویند. بنابراین در بحث باید قول هر دو طرف را کامل شنید و فهمید، بعد قضاوت کرد.

خط سیر شناخت حقیقت، در طول تاریخ در یک نگاه

گروهی عقیده داشتند که برای شناخت حقیقت باید اول "خدا" را شناخت. او را شناختی همه چیز را می شناسی او را نشناسی هیچ چیز را نشناخته ای. سردمداران این نحله فکری توماس آکویناس و سنت آگوستین بودند. گروه دیگری بودند که می گفتند شناخت اصولاً چیزی ذهنی ست. نشان هر چیزی را باید در ذهن انسان جستجو کرد بنابراین باید اول "ذهن" را شناخت مثل پیتر آبلارد. که به عنوان یک مفهوم گرا از او نام برده می شود. در حالیکه ویلیام آکامی و بویس از نحله نام گرایی اعتقاد داشتند: اعتقاد داشتند معنای هر چیز در معنای مفهومی و لفظی آن نهفته است. همه این سه نوع طرز تفکر، اشکالات عمده و عدیده ای داشت، لذا به تدریج در تاریخ علم منسوخ و مردود شناخته شد. بعد از این گروهی آمد و گفت "عقل" مهمترین ابزار شناسایی است این عقل است که اصالت دارد. رنه دکارت بنیانگذار چنین طرز تفکری بود که انصافاً هم انقلابی به پا کرد. او اولین حرفش این بود که: این که می گویند باید بینم تا باور کنم، شما را الزاماً به باور درست نمیرساند. چون همین دیدن هم خطاپذیر است مثل حواس دیگر. در مقابل، سورن کی یرکیگارد یک کشیش دانمارکی ضد هگل و ضد عقلگرایی بود و طرز تفکری را رواج داد که می گفت عقل خودش در شناخت خودش درمانده است چه رسد به شناخت مسایل دیگر؟ گروه دیگری هم آمدند و گفتند با کمک "علم" می توان دنیا را تسخیر کرد. اینها پوزیتیویست ها بودند، مثل ویتگنشتاین. بر همه اینها هم اشکالات زیادی گرفته شد و به تدریج راه آنها نیز منسوخ شد. گروه منتقد به میدان آمدند و گفتند که حقیقت باید "تجربه پذیر" باشد وگرنه آن حقیقت اصلاً معنایی ندارد. آگوست کنت خداوندگار این شیوه تفکر است. تا اینکه گروهی آمدند و گفتند بعضی چیزها از سیستم های پیشین درست است ولی هر چیز باید برای ما "سودمند" باشد و منفعتی به ما برساند وگرنه اصالت ندارد. مثل ویلیام جیمز که همه چیزهای قبلی را با این معیار مورد پالایش و پردازش مجدد قرار داد. نهایتاً ویلارد فان اورمان کوااین یکی از پنج فیلسوف برتر معاصر (راه آخر را نشان داد که هنوز هم به عنوان معتبرترین راه شناخت در بین متفکران معاصر محسوب می شود) گفت: فلسفه فقط راه های تحلیل عقلانی مسایل سخت و پیچیده ی زندگی نیست، فلسفه کم اشتباه

ترین راه پیدا کردن اشتباهات شناختی برای درک زندگی است. اینکه فلسفه اصولاً چیز خوبی هست یا نه، جوابش را البته باید از متخصص فرافلسفه پرسید.

خطا و اشتباه پایان جهان نیست بلکه عین زندگی است و لازمه پیشرفت.

آیا برای خطاها و اشتباهات پیشین، باید خود را سرزنش کنیم؟ خیر. فرق آدم با آمیب⁷⁹ این است که هر دو با روش سعی و خطا زندگی خود را ادامه داده اند. آمیب خطا را دوست ندارد اما آدمی دوست دارد، بلکه شیفته اوست. آدم عاقل دنبال خطا می گردد تا از کشف و حذف آن درس بگیرد لذت ببرد و زندگی را در مسیر تکامل و پیشرفت به پیش ببرد..

نظر دادن و جواب دادن از منظر قرآن

این روزها می بینیم افراد در هر مسأله ای اعم از سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نظر می دهند. بسیاری خود را صاحب نظر می دانند و با قطع و یقین از طرز فکر خود دفاع کرده و هرگونه مخالفت با نظرات خود را تخطئه و به نادانی و نفهمی متهم می کنند. این شیوه، درست نیست. ما قرآن داریم. دست ما خالی نیست. قرآن در دسترس همه ما قرار دارد، این کتاب راهنمای ایست برای مومنان، اگر باشیم. در آیه 125 از سوره النحل (زبور عسل) که سوره نعم یا نعمت های خدا هم نامیده می شود، آمده است:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

آنچه که در این آیه گفته شده پیرامون این پنج نکته است :

1. در مقام دعوت، فهوی کلام باید بر اساس عقل / علم و منطق باشد، (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ).
2. حرف ما و نظر ما باید با اندرزهای نیکو همراه باشد، (و الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ).
3. سخنان ما باید با نیت خوب گفته شوند، (الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).
4. و البته در مقام مخالف یا منتقد بحث هم، همینگونه رفتار شود، (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).
5. چون خدا بهتر می داند چه کسی گمراه و چه کسی هدایت یافته است.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

بنابراین اگر شما خواننده گرامی، خود را مسلمان می دانید و قبول دارید که این کتاب برای راهنمایی مومنانش، یعنی من و شما آمده (البته به نظر من، در این نکته هیچ شک و تردیدی نیست) باید بر اساس این آیه شریفه بپذیریم که:

1. اگر در بحث مورد نظر علم و آگاهی عمیقی نداریم یعنی صاحب نظر نیستیم، بهتر است نظر ندهیم.
2. اگر برای توضیح دلایل خود مثال های جالب، واضح و معقولی بلد نیستیم، بهتر است نظر ندهیم.
3. اگر نیت ما تخطئه کردن طرف مقابل است، بهتر است نظر ندهیم.
4. او که می داند حرف درست، نزد کیست؟ ما نیستیم، خداست، بهتر است خدایی نکنیم.

خداوند در دو آیه در سوره های اعراف و رعد فرموده است: عده زیادی در جهنم اند. چرا؟ چون از چشم و گوش و قلب خود برای فهمیدن و پذیرش حرف درست استفاده نکردند، تا آنجا که کارایی این ابزار کم شد. آنها مثل چهارپایانند، حتی بدتر. چون نفهم اند. خداوند سبحان در جایی دیگر فرموده است: آیا کسی که می داند، مثل کسی است که نمی داند؟ او که نمی داند مثل کسی است که نابیناست. پیام اخلاقی این آیات چیست؟ از چشم و گوش و قلب خود برای فهمیدن و پذیرش حرف درست استفاده کنید! فقط عاقلان پند می گیرند ... کسانی که عاقلند، اولوالالباب اند و ... برای اینان است فرجام نیک. سوره اعراف آیه 179 و سوره

رعد آیه 19

خلاصه مقاله

تا اینجا توضیح داده شد که مقام اظهار نظر حقی است غیر همگانی. امتیاز ویژه ایست که اساتید، متخصصان و صاحب نظران، برای به اشتراک گذاشتن نظرات عالمانه خود با دیگران از آن بهره می برند. نظر دادن، ذاتاً کار صاحب نظر است، کار یک متخصص است. نظر دادن، برای کسی مجاز است که صاحب نظر است. همه می توانند در صحبت های خود با دیگران، احساسات، فهم یا برداشت خود را، در میان گذارند به این شرط که حرف هایشان را فقط، بیان موضوعاتی شخصی یا اعتقادات شخصی، قلمداد کنند نه حرفی الزاماً درست، نظر کارشناسی یا برترین نظر کارشناسی یا قضاوت درست! طبیعی است که همه گمان کنند نظراتشان، درست و کامل است و بر اساس واقعیت و علمی است که به گمان آنها مورد وثوق جامعه هم هست، در صورتیکه در حقیقت چنین نیست. در جواب این سؤال که: " فکر می کنید چند نفر با حرف شما موافق اند "؟ بین جواب شما و حقیقت، شکاف عمیقی وجود دارد. بنابراین، از این به بعد هر وقت خواستیم بگوییم: "به نظر من..." یادمان باشد که، نظر دادن، مختص صاحب نظر است، آیا ما در آن زمینه، صاحب نظر هستیم که بخواهیم بگوییم: به نظر من؟! بعضی اوقات باید گفت، بعضی اوقات باید دید. بعضی اوقات هم باید سکوت کرد و شنید. با اینکه اجرای این اصل عقلانی و معقول، کار ساده ای نیست، امیدوارم با پذیرش مطالبی که در این مقاله خواندید، بتوانید، در ادامه زندگی و گفتگوهای روزمره با دیگران به آرامشی که شایسته شما و دوستان شماست دست یابید. حداقل چیزی که رعایت این اصل معرفتی برایمان به ارمغان می آورد این است که انرژی بیهوده صرف نمی کنیم و خود و دیگران را فریب نمی دهیم. اگر در موضوعی علمی، صاحب نظر یا دارای نظریه ای منتشر شده، نیستیم، عاقلانه نیست چیزی به عنوان نظر یا نظریه علمی به دیگران بگوییم. آیا بهتر نیست سکوت را جایگزین اظهارنظرهای بی اساس کنیم؟ عادت به سکوت در وضعیتی که کشور ما در حال حاضر به سر می برد به گمان من، تنها امید درمان برای یکی از دردهای بی درمان کشور است.

ضمیمه یک: آشنایی با نویسنده

رسم است در یک مقاله یا کتاب، مطلب کوتاهی در باره مولف گنجانده شود تا خواننده با صاحب اثر آشنا شود. به این منظور و به یاد خاطرات مدرسه، بخصوص یک زنگ انشای بیاد ماندنی، تک بیت زیر را سرودم که تفسیرش شرح حال این روزهای من است.

گذشت عُمَرَم ز چل، آندر خَم این کوچه ها.....کُن گذر در شهرِ عِشَق، بگذرد این نیز هم

بله، چند سالی است عمرم از چهل گذشته و کماکان، قدم زنان در کوچه هایی رفت و آمد می کنم که بیست و شش سال پیش تصمیم گرفتم خود را از زیر چادرِ حلال احمر پناه جویمان جنگ زده و بی خانمان به آن برسانم. رهایی از چادرهای حلال احمر برای جنگ زدگان در سال 1366 و پیش رفتن تا اقامت در مجلل ترین هتل های رویایی در چهار گوشه جهان، برای من راهی طولانی، سخت دشوار و به نظر خیلی ها جداً، تصورش حتی محال بود. حقیقتاً هم پیمودن این راه دشوار برای من، گذشتن از هفت خون رستم بود. نقطه عزیمت تجربه ای تلخ و دردناک بود؛ شهر من زیر بمباران های بی وقفه هواپیماهای جنگنده عراقی یا زیر ضربت موشک های زمین به زمین که اواخر جنگ اضافه شده بود، جای سالمی نداشت، روز به روز دوستان، همسایگان و آشنایان بیشتری جلوی چشمان ما، جان خود را از دست می دادند. خیلی ها هم که نمی شناختمشان به عنوان شهید و مجروح جنگی به بیمارستان 200 تختخوابی که نزدیک منزل ما بود منتقل می شد و ما شب و روز شاهد این وضعیت دردناک بودیم. در آن وضعیت بیم و امید، در شهرهای جنگزده، بازمانده ای مثل من اگر سالم می ماند، یا آواره شهر و روستایی دورتر از مراکز بمباران می شد یا میهمان چادر های سرد و تاریک حلال احمر در دامنه یک کوه در حاشیه شهر. بله و من که 18 سال بیشتر نداشتم خود دست به گریبان غم از دست دادن پدر بودم و دلخوش به نگهداری از یادگارهای او. در مدتی که در چادرهای صلیب سرخ اسکان داده شده بودیم، گاهی مشغول دعوا با گروهی تمامیت خواه بودم تا بر سر اجازه ندادن دختران خردسال و مادرانشان از تنها توالت پرچین دار کمپ که خودشان ساخته بودند اعتراض کنم یا در لحظه ای دیگر بدنبال تامین چند قرص نان از تانکرهای عبوری توزیع نان و غذا باشم. شب که می رسید، برای جلوگیری از نفوذ آب باران به زیر چادر، مشغول کندن یا تمیز کاری کانالی دور چادر می شدم، لختی بعد یعنی قبل از خواب، وسوسه پیوستن به دوستانی که قبلاً با هم دوره آموزش نظامی دیده بودیم و آن زمان آنها در خط مقدم جبهه های جنگ بودند، مرا برای رفتن وسوسه می کرد. با اینحال روز بعد و هنگام سحر، روی صخره های پشت کمپ، کتاب های درسی را مرور می کردم تا برای شرکت در امتحانات نهایی دیپلم هر چه بیشتر آماده شوم. بگذریم که خیلی چیزهای دیگری هم هست که اسرارش یا در وصیت نامه پدرم مکتوب شد یا در سینه من محفوظ. در چنین شرایطی که زمین و آسمان دور سرمان می گشت، گاهی زمزمه می کردم: شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل.....کجا دانند حال ما، سبکباران ساحل ها؟ در آن بحران، تمرکز را از دست ندادم تا با دست خود و برای زندگی پیش روی خویش از این شرایط نقطه عطفی بسازم. تصمیم من دلیلی داشت شاید کودکانه و یا خیالپردازانه، ولی داستان آنروزها، خود حدیث دیگری ست. الان میدانم که امواج ریز و درشت در سطح آب، هر چقدر خروشان هم که باشند، هرگز تاثیری بر سکون و آرامش اعماق اقیانوس ندارند. بیاد دارم دیماه سال 61 دوستی داشتم بسیار باهوش که یکی از رقبای جدی من در مدرسه راهنمایی برای شاگرد اول شدن بود به نام آرش براتی که پدر یا مادرش پزشک بود. او بعدها به دانشگاه علم و صنعت رفت. رقیب دیگرمان هم مهرداد بیدار اختر بود که در دانشگاه شریف پذیرفته

شد و من از آن زمان تا بحال، از آنان خبری ندارم. یک روز سر کلاس انشاء، آرش که در یک نیمکت می نشستیم روی یک تکه کاغذ آبی رنگ اندازه کف دست که برایم چیزی جدید بود، شعری نوشت که اینطور شروع می شد: **گرمرد رهی میان خون باید رفت**، از پای فتاده سرنگون باید رفت. تو پای در ره بنه و هیچ مپرس، که خود راه می بایدت که چون باید رفت... من گاهی به معنای آن قطعه شعر کوتاه فکر و بعضی وقتها آن را زیر لب زمزمه می کردم. آنروزها غرق در این معنا بودم که چطور خود راه، می تواند به من نشان دهد که آن راه را چگونه به پیمایم؟ اعتراف می کنم آنروزها نه تنها جواب آن سؤال را نمی دانستم. تنها می دانستم که خیلی چیزهای دیگری هم هست که مثل آن سؤال ذهنی که جوابشان را نمی دانم. حالا کار دنیا را ببینید! اتفاقاً یکی از همان چیزهایی که نمی دانستم، یعنی نادانی من به اینکه دنیا چگونه به پیش می رود، زندگی مرا تغییر داد! من نمی دانستم هدف از زندگی چیست یا زندگی آدم ها چرا اینگونه است! اما از یک چیز مطمئن بودم: دنیا آنگونه که من می دیدم، نیست و این شرایط یکسان هم نخواهد ماند. بهر حال سرشت هر کسی، سرنوشت اوست (هراکلیتوس). الان بابت شرایط آن زمان شاکر و خشنودم. در وضعیت و شرایطی که شرح آن رفت، امید و انگیزه خود را در نگاهی رو به جلو حفظ کردم و به اندازه سرسوزنی، اشتیاق خود را از دست ندادم، فقط به یک دلیل: **چون، در سر، رویایی داشتم**. و اینک، این مقاله، دسترنج یک روز از هزاران شب و روزی است که بعد از به سر آمدن آن دوران و رسیدن به مقصود خویش، صرف گشت و گذار در کوی و برزنی کردم که می دانستم به غایت زیبا و حیرت انگیز است. برای پای گذاشتن به وادی کارهای علمی و مطالعات آکادمیک و برای تحقق رویای خود، بایستی از **خوان هفتم**، یعنی سد کنکور میلیونی و قبولی در دانشگاه تهران که قدیمی ترین و معتبرترین دانشگاه آن روز کشور بود، می گذشتم. من از آن پیچ هم گذشتم. امروز که به پشت سر نگاه می کنم واقعاً از گذشته خود در برابر آنچه بر من گذشت، خشنودم. زحماتم به بار نشست. در اولین رشته مورد علاقه ام یعنی مهندسی مواد و متالوژی، بزرگترین پروژه های متالوژی را در کشور طراحی و راه اندازی کردم، در دومین رشته مورد علاقه ام از مشهورترین دانشگاه چین دکنترای خود را دریافت کردم. در رشته فلسفه که تا این لحظه 26 سال با علاقه و بی وقفه مشغول مطالعه آن هستم دو مقاله نوشته و منتشر کرده ام من این راه را اینگونه پیمودم. اعتراف می کنم که هنوز هم ردپایی از غم آن دوران، برای از دست دادن آنها که برای رساندن من به این پایه از زندگی، قلبشان در نیمه راه ایستاد و گل وجودشان، نغمه ی پرستوی بهار بعد نشنید و پرپر شد، با من بوده و هست تا هستم. با این حال مباحی و مفتخرم که بگویم همه عمرم تا به این سن، در کوچه پس کوچه های آرمان شهرم طی شده است. **نمی دانم آیا هنوز غرق در Déjà vu ای هستم که آن روزها دیده بودم یا در مرحله تعبیر آن! به هر روی، در این سالهای رفته، زندگی برای من به سرعت برق و باد و در مسیر کوچه های به هم پیوسته ای گذشت که همه کوچه هایش رو به سوی زیباترین میدان جهان باز می شود. میدانی که بیننده و دیده و دیدار در یک نقطه به هم می رسند و یکدیگر را سخت در آغوش می کشند و من، پیش تر، آنرا، دیده بودم! اینک برای کسانی که خردند یا نمی دانند از چه سخن گفتم، همچنین برای آنان که شاهدهی زنده اند از آن دوران (که هر دو نزد من محترم اند) بالاخص برای آنان که طی این مدت، محبتشان را از من دریغ نکردند، آرزو می کنم سرنوشت آنها و عاقبت کار، چنان شود که کشش و جذبه رویاهای خیال، آنان را به دنبال خود بکشد و دل از آنها برباید، که طی طریقی چنین ناممکن، تنها به مدد پای چوبین عقل میسر خواهد شد. باید به**

زیبایی رویاهایتان یقین داشته باشید. آنچه من در این چند خط معرفی اجمالی خود نوشتم برای کسانی است که چشم به آینده دارند. آینده متعلق به کسانی است که به زیبایی رویاهایشان ایمان دارند.

وحید احمدی سرتختی

ضمیمه دو: مکاتب شناخت شناسی

بشر از آغاز می خواست بداند. کُنه اشیا را بشناسد و حقیقت را دریابد. از همان ابتدا اعتقاد بر این داشت که شناخت یعنی شناخت حقیقت. خُب، حقیقت چیست، کجاست و چگونه می شود به آن دست یافت؟ گفتند: حقیقت مثل آب جاری است و هر آبی در هر جایی یک بخش از یک کل یکپارچه است. و تنها چیزی که می توان تصور کرد یک کل یکپارچه از آبهای جاری حقیقت باشد، خداست، پس برای شناخت حقیقت اول باید سراغ خدا رفت و او را شناخت. او را شناختی، همه چیز را شناخته ای، او را نشناخته باشی، هیچ چیز را نشناخته ای (توماس آکویناس و سنت آگوستین). پس از مدتی متفکران پیشرو، متوجه شدند که بجای گشتن دنبال مرکز حقیقت باید دنبال مرکز شناخت حقیقت، در درون خود باشیم. جایی که استعداد و ظرفیت شناخت وجود دارد. پس معتقد شدند که مرکز فهم و درک حقیقت در درون ماست در ذهن ما. برای آنها موضوع شناخت، مفهومی ذهنی بود. چون معتقد بودند همه چیز در ذهن ما آدم هاست (پیتر آبلارد). باید اول از ذهن شروع کرد. بعد از آن بود که بر سر روش های شناخت دعوایی در گرفت و بعد از مدتی هر دو طرف دعوا متوجه شدند که دعوای شناخت، دعوا سر مفاهیم شناخت است. تا تکلیف معنا و مفاهیم شناخت و حقیقت را در زبان بین خود روش نکنیم؛ ره به جایی نمی بریم (ویلیام آکامی و بویس). اگر بتوان زبان مشترکی برای حرف زدن پیدا کرد طوری که همه بتوانند به طور یکسان و بدون رد نظرات طرفین گفتگو، بتوانند به درکی یکسان از حقیقت و شناخت دست یابند آنگاه می توان سراغ ذهن و مسایل ماوراء الطبیعه مثل خدا هم رفت. این راه به ساختارگرایی مشهور شد و ادعا می کرد: دانش به شکلی عام توسط ادراک انسان ها، ارزش ها و دلایل دیگر اجتماعی و فرهنگی تعیین و ساخته شده است. به زبان ساده تر ادعا می کرد: زبان یک ساختمان اجتماعی است. و هر فرهنگ، برای رسیدن به ساختارهای معنایی، روایت ها و یا متن ها را وسیع و متحول می کند. و بدین شیوه، مردم می توانند تجارب خود را سامان دهند و معنا ببخشند. پس آنچه نزد آنها اصالت داشت زبان بود و زبان، مفهومی چند وجهی و فرهنگی داشت و البته هنوز این مفهوم را از دست نداده است. از طرف دیگر، گروه مخالف آنها که خود را تجربه گرا می نامیدند اعتقاد راسخ داشتند به این که تمام دانش ناشی از حواس است نه از خدا و یا استدلال. اگر چه استدلال هم امری پذیرفته بود در گفتار، این جان لاک، جرج بارکلی و دیوید هیوم بودند که در باره شناخت به بحث پرداختند و ضمن انتقاد از نظریه دکارت در باب شناخت، سرچشمه همه شناخت ها را حس و تجربه عنوان کردند. در این بین گروهی که آشکارا در مقابل ایشان استدلال می کرد، اعتقاد داشت: برای رسیدن به توافقی مطلق بین همه و برای درستی نظرات به ظاهر درست، نیاز به ابزاری هست که خودش خلل نپذیرد. آنها عقل یا عقل سلیم را به عنوان نیرومندترین راه حل منطقی برای شناخت و حل منازعات بین طرفداران دو گروه معرفی کردند (رنه دکارت). پس از مدتی همه عقلا، نخبگان و متفکران، توافق کردند که اگر ما عقل نداشته باشیم به هیچ شناخت درستی نمی توان رسید. این عقل است که به ما می گوید که حواس هم اشتباه می کند. مثال بارز خطاهای حسی خطاهای دیداری بخصوص در بین افراد معمولی که دچار عیوب (انکساری) چشم بودند و اشیا را بزرگتر یا کوچکتر از آنچه وجود داشت می دیدند، بود و بقیه هم توافق کردند که علیرغم دیدن برخی پدیده ها حتی با

چشم کاملاً سالم، واقعیت آنگونه که به نظر می رسد نیست. مثال مشهور آن، شکست نور بود. وقتی چوب راستی را در آب فرو می کردند با چشم های سالم می دیدند که چوب شکسته می شود در حالیکه واقعاً اینگونه نیست.

خردگرایی یا عقل گرایی یا مکتب اصالت عقل به معنی تکیه بر اصول عقلی و منطقی در اندیشه، رفتار و گفتار، جای خود را در مسیر پرشتاب شناخت حقیقت، بخوبی باز کرده بود. این واژه یعنی عقل گرایی، هنگامی که در ارتباط با متفکران نخستین قرن هفدهم از جمله رنه دکارت، باروخ اسپینوزا، و گوتفرید لایب نیتس به کار رود، به معنای باور به عقل به عنوان تنها منبع معتبر شناخت است. آنچه که تجربه و مشاهده به ما می گوید بسیار متزلزل تر از آن است که بشود به آن اعتماد نمود. این متفکران تلاش نمودند حقایق اصلی هستی را از راه برهان و استدلال عقلی اثبات کنند. تا اینکه طبیعتاً گروهی از اندیشمندان پیشرو به مدد پاره ای از متفکران پیشین، بر اساس شواهدی متقن، به ابرقدرتی ابزار عقل هم شک کردند و گفتند: عقل، خودش در شناخت خودش درمانده، چه رسد به شناخت مسایل دیگر از طریق این ابزار درمانده (سورن کی یر کگارد یک کشیش دانمارکی ضدِ هگل و ضد عقلگرایی!) پس نیاز به راه یا روش یا ابزار دیگری بود طوری که بتوان ساده تر و دقیق تر تکلیف شناخت حقیقت را روشن نمود. در آن زمان با خرده علمی که موجود بود همه هوش و حواس ها رفت به سمت علم. طرفداران راه شناخت حقیقت از طریق علم، دور هم جمع شدند و همه بیان کردند که با کمک علم می توان به هر شناختی رسید و شعارشان هم این بود که ما بزودی با کمک علم تکلیف همه چیز را در این دنیا روشن می کنیم. دنیا، خدایان و کائنات را تسخیر خواهیم کرد (لودویک ویتگنشتاین اول به عنوان یک پوزیتیویست). اما بزودی متوجه شدند یافته های علمی یکی پس از دیگری دستخوش نابودی یا تغییرات اساسی می شود. تا اینکه توافق همگانی روی این موضوع ایجاد شد که آنچه که ابطال پذیر نباشد، اصلاً علمی نیست و حداقل از دایره علم تجربی خارج است. بنابراین به این نتیجه رسیدند که علم هم به تنهایی عامل شناخت حقیقت نمی تواند باشد و در این راه، نیازمند چیز دیگری هستند. بعد از مدتی یک گروه افراطی این عقیده را رواج داد که حقیقت واقعی و یکپارچه ای که انسان از ابتدا در جستجوی آن بوده است اگر هم وجود خارجی داشته باشد، چیزی نشناختنی است. البته این شک گرایان اولیه که از گروه خرد گرایان یا طرفداران اصالت عقل که خود را عقل گرا هم معرفی می کردند، جدا شده و گروه جدید را شکل داده بودند. خوشبختانه شک گرایان، اصراری بر اثبات و پافشاری بر عقاید خود و دیگران نداشتند و همواره آماده شنیدن نظرات دیگران بودند. شک گرایان ابایی از اعتراف به نادانی در مواردی که علم روز، هنوز به جواب قطعی نرسیده، نداشتند. ضمناً در بسیاری موارد با وجود نظریات غالب، اقدام به تایید یا تکذیب موضوعی نمی کردند. البته شک گرایی، به معنای بی تفاوتی در مقابل رویدادهای روز نبود. شک گرایان خود را موظف به تلاش برای بدست آوردن پاسخ های محکم تر و نزدیک تر به حقیقت می دانستند. از آن سو اما، هیچ پاسخی ایشان را از شنیدن نظرات بعدی منصرف نمی کرد. شک گرایان در حوزه علم همواره آویخته به آخرین و مستندترین نظرات و دستاوردها شدند. از مشخصات شک گرایی می توان به عدم ثبات و قطعیت، اندیشه پیوسته و به چالش کشیدن پیش فرض ها و گه گاه بدیهیات (به زعم سایرین) اشاره نمود. گرچه شک گرایی ناظر به معرفت به حقیقت است و نه خود حقیقت، اما ممکن است در نظر برخی شک گرایان حقیقت یک موضوع نسبی و نه مطلق باشد. تا اینکه نوبت به آخرین گروه رسید. این گروه نگاه دیگری داشت. نگاه پراگماتیستی نام فلسفه یا روشی شناختی است که توسط ویلیام جیمز فیلسوف و دانشمند امریکایی پایه گذاری شد. او گفت برخی مطالب از سیستم های پیشین، هنوز هم درست است ولی هر مطلبی باید اولاً

برای ما سودمند باشد و منفعتی در زندگی بشر از آن متصور باشد، وگرنه اصلاً اصالت ندارد. پس آنچه اصالت دارد سودمندی یا پراگماتیست بودن است. او بعنوان یکی از پنج فیلسوف شهیر معاصر، همه یافته های فلسفی پیش از خود را با معیار سودمندی، مورد پالایش و پردازش مجدد قرار داد و گزیده ای از میراث متفکران پیش از خود را در قالبی نو و با تاکید بر کاربردی بودن آنها گردآوری و منتشر نمود.

* در این نوشته از نمله های دیگر فکری که عموماً مستعجل بودند، برای پرهیز از طولانی شدن بحث پیشم پوشی شد.

ضمیمه سه: معرفت شناسی

انسان بین دانستن و ندانستن، اولی را انتخاب می کند. انسان، فطرتاً دوست دارد بداند. (ارسطو)، من نیز از این قاعده مستثناء نیستم. البته از نقش اراده و ذهنیت در دانستن و کسب معرفت نباید بسادگی گذشت. گاهی چیزی میدانیم چون نمی خواهیم بدانیم. چون دانستن گاهی مواجهه با امریست که ذهن حاضر نیست برملا شود. گاهی با منافع ما، به زعم ما، منافات دارد، پس تصمیم می گیریم وارد بحث دانستن نشویم. بهر روی موضوعی که من از سال 1366 تاکنون مشغول مطالعه و تحقیق در آن هستم در جستجوی دانستن و حقیقت دانستن است. شاخه ای تخصصی از فلسفه که به مطالعه معرفت و دانش می پردازد و به این سؤال اساسی پاسخ می دهد که: **از کجا می دانیم؛ چیزی که گمان می کنیم میدانیم، درست است؟؟ از کجا می دانیم که اصلاً چیزی می دانیم؟** جواب این سؤال موضوعی فلسفی است. معرفت شناسی یا شناخت شناسی شاخه ای از فلسفه است که به عنوان نظریه ی چیستی معرفت و راه های حصول معرفت تعریف می شود. معرفت شناسی پژوهش درباره پرسش هایی درباره امکان معرفت و چیستی معرفت است؛ پرسش هایی از این دست:

امکان معرفت:

1. چه می دانیم؟ به چه چیزهایی معرفت داریم؟
2. آیا معرفتی که از راه مشاهده و آزمایش به دست آید، یکسره حدس و گمان است؟
3. آیا با تفکر ناب مستقل از مشاهده و آزمایش، می توان به یقین رسید؟
4. آیا موضوعاتی هست که خرد ما از فهمش ناتوان باشد؟ موضوعاتی که هیچ گاه نتوان درباره آن ها معرفتی یقینی رسید؟

چیستی معرفت:

- در چه شرایطی می توان گفت: شخصی چیزی را واقعاً می داند یا به چیزی معرفت دارد؟
 - در چه شرایطی باور یک شخص به چیزی موخه است؟
- این که دانش و معرفت، به راستی یک مسئله بغایت مهم و اساسی در زندگی هر یک از ما انسان هاست، نکته ای نیست که بداهتش فوراً آشکار شود. به نظر یک آدمی عادی، ما یا چیزی را می دانیم، یا نمی دانیم. با ذکر چند مثال می توان نشان داد که قصه ی دانستن یا ندانستن بسی پیچیده تر از این حرف هاست. ما به سادگی ممکن است عقیده ای اختیار کنیم که دانسته های بعدی ما نادرستی آن را نمایان کند. در اینجا می توان گفت *در اشتباه* بوده ایم؛ اما پیش از این، می پنداشتیم که به آن واقعیت معرفت داشته ایم! پس آیا آن موقع چیزی می دانستیم؟ آیا الان، مطمئنیم که میدانیم یا مطمئنیم چیزی که میدانیم کاملاً صحیح و بدون کوچکترین نقصی ست؟ روشن است اگر بخواهیم واژه معرفت را درست به کار ببریم، زمانی از آن استفاده می کنیم که دانسته های ما مخلوط با خطا نباشد؛ اما **از کجا بدانیم که در خطا نیستیم؟** شاید بپنداریم که سرچشمه معرفت یقینی، مشاهده جهان پیرامون است، یعنی دریافت های حسی، منبع موثق اطلاعات باشند. اما چه بسیار تجربیاتی از این دست وجود دارد که مثلاً اگر چوبی را در آب فرو کنیم، خمیده تر دیده شود. **«می دانیم»** چوب به راستی تغییر شکل نداده است، اما این نکته را از راه مشاهده **«نمی دانیم»**، خب، شاید به این نتیجه برسیم که

شناخت ناشی از داده‌های حسی، گرفتار محدودیت است؛ ولی با منطق قیاسی و یا دانش ریاضی می‌توان به معرفتی یقینی و عاری از خطا رسید! این درست است که نتیجه قیاس معتبر، بدون شک درست است، اما یقینی که با منطق قیاسی به دست آید، بهایش جدایی از جهان خارج از ذهن است. حکم قیاس تنها درباره حدود خودش معتبر است؛ این استدلال می‌گوید که اگر مقدمات الف و ب درست باشند، آنگاه نتیجه مسلماً درست است، اما نمی‌تواند معین کند که خود مقدمات صادقند یا نه. برای مثال قواعد هندسه و مثلثات یقیناً صادقند، اما شکل‌های بی‌نقص هندسی در خارج از ذهن ما و در طبیعت اصلاً وجود ندارند. در اینصورت معرفت ما ذهنی خواهد بود نه واقعی. سهل است؛ حتی دایره کامل را نمی‌توان کشید! (چه با قلم و چه با رایانه). نتایجی از این دست از نوع قیاسی هستند، یعنی مثلاً اگر اضلاع مثلث به یک اندازه باشند، پس زوایای آن‌ها برابر است، اما می‌دانیم چیزی به نام مثلث متساوی‌الاضلاع در جهان واقع وجود ندارد. پس ما اصلاً چه می‌دانیم؟ و از کجا می‌دانیم که چیزی که ظاهراً می‌دانیم درست و صحیح هم باشد؟

ما در صورت برآورده شدن چهار شرط زیر، می‌توانیم ادعا کنیم که چیزی می‌دانیم یا به چیزی، معرفت داریم: شرط اول این است که اگر آن چیز (آنگونه که به آن باور داریم و بی‌کم و کاست بیان می‌کنیم) واقعاً درست باشد، شرط دوم این است که اگر قلباً (یعنی با همه وجود) به آن چیز باور و اعتقاد داشته باشیم و حاضر باشیم بر سر آن شرط ببندیم اگر اشتباه کرده باشیم جان ما را بگیرند. شرط سوم هم این که اگر باور ما به چنین چیزی، موجه، مستند و مستدل به تحلیلی درست، باشد یعنی الله بختکی و شانسکی نباشد. و شرط آخر این که اگر دلیل موجه برای رسیدن به آن باور، به هیچ روش دیگری نقض پذیر نباشد یعنی به هیچ وجه نشود آنرا رد کرد، خلاف آن را ثابت کرد و هیچ احتمال و امکانی ولو اندک برای بدیل آن نتوان یافت. آنگاه می‌توان ادعا کرد که در مورد چیزی به قدر مشخص و معینی، معرفت داریم. تا اینجا دانستیم: معرفت، باور صادق موجه است. با این حال، اگر کسی به چیزی باور داشت، برای باور خود، دلیل هم داشت ولی آن چیز واقعاً صادق یا درست نبود، یعنی او به چیزی باور دارد که غلط است و این یعنی او چیز درستی را نمی‌داند پس، هنوز چیزی نمی‌داند. زیرا معرفت نادرست اصولاً معرفت نیست. بعلاوه اگر کسی به چیزی باور داشت، برای باور خود دلیل هم داشت ولی دلیل او برای باور به چیزی که ادعا می‌کند (خواه درست باشد یا نه)، تنها دلیل موجه ممکن نباشد، نمی‌تواند ادعا کند که آن چیز را می‌داند. آگاهی او در بهترین حالت ممکن تصادفی باشد. در این صورت، حداکثر او حدس درستی زده ولی از حدس درست تا علم یقینی تفاوت از زمین تا آسمان است پس او هنوز واقعاً چیزی نمی‌داند. حالا وقت آن رسیده که سؤال نهایی را بپرسم: آیا کسی که چیزی نمی‌داند، می‌تواند به شما در مورد چیزی که خودش نمی‌داند، معرفتی درست منتقل کند؟ اینجاست که در میابیم: او که عیناً حرف درست متخصصی را برای دیگری تکرار می‌کند نمی‌تواند چیز درستی را به او منتقل کند زیرا اولاً به چیزی که گفته یا شنیده، معرفت ندارد و او که به چیزی معرفت ندارد نمی‌تواند به شخص دیگری چیزی در مورد آن بیاموزد. ثانیاً شخص شنونده براحتی یافته‌های علمی و تخصصی را از کسی که در رشته مورد بحث متخصص نیست، نمی‌پذیرد. پس انتقالی صورت نمی‌گیرد. دانشی منتقل نمی‌شود. معرفتی توسعه نمی‌یابد و قس علیهذا... این موضوعات در علم معرفت شناسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

ضمیمه چهار: مقاله میوه باغ معرفت

میوه باغ معرفت

THE JUICY FRUIT OF THE KNOWLEDGE TREE

**Epistemology VS. Anti-intellectualism
(a case study in Iran)****Vahid Ahmadi PhD**

6/1/2013

This short essay is all about my personal study on how we are dealing with Truth in life. In the first part of this paper I began my discussion with; Everyone thinks; what he says, is right. When people face others opposing their opinions, they insist they do know the truth better than others. So the discussion turns into a contention. The point is that, each side believes they are right and others are wrong! This conflict between people seems to be epidemic everywhere including my country, Iran. You may see this Between dad and son, mom and daughter, among friends, boss and subordinate or probably between you and me! Now, the Question is that; "Who is right and who is wrong, and why? Can we do something to fix this conflict?" Your true answer to this question is the core of this case study. Well, In the second part of this paper I presented my solution to fix this widespread conflict; I start from you and your wrong beliefs or mistakes! Why? Cause people Make mistakes. Mistakes are common, even when you think you're right! I and you make mistakes too! Everyone means everyone. But don't feel bad. Mistakes are not the end of the world! "Everyone makes mistake" is the same thing as "everyone has opportunity to improve". In fact, how we think, what we say and how we act in everyday situations, show who we are! We may believe that knowledge; Science, sapience, sagacity, wisdom, cognition, awareness, learning, education, and rationality are criteria to find the truth. Or we may not believe so! There are a lot of fool, idiot, illiterate, unlettered, inept, untaught, self-blinded, witless, ignorant, yokel or simple people all around us who neither understand this axiom nor accept it. Obviously we are surrounded by numerous false beliefs or opinions with mistakes than ever before. Mistakes can hurt us; mistakes can ruin the life, so we have to find a solution to protect ourselves against this thread. Hence, the attitude toward mistakes is very important. On the other hand, we have to develop the truth in our society we live in, as much as we can. In this essay I am presenting some simple approaches to find and correct mistakes. I hope you will enjoy and wish U touch the truth via coming paragraphs.

میوه باغ معرفت نام مقاله ایست به قلم نگارنده که (با مقدمه زیر شروع می شود):²

اکثر افراد (غیر متخصصان) در مورد درستی عقایدی که مطرح می کنند بیش از حد به خود اطمینان دارند. اگر از آنان بخواهید ده عقیده که ماحصل زندگی آنها بوده و به درستی آن عقاید شک ندارند، روی کاغذ بنویسند و این عقاید را به روش های علمی، راستی آزمایی کنید خواهید دید: آنچه آنان صد در صد به آن مطمئن هستند، دارای خطایی حدود چهل درصدی است (یعنی تقریباً از هر دو باوری که به آن ایمان دارند، یکی بی اساس یا غلط است). کار وقتی بفرنج ولی جالب می شود که از ایشان در مورد چیزهایی بپرسید که کمی کمتر از 100٪ یعنی مثلاً 90٪ به درستی آن باور دارند و این بار درصد درستی نظرات به حدود 20٪ اُفت خواهد کرد! (یعنی از هر پنج مطلبی که فکر می کرده اند درست است، فقط یک مورد درست بوده است). بله، انسان ها بیش از اندازه به درستی نظراتشان مطمئن هستند! در جواب این سؤال که: فکر می کنید چند نفر با نظر شما موافق اند؟ همواره شکافی عمیق، بین جواب شما و واقعیت، وجود دارد.

بر این اساس مطلبی نوشتم که نام آنرا "میوه ی باغ معرفت" گذاشتم و در بیست صفحه نشان دادم:

1. ریشه اصلی نظرات اشتباه و حرف های اشتباه مردم اطراف شما، بیسوادی نیست بلکه کم سوادی است. کم سوادی از بیسوادی برای نوع بشر خطرناکتر است. به نظر من، کم سوادی یا توهم فهمیدگی، بیماری صعب العلاجی است. نه اینکه کاملاً لاعلاج باشد، نه، ولی درمانش دشوار است.
2. من در آن مقاله نشان دادم چگونه می توان به روشی همه فهم و ساده فهمید، آنچه که فکر می کنیم می دانیم، واقعاً درست است یا نه.
3. ثابت کردم همه بر اثر اشتباهاتی که انجام داده ایم در موقعیت کنونی قرار گرفته ایم. تاثیر اشتباه در موقعیت حال حاضر ما علی الاصول و همیشه از همه عوامل دیگر، بالاتر است.
4. نشان دادم اگر ما جلوی اشتباه را نگیریم، آنها جلوی ما را خواهند گرفت. چگونگی این اتفاق ساده را در زندگی واقعی یک خانواده ایرانی نشان داده ام.
5. توضیح دادم بسیاری از حرف های به ظاهر اشتباه عامه ی مردم، در واقع، بیان احساسی شخص گوینده، نسبت به موضوع مورد علاقه اوست (دانیل گیلبرت Daniel gilbert Psychologist). از این جهت که احساسات موضوعی خصوصی است، پس همگانی نیست. و چون همگانی نیست، پس عمومیت ندارد و آنچه عمومیت ندارد، نزد عموم اعتبار ندارد و آنچه همیشه و نزد همگان اعتبار ندارد نه درست است نه علمی. بنابراین عموم حرف های عامه مردم، بی اساس است. بنابراین همه نظرات عامه مردم به این دلیل، نشان دهنده احوالات شخصی آنهاست و هیچ ربطی به دنیای واقعی و ملموس خارجی ندارد. احساس فقط برای شخص احساس کننده قابل فهم و پذیرفتنی است ولی علم نزد همه معتبر است، چون علم اصولاً موضوعی شخصی نیست. همانطور که زبان خصوص نداریم، علم خصوصی هم نداریم. علم اگر غلم است باید بتواند برای همه و در همه جا معتبر باشد وگرنه علم نیست.

6. در این مقاله نشان دادم، چرا مردم دانا یا آگاه سخت می فهمند که مسایل بسیار ساده را افراد دیگر چرا مثل آنها، راحت نمی فهمند؟ برای این موضوع از نظریه رایین هوگارت بهره بردم.
7. در این مقاله توضیح دادم اشتباه کردن جزیی از یک زندگی معمولی ست آنچه مهم است نحوه ی برخورد ما با اشتباه است. می توانیم اشتباهات را نادیده بگیریم یا به نحو هوشمندانه ای با آنها روبرو شده از آنها استفاده کنیم.
8. از همه مهم تر توضیح دادم چگونه می توان با استفاده از روشی کم اشتباه ، حرفی درست یا کم اشتباه تری را از یک حرف یا نظر اشتباه، استخراج کرد و این چرخه را تا رسیدن به حرف کاملاً درست ادامه داد. (این بخش از مقاله به نظر خوانندگان مقاله در فیلیپین زیباترین بخش مقاله شناخته شد).
9. توضیح دادم فرق دانا و نادان در میزان دانسته هایشان نیست. تفاوت در این است که نادان نمی پذیرد که نادان است و هرگز نمی پذیرد بسیاری از چیزهایی که فکر میکند میداند، اصولاً باورهایی نادرست یا خرافی است.
10. نشان دادم در کجا می توان به نظر اکثریت به عنوان راستی آزمایی مراجعه کرد. توسل به اکثریت تنها می تواند ثابت کند که اکثریت چیزی را قبول دارند اما نمی تواند ثابت کند که آن چیز درست است.
- در این بین به موضوعاتی که طی سیصد سال گذشته، به عنوان الفبای معرفت شناسی در میان حکما، اندیشمندان و دانشمندان جهان و به طبع آن در غرب مطرح بوده و مورد عنایت آنها و دولت های آنها قرار گرفته است اشاراتی کرده ام. این مبانی و اصول به آرامی هر چه تمام تر و از طریق آموزش رسمی در مدارس کشورهای توسعه یافته ، در جان و دل مردم آن دیار، ریشه دواند و مورد استفاده عامه ی مردم آن بلاد قرار گرفته است. موضوعاتی که هنوز در بسیار از جوامع، فرهنگ ها و کشورهای دیگر جهان نظیر ایران، ناشناخته مانده ، مورد غفلت دولتمردان و رهبران قرار گرفته است و بدتر اینکه هنوز هم به عنوان معیار عقلانیت ، خردمندی و فهمیدگی نزد عموم مردم محسوب نمی شود و سنگ بنای روابط انسانی در فرهنگ عامه قرار نگرفته است. به گمان این حقیر، مهم ترین دلیل معرفت شناسانه برای وضعیتِ اسفناکِ فرهنگی کشور ما ، همین بی اعتنایی و بی توجه ی عامه مردم به علم ، مبانی علمی و اهمیت دستاوردهای بشر و فرو دست دانستن همه اینها نسبت به مال و ثروت است. امیدوارم خواندن مقاله میوه باغ معرفت، در تنویر افکار و اعتلای نگاه دوستان نازنینم به این مُمهم، موثر واقع شده، باعث شود با استفاده از اصول ساده و کاربردی که در این مقاله توضیح دادم، تجربه ای نو و سودمند کسب کنید و تاثیر شگرف و به نظر من معجزه آسای آنرا به چشم خود ببینید. ایدون باد.

(پایان مقدمه...)

ضمیمه پنج: فلسفه از نگاه من

فلسفه چیست؟ فلسفه راه و روشی نظام مند است که در جستجوی حقیقت و یافتن پاسخ های درست و قانع کننده به مهم ترین سئوالات زندگی ما آدم هاست: مثلاً همین سئوال که حقیقت چیست؟ چگونه می توان به حقیقت دست یافت؟ هدف از زندگی چیست؟ آیا مرگ، پایان زندگی ست؟ آیا مرگ فرجامی ضروری ست؟ آیا مرگ برای نوع بشر و تکامل انسان ها لازم است؟ به نظر شما عدالت مهم تر است یا آزادی، چرا؟ آیا حقایق جهان، همان واقعیاتی ست که ما می بینیم؟ مجاز و دنیای مجازی و رابطه آن با حقایق جهان چگونه است؟ مفاهیم در ذهن آدمی، چگونه پدید می آیند و چگونه توسعه می یابند؟ مشکل اصلی بشر امروز، چیست؟ علم چیست؟ آیا علم و دانش هم ارز یکدیگرند؟ کدام اولتر است، چرا؟ چه حرفی چه باوری چه نظری به حقیقت نزدیکتر است؟ آیا دانستن واقعاً بر ندانستن برتری دارد؟ آیا اگر موضوعی علمی بود الزاماً درست هم هست؟ آیا می شود چیزی علمی باشد ولی درست نباشد؟ مثل چه؟ دانش، چگونه پدید می آید یا باطل می شود؟ استدلال در کجا کاربرد دارد؟ ذهن چیست و چگونه کار می کند؟ زبان چگونه پدید آمده و چه مفاهیمی را می توان یا نمی توان با زبان، به دیگری منتقل کرد؟ و صدها سئوال دیگر که در ذهن شماست. این موضوعات شاید توسط شاخه های دیگر علمی هم مورد بررسی قرار گیرند ولی از آنجا که در فلسفه، بنیان کار بر اساس روش های نظام مند منطقی و عقلی مورد مطالعه قرار می گیرند، دست آوردهای کاملاً متمایزی با سایر روشهای دیگر دارد. ویلارد فان اورمان کواین یکی از پنج فیلسوف برتر معاصر می گوید: فلسفه فقط راه های تحلیل عقلانی مسایل سخت و پیچیده ی زندگی نیست، فلسفه کم اشتباه ترین راه پیدا کردن اشتباهات شناختی برای درک درست زندگی است. خود واژه فلسفه، واژه ایست یونانی که در لغت به معنای حقیقت جویی و حقیقت یابی است. بنابراین فیلسوف یعنی حقیقت جو، حقیقت طلب و کسی که رسیدن به حقیقت یکی از بالاترین و برترین خواسته قلبی اوست. مطالعات فلسفی، در پنج شاخه اصلی شکل گرفته است که عبارتند از: 1- منطق، 2- متافیزیک، 3- اخلاق 4- زیبا شناسی و 5- معرفت شناسی. دانش مدرن، در بستر مفاهیم، ساختارهای عقلی و نگرش انتقادی به منظور شناخت و حقیقت جویی شکل گرفته و به این درجه از پیشرفت رسیده است. دست آوردهای علم، نتیجه سُنّت پرسشگری، تشکیک در دانسته ها و به چالش کشیدن قوانین و نظامات تشکیک پذیر قبلی ست، این شیوه، محرک اصلی پیشرفت های امروز بشر بوده است. از آنجا که علوم زیر مجموعه دانش است و از طرفی دانش، منتج از نگاه فلسفی است، بنابراین فلسفه بعنوان زیربنای علوم و خواستگاه دانش بشری مجموعه ای از پاسخ هایی درست و متقن به نمونه سئوالاتی است که در پاراگراف اول از شما پرسیده شد. این فلسفه است.

ضمیمه شش: اعتبار فلسفی مقاله و صلاحیت نویسنده در موضوعات فلسفی

من بعنوان نویسنده این مقاله فارغ التحصیل فلسفه نیستم، مقدمات فلسفه را در دانشگاه خوانده ام ولی برای فلسفه به دانشگاه نرفته بودم. من مطالعات فلسفی را رسماً در نوزده سالگی و به توصیه استاد نصرالله پور جوادی از فلسفه غرب شروع کردم. اولین کتابی که در این زمینه خواندم، سیر حکمت در اروپا، بود، در گام نخست که حدود سه سال طول کشید فلسفه غرب را به شکل تاریخی خواندم و سپس به شکل موضوعی یا دسته بندی های دیگر مثلاً فلسفه قاره ای یا فلسفه تحلیلی مرور کردم در سال چهارم فلسفه کلاسیک غرب را با تحلیل فلسفه هگل، در محضر استاد کریم مجتهدی به پایان رساندم. در ابتدا، دشواری هایی در فهم دقیق مطالب فلسفی داشتم. مثلاً کتاب سنجش خرد ناب از امانوئل کانت (یا بدتر از آن، پدیدارشناسی روح، اثر ماندگار و به غایت دشوار هگل) را شاید 3 یا 4 بار خواندم تا پیام اصلی آن را بفهمم. به هر روی، من مطالعات فلسفی را با فلسفه غرب شروع کرد و بعد به سراغ فلسفه اسلامی یا ایرانی رفتم. فلسفه اسلامی را با خواندن بدایه الحکمه و نهایه الحکمه علامه شروع کردم و برای آشنایی با مکاتب اشراق و حکمت متعالیه که دو مکتب اصلی فلسفه ایرانی است به سراغ ابن سینا، شهاب الدین سهروردی، فخر رازی طبرستانی و ملاصدرا شیرازی رفتم. در فلسفه اسلامی، شفاء و اشارات و تنبیهات از ابوعلی سینا، حکمه الاشراف از شیخ شهاب الدین سهروردی، حکمت متعالیه از ملاصدرا، منظومه از ملاهادی سبزواری، بدایه الحکمه از محمدحسین طباطبایی، نهایه الحکمه از علامه طباطبایی، عقل سرخ از سهروردی، تفسیر 16 جلدی تسنیم از عبدالله جوادی آملی، تالیفات استاد مرتضی مطهری، پله پله تا ملاقات خدا از غلامحسین ابراهیمی دینانی، کارهای محمدتقی جعفری، غلامرضا اعوانی، نصرالله پورجوادی، داریوش شایگان، مجتهد شبستری، ابن ندیم، فارابی، محمد بن زکریای رازی، فخر رازی، ابن سینا، مولانا جلال الدین، حکیم ابوالقاسم فردوسی، خیام، حافظ، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیرالدین طوسی، خیام، اولین حجت الاسلام جهان اسلام یعنی ابوحامد محمد غزالی، شیخ بهایی، قطب الدین شیرازی و تالیفات سهروردی را مطالعه کردم، و نهایتاً کار خود را با مرور آثار و تالیفات عبدالکریم سروش متفکر معاصر به اتمام رساندم. کتاب ها و مقالات ایشان را خواندم و تقریباً همه سخنرانی های این نواندیش دینی و نظریه پرداز فلسفی را گوش کردم و بخصوص از خوانش نوشته های امام فخر رازی، دکتر عبدالکریم سروش (حسین حاج فرج دباغ) و استاد مجتهد شبستری حظ وافر برده ام. از بین موضوعات مختلف فلسفی به معرفت شناسی علاقه بیشتری پیدا کردم بهر حال مطالعات خود را ادامه دادم و طی سی سال، هر کتابی در زمینه فلسفه دیدم یا شنیدم، خریدم یا از کتابخانه های دانشگاه تهران امانت گرفتم و خواندم. در متن مقاله توضیح داده ام که معرفت شناسی چیست. معرفت شناسی اندیشیدن به اندیشه های دیگران است. حالا سؤال این است: آیا برای مطالعه معرفت شناسی، به غیر از مطالعه و اندیشیدن به اندیشه های متفکران و فیلسوفان از طریق آثار ایشان، راه دیگری بجز راهی که من رفتم، میتوان پیمود؟ من بعضی آثار را چندین بار خواندم نه به این دلیل که بار اول آنرا نفهمیدم، بلکه از خوانش آن اثر برای بار اول چنان به وجد می آمدم که می خواستم لذت فهم عمیق تر خود را در زمینه مورد مطالعه چندین و چند بار دیگر تجربه کنم.

اواخر دهه شصت که در دانشکده فنی دانشگاه تهران مهندسی می خواندم، برای پرکردن اوقات فراغت، یک روز در میان ورزش می کردم و اغلب شب ها (بجز ایام امتحانات) فلسفه میخواندم. چرا فلسفه؟ آنها که هم دوره من هستند) مثلاً دوستان نازنینم آقایان مهندسین کوروش شاه منصوریان، مهندس رضا درخشانی، آقای دکتر بیژن عباسی خزایی و

آقای دکتر عارف شاه منصوریان) تایید می کنند که علاقه ی اول اغلب دانشجویان فنی دانشگاه تهران فلسفه بود یعنی پرداختن به مهم ترین سؤالات ذهن بشر، روزی جمله ای از افلاطون خواندم که می گفت: که اگر کسی ریاضی نداند در فلسفه برای او بسته است. خب، این در برای من باز بود. خواستم از آن در عبور کنم. دو اینکه می دانستم فلسفه در گذشته، مادر علوم بوده، البته امروز هم زیربنای علوم انسانی است. سوم اینکه دوست داشتم دوردست ها را بیشتر، بهتر و دقیق تر ببینم. فکر کردم بهتر است که خود را به جای بلندی برسانم. ولی کجا؟ بسیاری از قلّه های علمی قبل از من فتح شده بود و در دسترس، ولی جایگاه علم بسرعت دستخوش تغییرات بود. قلل علمی، جایگاهی دائمی و مطمئنی نبودند. فکر کردم اگر بر شانه های دو غول (علم و فلسفه) بایستم، دوردست ها بیشتر و بهتر در تیررس من خواهند بود. ضمناً از جایگاه امن و با ثباتی می توانستم (دور دست ها را) ببینم. این انگیزه و سرآغاز مطالعات فلسفی من بود. حالا باید به این سؤال پاسخ دهم که تحصیل فلسفه در دانشگاه به چه صورت است؟ و اینکه من از نظر تحصیلات دانشگاهی چقدر با فلسفه آشنا هستم؟ رشته فلسفه در پنج گرایش اصلی و بیست و پنج زیرشاخه تخصصی، در دانشگاه های جهان تدریس می شود. آموزش دانشگاهی فلسفه، در ایران در سال 1313 با تاسیس دانشگاه تهران شروع شده و تحصیلات تکمیلی یعنی تحصیل و تدریس فوق لیسانس و دکترای فلسفه هم از سال 1336 در همین دانشگاه بنیان نهاده شد و تا سال 1372 حدود 190 رساله در مقاطع دکتری و کارشناسی ارشد در موضوعات فلسفه غرب و فلسفه تطبیقی در گروه فلسفه دانشگاه تهران (بعنوان مهد دانشگاهی آموزش های فلسفی در کشور) دفاع شده بود. اعضای هیئت علمی رشته فلسفه دانشگاه تهران تا زمان فارغ التحصیلی من از دانشگاه تهران، شش نفر بودند که همه را کم و بیش می شناختم. و در سالهای جوانی، تمام پایان نامه های مرتبط با فلسفه بخصوص موضوعات معرفت شناسی را از کتابخانه دانشکده و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران امانت گرفتم و خواندم تا بدانم آنها که فارغ التحصیل شده اند برای دریافت مدارک کارشناسی ارشد و دکترای خود چه کرده اند چه گفته اند و چه نوشته اند؟. تقریباً همه ی کتاب های فلسفی را هم خواندم. از کتابهای حاشیه ای فلسفه نیز غافل نشدم. همه شماره های مجله تخصصی فلسفه را هم خواندم. بارها و بارها با آنها رجوع کرده ام تا تغییرات و رشد و تکوین در این رشته، بخصوص در شاخه معرفت شناسی به عنوان یک کل هماهنگ نزد من به روزترین دانسته های من باشد. از پایان دهه هشتاد شمسی به بعد تا کنون، به مدد تکنولوژی روز، به شکل آن لاین با بزرگترین اساتید فلسفه جهان، چند دوره اینترنتی (مثلاً معرفت شناسی و متافیزیک با پرفسور ماریانا تالبوت از دانشگاه کمبریج و فلسفه مرگ با پرفسور شلی کیگن از دانشگاه ییل) گذرانده ام، و این آموزش ها همچنان ادامه دارد. آنها که فارغ التحصیل فلسفه هستند می دانند که برای دریافت لیسانس فلسفه بجز دروس عمومی باید حداکثر در این چند درس نمره قبولی کسب کرد: مابعدالطبیعی (تطبیقی) - فلسفه افلاطون - فلسفه ارسطو - فلسفه دکارت - فلسفه های انگریستانس - تاریخ فلسفه و تاریخ منطق. (حدّ چنین درس هایی بر اساس نظر استاد زهره توازینی که فکر کنم تنها زن علاقمند فلسفه در ایران است و من در همایش بزرگداشت سهره وردی با ایشان آشنا شدم معتقد بود) حد اینها حد الفباست برای خواندن فلسفه عمومی. این برای دوره لیسانس بود، اما در تحصیلات تکمیلی یعنی مقطع کارشناسی ارشد هم فقط "تاریخ فلسفه" آموزش داده می شود. یعنی فلسفه باستان، فلسفه غرب و فلسفه معاصر؛ یک درس سه واحدی حکمت شرق و زبان تخصصی و البته یک درس دو واحدی هم در مورد منطق! من همه را خوانده ام. نه به عنوان دانشجوی کارشناسی ارشد که در امتحان نمره قبولی بگیرم. تقریباً همه پایان نامه های دکترای من را هم، خوانده ام و با کمال

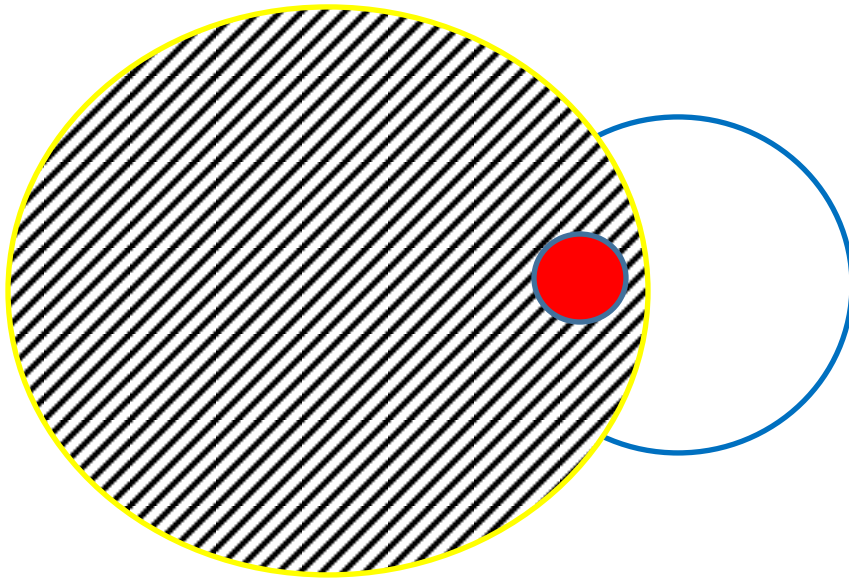
احترام به همه تحصیل کردگان فلسفه باید عرض کنم در وادی فلسفه باید بسیاری از این مقدمات، خوانده شود، تحقیق شود، مقایسه و تطبیق داده شود، نقد شود، تا یک کل هماهنگ از دل همه آنها که معتبرترین آنها باشد، در اندیشه ی محقق و پژوهشگر فلسفه جا بیافتد و برای نوشتن موضوعات فلسفی، حداقل شایستگی علمی را پیدا کند. باید عاشق بود تا بتوان از دنیای عشق خبردار شد. باید فلسفیدن را تجربه کرد تا اندیشه های فلسفی را فهمید. این مقدمات را گفتم به خاطر اینکه کسی مرا به بی اطلاعی از اصول و مبانی این رشته متهم نکند (به قول استاد دینانی نه هر که استاد فلسفه شد گمان برَد که فیلسوف شده). بهر حال باید فلسفیدن را از فلاسفه آموخت. این راه طولانی و سخت را هر کسی توان پیمودن ندارد. فارغ التحصیل فلسفه کم نیست ولی راهی که من برای آموختن آن رفته ام با کار ایشان قابل قیاس نیست، به قول مولانا (کار پاکان را قیاس از خود مگیر.... گرچه ماند در نوشتن شیر شیر). با اینحال باید فروتنانه خاطر نشان کنم که من، ادعای نویسنده بودن یا فیلسوف بودن، نداشته، ندارم و نخواهم داشت. آنها که با نوشته های من آشنا هستند می دانند که تا این زمان، ده ها مقاله و دو کتاب نوشته ام. این مقاله هم نوشته ایست که به لیست آثار (منتشر شده) من اضافه می شود، همین و بس. در پایان، قضاوت در مورد گفتاری که در این دفتر آمد را به اهل فن و خوانندگان فرهیخته آن واگذار می کنم و امیدوارم مقبول نظر قرار گیرد.

وحید احمدی سرتختی

19 خرداد 1392

پایان

نمایش سمبلیک باورهای ما و نسبت آنها با حقایق مسلّم جهان



دایره هاشور خورده، نمادی از حقایق عالم و دایره سفید، نمادی از باورهای ماست.

در هم پوشانی این دو دایره منطقه باورهای درست ما و دایره قرمز، محدوده دانش یا معرفت ماست.

الف: نسبت بین دانش و حقیقت

(معرفت یا دانش، مواردی صادق یا حقایقی است که باورمندی ما به آنها، بر اساس دلایلی موجه و درست شکل گرفته باشد). منطقه بین دو دایره به استثنای دایره قرمز منطقه ای است که نشان می دهد شخص به چیزهایی اعتقاد دارد که درست اند ولی دلایلی موجه برای درستی آنها در دست ندارد. گستره حقیقت ثابت است و سهم ما از آن بسیار ناچیز ولی قابل افزایش. سهامداران بزرگ حقیقت، عالمان جهان اند.

ب: تفاوت بین دانستن بعنوان یک باور و دانستن بعنوان یک دانش یا معرفت

(من) به دنیای پس از مرگ باور دارم. این یک باور است.

(میدانم) مرگ سرنوست محتوم همه انسان هاست. این یک معرفت یا دانش است.

در آخرین نسخه از راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی DSM-5 . حداقل دو مورد از نشانه های زیر به عنوان علائم مشخص اختلال مغزی ADHD در بزرگسالان تعریف شده است: وراجی، ک.. شر گویی، مشکل در رعایت به نوبت صحبت کردن در یک مکالمه، تمایل به قطع صحبت دیگران ، ناتوانی در گوش دادن موثر ، ناتوانی در شمرده شمرده صحبت کردن، ناتوانی در تمرکز روی مفاهیم یا صحبت های مخاطب ، تمایل به صحبت های بیهوده، بی اساس یا بی ارتباط با سخن مخاطب.